# سرود يكتاپرستي

## مشخصات كتاب

سرشناسه : بهشتی، محمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۶۰.
عنوان و نام پديدآور : سرود یكتاپرستی : فلسفه نماز، تغییر قبله، زبان نماز، نماز وسطی، نماز چیست؟/محمد حسینی‌بهشتی ؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دكتر بهشتی.
مشخصات نشر : تهران: بقعه، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری : [۱۴۴] ص.
فروست : دوره آثار؛ ۳.
شابك : ۱۴۰۰۰ ریال:964-91922-5-5
يادداشت : چاپ چهارم.
یادداشت : كتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : فلسفه نماز، تغییر قبله، زبان نماز، نماز وسطی، نماز چیست؟
موضوع : نماز.
شناسه افزوده : بنیاد و نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دكتر بهشتی.
رده بندی كنگره : BP۱۸۶/۲/ب۹۴س۴ ۱۳۸۵
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۳
شماره كتابشناسی ملی : ۱۲۳۹۸۲۲

## پيشگفتار

با وجود اينكه اقامه نماز به عنوان سنتي ديني در جوامع اسلامي قدمتي بس ديرينه دارد، براي بسياري از مسلمانان هنوز هم پرسش‌هاي بسياري درباره اين فريضه وجود دارد كه يا بي‌پاسخ مانده‌اند و يا پاسخ آنها به زباني بيان نشده‌اند كه انديشه‌هاي جستجوگر را اقناع كند.
براستي چرا بايد نماز بخوانيم؟ "اين ايستادن و خم شدن، اين نشستن و به خاك افتادن و با هر يك كلماتي گفتن، چه معني دارد؟" درست است كه برپايي نماز، جامه عمل پوشاندن به فرمان الهي است، اما اگر از فلسفه آن آگاه نباشيم، جز اين نمي‌توان انتظار داشت كه از آن كالبدي بي‌روح و عادتي بي‌ثمر بيش نماند - چنانكه براي بسياري از ما چنين است.
كتابي كه در پيش رو داريد، مجموعه چهار گفتار و يك نوشتار است از شهيد آيت‌الله دكتر بهشتي درباره چيستي و فلسفه نماز و مسايل مربوط به آن: درباره روح و نقش "سرود يكتاپرستي".
اولين گفتار كه عنوان "فلسفه نماز" بر آن گذارده شده، به تاريخ بيست و دوم رمضان 1386 هجري قمري، برابر با چهاردهم دي ماه 1345 هجري شمسي در مركز اسلامي هامبورگ ايراد شده است. آيت‌الله شهيد دكتر بهشتي كه خود از سرچشمه فيضان نماز بهره‌ها برده بود، با مشاهده كم‌توجهي به اين عبادت انسان‌ساز، كه بدرستي ستون دين ناميده شده و منبع حياتبخش و نيروزاي مستمر زندگي مسلمان مؤمن محسوب مي‌شود، به تجزيه و تحليل نقش نماز در زندگي فردي و اجتماعي مسلمانان مي‌پردازد و با استفاده از بديهيات فطري، تلاش مي‌نمايد تا روح منور نماز را چنان بر شنوندگان بنماياند كه آن را به مثابه سرودي با آهنگ يكتاپرستي بنيوشند و بازتاب آن در جاي جاي زندگيشان آشكار باشد. رمز صلابت مشهور و مشهود در شخصيت آن شهيد فرزانه را بايد در چنين فهمي از نماز جست. آنان كه در پي يافتن راز راست قامتي وي در سراسر زندگي پرفراز و نشيب اجتماعي سي ساله او و مراحل دشوار نهضت اسلاميمان هستند، بايد به دركي چنين از نماز نايل شوند و ثمره تعظيم در برابر خالق يكتا را در روابط اجتماعي لمس كنند و ايمان داشته باشند كه "مسلمان در برابر هيچ‌كس تعظيم نمي‌كند". ثمره چنين دركي است كه به مسلمان جسارت مي‌دهد تا بگويد: "من شخصاً تاكنون در برابر هيچ‌كس تعظيم نكرده و نخواهم كرد. مسلمانم و مسلمان در برابر كسي تعظيم نمي‌كند" و "از هيچ‌كس ستايشگري نمي‌كند"؛ "نه مرعوب هيچ چيز هستم و نه مجذوب"؛ چه تنها خداوند است كه سزاوار ستايش است. از همين روي، اگر مسلمان روزانه در پنج نوبت اين تمرين را بكند و اين سرود توحيد و يكتاپرستي را بخواند اثري چنان ژرف در روح و جسم و جان او مي‌گذارد كه او را در مقابل سهمگين‌ترين مصائب و مشكلات، مقاوم و استوار مي‌سازد.
گفتار دوم، از سلسله مباحث تفسير قرآن ايشان برگزيده شده و به تفسير آيات 142 تا 152 سوره بقره كه به مناسبت تغيير قبله مسلمين از مسجدالاقصي به مسجدالحرام نازل شده است اختصاص دارد. در اين گفتار، نخست به زمان و شأن نزول اين آيات پرداخته شده است. پس از آن به جنبه فقهي تعيين قبله و نقش عرف و محاسبات دقيق علمي عطف نظر شده است.
محور سوم بحث بر حول نقش اجتماعي و سياسي تغيير قبله در مرحله‌اي حساس از نهضت اسلام است كه در آن نياز به شفافيت صف‌بندي مسلمانان در مقابل غيرمسلمانان پديدار مي‌شود و در تغيير قبله نمود مي‌يابد.
چهارمين موضوع مورد بحث، نقش قبله واحد در يكپارچگي و وحدت كلمه مسلمانان است؛ يعني »آن نوع جهانْ پيوستگي متمركز در محور اسلام و تسليم حكم و آيين خدا بودن كه شاخص‌ترين صفت امت اسلامي است. مردمي كه ايدئولوژي واحد آنها را به هم پيوسته و اين ايدئولوژي بر زندگي آنان تسلط كامل دارد، تصوير كننده جامعه جهاني اسلام هستند«. و از اين رهيافت است كه شهيد آيت‌الله دكتر بهشتي به انتقاد از برخي شيوه‌هاي رايج، اما نادرست، در مجالس بزرگداشت معصومين - عليهم‌السلام - و بويژه حضرت فاطمه زهرا - سلام‌الله‌عليها مي‌پردازند و محتواي آنها را مغاير با هدف والاي پيامبر، امامان بزرگوار و گرامي دخت پيامبر مي‌خوانند.
گفتار سوم، پاسخي است كه در زمان تصدي ايشان در مركز اسلامي هامبورگ به پرسشي درباره زبان نماز داده شده است. شايان تذكر اين كه يكي از اموري كه ايشان بدان اهتمام مي‌ورزيدند، ارتباط با علاقه‌مندان و جستجوگراني بوده است كه امكان حضور در مركز مذكور را نداشته‌اند. اين ارتباط گاه با ارسال نامه و گاه با ارسال نوار صوتي حاوي پاسخ‌هاي ايشان صورت مي‌گرفته است. تلاش ايشان در اين پاسخگويي بر آن بوده است كه با بياني روان و به‌دور از اصطلاحات فني فقهي، علت وجوب قرائت نماز به زبان عربي توضيح داده شود. اينجا نيز رد پاي نقش وحدت‌بخش نماز به‌مثابه سرود يكتاپرستي قابل مشاهده است.
گفتار چهارم نيز از مباحث تفسير قرآن ايشان استخراج شده است كه به تفسير آيه 239 سوره بقره كه درباره نماز وسطي است اختصاص دارد. ايشان در اين بحث به طرح ديدگاه‌هاي متفاوتي كه توسط مفسرين و فقها در اين باب ارايه شده مي‌پردازند و راه حلي را عرضه مي‌كنند كه از طريق آن، جمع بين نظرات مختلف ممكن باشد.
پايان بخش كتاب حاضر، نوشتاري از آيت‌الله شهيد دكتر بهشتي است كه همزمان با گفتار آغازين اين مجموعه نگاشته شده و به‌صورت دومين نشريه مركز اسلامي هامبورگ منتشر گرديده است. اين نوشتار در سال 1347 براي نخستين بار با عنوان "نماز چيست؟" در ايران به چاپ رسيد. شهيد آيت‌الله بهشتي در اين رساله، بار ديگر بر نقش حياتبخش نماز تأكيد نموده است:
»نماز، سرود توحيد و يكتاپرستي و سرود فضيلت و پاكي است كه بايد فكر و روح ما را در برابر عوامل شرك‌زا و آلوده كننده‌اي كه در زندگي روزمره با آنها سر و كار داريم پاك و يكتاپرست نگهدارد.«
بنياد نشر آثار و انديشه‌هاي شهيد آيت‌الله بهشتي را اميد آن است كه انتشار مجموعه حاضر در احياي مفهوم و جايگاه نماز و اداي حق آن مؤثر افتد.
بنياد نشر آثار و انديشه‌هاي شهيد آيت‌الله بهشتي

## فلسفه نماز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمدللّه رب العالمين، والصلوة والسلام علي جميع الانبياء والمرسلين، سيَّما الرسول الامين و حبل الله المتين، محمدٍ المصطفي خاتم‌النبييّن، و علي آله واصحابه والائمة الهداة من اهل بيته؛ والسلام علينا و علي عباد الله الصالحين.
اتل ما اوحي اليك من الكتاب و اَقمِ الصّلوة، انّ الصّلوة تَنهي عن الفحشاء والمُنكر و لَذِكرُ اللّه اكبر(1).

اي محمد! آياتي كه از كتاب خدا بر تو وحي مي‌شود و سروش غيبي بر قلب پاكت فرو مي‌خواند برخوان! و نماز را به پا دار كه نماز از هر زشتي و ناپسند باز مي‌دارد، و ياد خدا بسي بزرگ‌تر است.
بحث امشب پيرامون نماز است. قبل از شروع بحث، نكته‌اي را كه پيش از اين نيز خدمت آقايان و خانم‌ها عرض كرده بودم تكرار مي‌كنم:
يكي از آداب مسلمانان نسبت به اسلام و قرآن اين است كه وقتي نواي قرآن در جلسه‌اي بلند مي‌شود، كوچك و بزرگ همه به احترام آن در كمال سكوت و آرامش بنشينند و گوش فرا دهند - حتي آنها كه قرآن را به‌دليل ناآشنايي با زبان عربي نمي‌فهمند.
و اذا قُري‌ءَ القرآن فاستمعوا له و انصتوا(2)
وقتي قرآن خوانده مي‌شود، گوش بدهيد؛ ولي نه فقط گوش دادن، بلكه علاوه بر آن: »انصتوا!«؛ به احترام قرآن ساكت باشيد. گوش دادن مربوط به آنهاست كه معناي آيات را مي‌فهمند، اما »انصتوا« عام است؛ يعني همه به احترام قرآن ساكت بمانيد. اين خود نوعي احترام گرفتن از كتاب خداست.
ضمناً، از آقاياني كه برنامه‌هاي جلسات را تنظيم و اداره مي‌كنند خواهش مي‌كنم از اين به بعد، قبل از شروع تلاوت قرآن، تذكر بدهند كه تلاوت قرآن كريم اكنون شروع مي‌شود و همه به احترام قرآن ساكت شوند؛ زيرا چه بسا بعضي افراد به اين نكته توجه نكنند. پس از اين مقدمه اينك به بحث اصلي خود مي‌پردازيم: نماز.
بسيار شده است كه مسلمان و غير مسلمان درباره نماز مي‌پرسند: آخر اين دولا و راست شدن، اين به خاك افتادن و برخاستن، اين كلمات يا آيات را خواندن و گفتن چيست؟ البته، عده‌اي به حكم تربيت اسلامي و عادت به آداب و سنن مسلماني، با كمال شوق، نيمه شوق، يا گاهي حتي با كسالت ولي به حكم عادت، نماز را مي‌خوانند؛ اما غالباً درك درستي از آن ندارند. از اين رو، اگر كسي از ايشان بپرسد اين چه كاري است كه مي‌كنيد، قادر نيستند پاسخ و شرح مناسبي در مورد عمل خود بدهند.
يكي از واجبات، بخصوص در عصر ما، اين است كه هر مسلماني بفهمد نماز چيست؛ در نماز چه مي‌كند و چه مي‌گويد و هر يك از كلماتي كه ادا مي‌كند و كارهايي كه انجام مي‌دهد چه معنايي دارد. دانستن اين امر بر هر مسلماني واجب و لازم است.
من اميد داشتم تا زمان برگزاري اين جلسه كه به بحث نماز اختصاص دارد، نشريه‌اي را كه در نظر داشتيم درباره نماز تهيه كنيم، آماده شود و در اختيار همه قرار گيرد؛ ولي از آنجا كه هنوز ترجمه‌هاي شماره اول نشريه كامل نشده، چاپ و انتشار آن به تعويق افتاد و لذا انتشار شماره دوم آن را كه حاوي بحث مفصل و منظمي درباره نماز است روا ندانستم. به هر حال ، بي‌آنكه به انتظار آن نشريه بنشينيم، امشب بحث نماز را به‌صورت فشرده عرض مي‌كنم. اميدوارم به ياري خداوند و با تأمين امكانات، بتوانيم هر چه زودتر اين بحث را كه بحثي بسيار ضروري است براي نشر تنظيم و آماده كنيم.
اجازه بدهيد قبل از اينكه وارد مقدمات بحث بشوم از خود نماز شروع كنم؛ زيرا بيم دارم اگر به مقدمات بپردازم در همان كلمه اول بمانم و پس از يك ساعت صحبت همچنان در مقدمه باشم. از اين رو مستقيماً وارد اصل بحث مي‌شوم.
من مسلمانم؛ روزانه در پنج نوبت، يا لااقل در سه نوبت، نماز مي‌گذارم: صبح، از سپيده صبح تا طلوع آفتاب: دو ركعت؛ ظهر، از نصف‌النهار هر مكان تا غروب آفتاب: دو چهار ركعت )هشت ركعت( به‌نام ظهر و عصر؛ شب، از غروب آفتاب تا نيمه شب يا تا سپيده صبح: يك سه ركعت و يك چهار ركعت به‌نام مغرب و عشاء.
توجه داريد كه اگر وقت نمازها را از نامشان بگيريم، وقت واقعي‌شان چنين خواهد بود: صبح )بامداد(، ظهر، عصر )يعني در حدود دو يا سه بعد از ظهر(، مغرب )غروب( و بعد عشاء )شامگاه(؛ يعني موقعي‌كه ديگر هيچ روشني در آسمان نيست.
نماز اسلامي پنج نوبت است؛ ولي به فتواي فقهاي شيعه، انسان مي‌تواند حتي بي‌آنكه عذر و مشكلي داشته باشد آنها را در سه نوبت بخواند. اما چرا چنين است؟ اولين سؤالي كه در رابطه با نمازهايي كه مي‌خوانيم مطرح مي‌شود اين است كه در بيست و چهار ساعت چند نوبت بايد نماز خواند. اگر جوان‌هايي كه هنوز وارد ميدان زندگي نشده‌اند، يا حتي آنان كه هنوز وارد ميدان جواني نشده‌اند پيش از آنكه به ميدان زندگي و جواني پا نهند چنين پرسشي را از من كنند، مشكل مي‌توانم به آنها پاسخ بگويم؛ چون جوان در اين سن سراسر پاكي است و نمي‌فهمد كه چرا لازم است يك انسان در بيست و چهار ساعت پنج بار خود را بشويد. او نمي‌تواند اين نكته را درك بكند و من نيز كمتر مي‌توانم در اين باره به آنان توضيح كافي بدهم. ولي فعلاً روي سخنم با آقا پسر و دختر خانمي است كه به دوره جواني رسيده يا در شرف ورود به ميدان جواني است؛ آقا و خانمي كه غرق زندگي است و حتي موقعي كه در خيابان راه مي‌رود حواسش جمع خودش نيست و ممكن است خداي نكرده زير ماشين برود؛ روي سخن من با چنين افرادي است.
آدميزاد به حكم آفرينش خاصي كه دارد، سخت در معرض غفلت از خدا، راه خدا، پاكي و فضيلت است. بايد دائماً يك نظم معنوي مراقب او باشد تا از راه خدا و فضيلت و پاكي منحرف نشود. اما چون اين كار دائماً ممكن نيست، او را در شبانه‌روز پنج، يا لااقل سه نوبت به سوي خدا مي‌خوانيم. ساعاتي را نيز در خواب مي‌گذراند. و براي اينكه زندگي‌اش خيلي درهم نشكند، صبح تا ظهر نيز او را فارغ‌البال مي‌گذاريم تا با خيال راحت به سراغ كار خود برود. بدين ترتيب بخشي از روز را درگير تكليف نماز نيست، اما در پنج يا لااقل سه نوبت در مقابل خدا قرار مي‌گيرد.
مي‌دانيد اين پنج نمازي كه در روز مي‌خوانيد چيست؟ در روايتي نيكو و لطيف، ضمن تمثيلي، حكمت نماز ذكر شده است: اگر يك انسان در بيست و چهار ساعت، پنج بار سر تا پايش را بشويد، آيا باز هم كثيف مي‌ماند؟ هرگز! معناي پنج بار نماز نيز همين است. پنج نوبت روح و دل و جان خود را شست‌وشو ده تا دائماً پاكيزه بماني.(3)
شما كه اينجا در اروپا زندگي مي‌كنيد مي‌دانيد كه فرد طبقه معمولي اروپايي تقريباً مقيد است كه لااقل هر روز يك بار قسمت ظاهر بدن، يعني سر و گردن و دست و پاي خود را بشويد. چرا؟ براي اينكه مي‌خواهد دائماً در انظار تميز باشد. واقعيت اين است كه او فقط به انظار اهميت مي‌دهد، لذا نسبت به بقيه قسمت‌هاي بدن كه در انظار جلوه ندارد خيلي مقيد نيست. اما آيا براستي فقط تن آدمي كثيف مي‌شود؟ روح كثيف نمي‌شود؟ بي‌انصافي است اگر پاسخ منفي دهيم. همان‌گونه كه يك گل خوش بويِ لطيفِ نازك، خيلي زودتر در برابر عوامل فساد متأثر و منفعل مي‌شود و به فساد و پژمردگي مي‌گرايد، روح لطيف آدمي به مراتب از جسم او براي آلوده شدن حساس‌تر و آماده‌تر است و به‌دليل خاصيت قبول و انفعالش ضمانت بيشتري مي‌خواهد تا در برابر عوامل فساد محيط مصون بماند. اسلام، ضامني بهتر از پنج نوبت توجه عميق به خدا پيدا نكرده است؛ پنج نوبت توجه به خدا و گفت‌وگوي در برابر خدا - آن هم با توضيحاتي كه عرض مي‌كنم. به نظر شما اين ضامن چطور است؟ مطبوع و دلپذير؟ لازم و سودمند؟ يا يك تكليف شاق و باري خسته كننده؟ كدام يك؟
و اِنَّها لَكبيرَةٌ الا علي الخاشعين؛ الذين يَظنّونَ اَنّهم مُلاقوا رَبَّهِم.(4)
نماز بار سنگيني است؛ مگر براي مردمي كه به پاكي، خدا و راه خدا، و زندگي جاويد و روز جزا ايمان آورده‌اند. آنان كه مي‌دانند هدف زندگي انسان، داشتن فضيلت و پاك ماندن و رشد و كمال معنوي است از نمازهاي پنجگانه استقبال مي‌كنند. نماز براي آنها سنگين و سخت نيست.
ما وقتي به نماز مي‌ايستيم چه مي‌كنيم و چه مي‌گوييم؟ قبل از هر چيز، دست و صورت و سر و پا را براي خدا تميز مي‌كنيم. پس با دو نكته مواجهيم: اولاً، تميز مي‌كنيم؛ ثانياً، اين عمل را براي خدا انجام مي‌دهيم. من هر وقت به اين بخش از تعاليم اسلام مي‌رسم واقعاً حالت وجد پيدا مي‌كنم. مي‌بينم، اسلام جسم و جان، ماده و معنا، دنيا و آخرت، زندگي و كمال را به‌طرز زيبايي به هم پيوند داده است. ملاحظه كنيد؛ مي‌خواهم نماز بخوانم، وضو مي‌گيرم. وضو گرفتن چيست؟ وضو به‌معني نظافت، شست‌وشو و پاكيزگي است. كجا را پاكيزه مي‌كنم؟ قسمت‌هايي از بدن را كه معمولاً بيرون است: صورت بيرون است و زودتر كثيف مي‌شود؛ دست معمولاً تا آرنج بيرون است و در مواقع معمولي بيشتر كثيف مي‌شود؛ بعد هم قسمتي از جلوي سر و روي پا كه بيرون است همه را تميز مي‌كنم. اما آيا اگر يك نفر پيش از وضو حمام رفته، صابون زده و خود را كاملاً تميز كرده باشد، باز هم بايد وضو بگيرد؟ بلي. چرا؟ چون در اين پاكيزه كردن به نام وضو يك نكته ديگر نيز وجود دارد: پاكيزه كردن خود براي خدا.
مي‌دانيد كه انسان در موقع وضو گرفتن بايد براي خدا وضو بگيرد؛ يعني بايد به اين نكته توجه كند كه خود را براي خدا پاكيزه مي‌كند. انسان در اين حال يك قدم به سمت پاكيزه شدن روح نيز برمي‌دارد. بنابراين، اگر كسي تمام تن خود را همين حالا تميز كرده، اما اين كار را به‌عنوان امتثال فرمان خدا و اينكه بخواهد تميز بشود و به‌سوي خدا برود انجام نداده باشد، عمل او اين نقيصه را دارد كه فقط تميز كردن جسم است نه تميز كردن جان. انساني كه مي‌خواهد در برابر خدا به حالت راز و نياز بايستد، بايد قبل از آن يك قدم به سمت پاكيزگي جان برداشته باشد و براي خدا وضو بگيرد. به قول حافظ:
دوش رفتم به در ميكده خواب‌آلوده
خرقه تر دامن و سجاده شراب‌آلوده
آمد افسوس كنان مغبچه باده فروش
گفت بيدار شو اي رهرو خواب‌آلوده
شست‌وشويي كن و آنگه به خرابات خرام
تا نگردد ز تو اين دير خراب آلوده
آن مي كه حافظ مي‌گويد، ميي است كه عقل را به‌خاطر داغي سر از دست آدمي نمي‌گيرد. مي عشقي است كه عقل را در راه پاكي و صفا مي‌گيرد. مسلم اين است كه در زبان عرفا، اصطلاح و كلمه "مي" براي تعبير از جهت شيفته كننده و شيوا و شيدا كننده شخص عاشق كمال و معنويت به كار رفته است.
شست‌وشويي كن و آنگه به خرابات خرام
تا نگردد ز تو اين دير خراب آلوده
وضو، شست‌وشوي كردن و آنگه به مسجد و محل نماز خراميدن است. يك قدم به سمت پاكي معنوي برداشتن است. لذا، اگر كسي همين حالا نيز حمام رفته، بايد براي خدا وضو بگيرد تا يك قدم به خلوص و خدايي بودن نزديك‌تر شده باشد.
بنابراين، نمازگزارِ مسلمان، دست و صورت و سر و پا، و نيز اندكي دل خود را تميز مي‌كند، آن‌گاه به محراب عبادت و بندگي مي‌رود. محراب مختص امام جماعت نيست؛ هر جا به نماز بايستيد همان‌جا محراب است. به جنگ شيطان و هوا و هوس رفتن است. محراب، جايگاه مبارزه با خودپرستي و خودخواهي است.
باري، نمازگزار با اين توجه قلبي كه براي خدا نماز مي‌خواند، در محراب خويش مي‌ايستد و اولين كلمه‌اي كه مي‌گويد اين است: »الله اكبر«؛ خدا برتر و بزرگ‌تر است از همه چيز. توجه كنيد؛ با گفتن »الله اكبر« و بيان اين شعار بزرگ اسلام، يك مسلمان همه عظمت‌هاي ديگر را در برابر چشم دل و جان خود خرد مي‌كند. اين مسأله نياز به توضيح فراوان دارد؛ اما همان‌گونه كه عرض كردم اگر بخواهيم در اينجا درنگ كنيم از اصل بحث باز مي‌مانيم. انشاءالله تفصيل مطلب را به بعد موكول مي‌كنم و فعلاً به توضيح مختصري اكتفا مي‌كنم.
باور كنيد آدمي در زندگي غالباً در اثر مرعوب شدن يا مجذوب شدن دچار لغزش مي‌شود. آنان كه مي‌لغزند، يا مرعوب‌اند، يا مجذوب. به آنكه در برابر عظمت زيبايي و دلربايي چيزي مفتون شده و خود را باخته، مي‌گوييم مجذوب. به آنكه در برابر صفوت و سيطره قدرتي خود را باخته، مي‌گوييم مرعوب. آدمي كه خود را نبازد به اين زودي‌ها دچار لغزش نمي‌شود. اين يك نكته عالي اسلامي است. مسلمان حق ندارد در برابر هيچ چيز خود را ببازد. البته او به حكم اينكه انسان است از چيزهاي خوب خوشش مي‌آيد(5)؛ اما خوش آمدن يك مطلب است، مجذوب شدن و خود باختن و عنان اراده را از كف دادن مطلب ديگر. اين دو معمولاً با هم خلط مي‌شوند. به جوان، دختر، پسر، زن، مرد، مي‌گويي در برابر اين ظواهر فريبنده حيات اين‌قدر پا روي همه چيز نگذار؛ مي‌گويد، مگر من آدم نيستم و دل ندارم؟ اين درست؛ بنده هم دل دارم، شما هم دل داري، اما اراده را نگه دار و خوددار باش. ببين اين چيزي كه تو از آن خوشت مي‌آيد تا چه اندازه برايت سودمند و تا چه اندازه مضر است. ببين اگر سودمند است از چه راهي مي‌تواني آن را به‌دست بياوري؛ از راه حلال يا حرام؟ از راه شرافت‌مندانه يا از راه غيرشرافت‌مندانه؟ نكته در اينجاست: خود را نباز.
مسلمان حق ندارد در برابر قدرت‌ها مرعوب باشد - هر قدرت انساني، يا هر قدرت طبيعيِ بالاتر از آن. معناي نماز آيات همين است. آدميزاد در موقع زلزله‌هاي سخت، خود را مي‌بازد. متأسفانه اين نماز را بد معني مي‌كنند. خيال مي‌كنند اسلام به مسلمان‌ها گفته موقع زلزله و گرفتن ماه و خورشيد و از اين قبيل، براي اينكه بلا برطرف شود نماز آيات بخوانند. اصلاً معناي نماز آيات اين نيست. اگر كسي ذره‌اي با روايات ما آشنا باشد مي‌فهمد كه معناي نماز آيات اصلاً اين نيست. معناي نماز آيات اين است: بشر ممكن است در برابر حوادث فوق‌العاده طبيعي خود را ببازد؛ اسلام مي‌گويد در اين هنگام فوراً بگو: »الله اكبر«؛ يعني اينها هيچ عظمت ندارد، خود را نباز!
اگر تاريخ اسلام را مطالعه كنيد مي‌بينيد شعار سربازان مسلمان در ميدان جنگ »الله اكبر« بود؛ يكمرتبه همه با هم مي‌گفتند »الله اكبر«، و پشت دشمن را به لرزه در مي‌آوردند.(6)
بنابراين، من مسلمانم و نماز را شروع مي‌كنم: »الله اكبر«؛ يعني من نه مرعوب چيزي هستم، نه مجذوب چيزي. خدا از همه چيز بزرگ‌تر است. بعد از آن: بسم الله الرحمن الرحيم.
شما مي‌دانيد - اين روزها معمول است و سابقاً نيز معمول بوده - كه وقتي مي‌خواستند جايي را افتتاح كنند مي‌گفتند به نام نامي فلاني اينجا را افتتاح مي‌كنيم. در اسلام اين معنا قدغن است. هر كار به نام خداست. تنها خداست كه مي‌شود به نام او كاري را شروع كرد، جايي را افتتاح كرد، يا بنايي را بنيان گذاشت. مسلمان، همه كارش را تنها به نام خداي بخشايشگر مهربان آغاز مي‌كند.
الحمد لله رب العالمين: ستايش مخصوص خداست؛ خداي جهانيان.
تملق و چاپلوسي از عوامل فساد دو جانبه است. هم براي شخص متملق فساد روحي و پستي و دنائت مي‌آورد، هم آن كسي را كه ديگران تملق او را مي‌گويند گمراه مي‌كند؛ يعني فساد دو جانبه دارد. مسلمان از هيچ‌كس ستايشگري نمي‌كند، گرچه قدرداني مي‌كند؛ مثلاً مي‌گويد فلاني مردي خدمتگزار است. اين، قدرداني و شكر است. انسان بايد سپاسگزار همه كس باشد. شما به من محبتي مي‌كنيد، من نيز مي‌گويم بسيار متشكرم. اين لازم است. تشكر، يعني سپاسگزاري در برابر محبت شما. اما اگر شما به من محبتي كنيد و من بگويم متشكرم، بعد هم شروع كنم براي شما اوصاف حميده و خصال پسنديده‌اي را برشمارم كه يا هيچ يك از آنها در شما نيست، يا مقدار كمي در شما وجود دارد ولي من آن را چند برابر بكنم، اين عمل ستايشگري است. تنها موجودي كه انسان مي‌تواند و شايد و بايد كه زبان به ستايش او بگشايد خداست، كه كمال مطلق است و هر چه درباره او بگوييم باز هم كم است. اما در مورد انسانها حساب داشته باشيد؛ از ايشان قدرداني، تشكر، سپاسگزاري بكنيد، ولي ستايشگري نكنيد. حمد و ستايشگري مخصوص خداي جهانيان است.
الرحمن الرحيم: خداي مهربان.
مالك يوم الدين: خدايي كه روز كيفر و پاداش دارد)توجه به معاد(.
اياك نعبد و اياك نستعين: بارالها! ما فقط تو را مي‌پرستيم و در برابر هيچ‌كس ديگر حالت پرستش نداريم و كمك‌هاي غيبي را فقط از تو مي‌خواهيم.
توجه بفرماييد، ما از همه چيز كمك مي‌گيريم؛ به اين معني كه يا فعاليت مي‌كنيم، يا معامله مي‌كنيم. تنها موجودي كه از او كمك مي‌گيريم اما نه به صورت معامله، خداست - و معني »اياك نستعين« همين است. مسلمان چشم طمع به هيچ كس ندارد؛ و گرنه از او استعانتي شرك‌آميز خواسته است. با ديگران يا به صورت كار و فعاليت روبرو مي‌شود، يا به صورت معامله، توافق و قرارداد. اما توقع كمك‌هاي آقامنشانه از اشخاص داشتن، نوعي پستي است كه به روح بلند مسلمان نشايد.
آن روزي كه مسلمان كمك آقامنشانه از كسي بخواهد فقط حق دارد آن را از يك نفر طلب كند؛ آن هم خداست. اين گونه كمك خواستن، در منطق يك مسلمان منحصر به خداست.
اهدنا الصراط المستقيم: بارالها! راه راست را به ما بنما.
صراط الذين انعمت عليهم: راه مردمي كه نعمتت را بر آنها ارزاني داشتي و از نعمتت برخوردارند.
غير المغضوب عليهم: نه راه آنها كه به خشمت گرفتارند؛
ولاالضالين: و نه راهي كه گمراهان مي‌روند.
اين خواسته‌هاي اصيل يك مسلمان از خدا در هر نماز است. بعد از آن نيز مقداري قرآن مي‌خواند:
بسم الله الرحمن الرحيم. قل هوالله احد؛ بگو خدا تنها يك خداست.
الله الصمد؛ خداي به تمام معنا كامل؛ خداي كمال مطلق.
لم يلد و لم يولد؛ خدايي كه نه زاده و نه زاييده شده.
و لم يكن له كفواً احد؛ و نه همتايي دارد.
نمازگزار وقتي كه اينها را مي‌گويد مفاهيم و تعاليم عالي اسلام را به خود تلقين مي‌كند. بعد مي‌گويد: الله اكبر )البته اين ذكر مستحب است(؛ به ركوع مي‌رود و خم مي‌شود. توجه كنيد! خم شدن يك مسلمان به حالت ركوع در نماز معنا دارد. معناي آن اين است كه مسلمان در برابر هيچ‌كس ديگر تعظيم نمي‌كند. مگر نه اينكه شما وقتي به حالت ركوع مي‌رويد مي‌گوييد سبحان ربي العظيم و بحمده؟ پاك باد خداي من كه بزرگ است و ستايش از آن اوست. گفتن اين جمله چه معنايي دارد؟ يعني: عظمتي كه مرا وادار به تعظيم كردن و خم شدن مي‌كند مخصوص خداست. پاك باد خدا كه من در برابر كسي جز او به حالت تعظيم خم نشوم.
تاريخ اسلام را بخوانيد. در موقعي كه پيغمبر )ص( و مسلمان‌ها در مكه گرفتارند و تحت فشار دشمنان قرار دارند و با عده كمي كه دارند بر ستي و موجوديت خود مي‌ترسند، عده‌اي مسلمان به فرمان پيغمبر، براي اينكه مبادا نهال اسلام قبل از بارور شدن در مكه خشك شود، دستور مي‌گيرند به حبشه مهاجرت كنند. هفتاد و چند نفر بتدريج - و نه در يك نوبت - به حبشه آمدند. وقتي به حبشه مي‌آيند، نجاشي پادشاه حبشه به آنان پناه مي‌دهد. قريش هم يكي دو نفر مأمور با هدايا و تحف پيش نجاشي مي‌فرستند و در خواست مي‌كنند كه اينان را از خاك خود بيرون كن و دستور بده به سرزمين پدري و مادري و وطن آباء و اجدادي خود برگردند. نجاشي پاسخ مي‌دهد كه من اينان را نديده‌ام، ولي براي چه بايد اين كار را بكنم؟ مي‌گويند اينها دين پدر و مادري، دين آباء و اجدادي و مقدسات ملي خود را زير پا گذاشته‌اند. مي‌گويد من كه نمي‌دانم؛ بايد اينها بيايند تا ببينم حرف حسابشان چيست.
قرار مي‌شود در فلان روز كه بار عام است، به چند نفر، يا به همه اين عده‌اي كه به عنوان پيروان محمد )ص( به پايتخت حبشه آمده‌اند، اجازه بدهند كه به حضور نجاشي امپراطور حبشه بيايند. نجاشي امپراطوري مسيحي است. به اين نكته توجه بفرماييد كه وقتي به اين مسلمان‌ها اطلاع مي‌دهند، مي‌گويند همه كه برويم فايده ندارد؛ ما دو نفر از آنها را كه ارزنده‌ترند به عنوان نماينده انتخاب مي‌كنيم تا بروند. يكي از آنها جعفر بن ابي‌طالب، برادر علي بن ابيطالب - عليه‌السلام - است. قرار مي‌شود اين دو نفر بيايند و از حقوق مسلمانان پناهنده به حبشه در برابر شكايت نمايندگان قريش، در پيشگاه و حضور نجاشي دفاع كنند. وقتي جعفر و همراهش مي‌خواهند به تالاري كه نجاشي در آن روي تخت نشسته وارد شوند سرشان را راست مي‌گيرند و وارد مي‌شوند. درباريان نجاشي و مأمورين تشريفات در برابر نجاشي تا زمين خم مي‌شوند و به آنها مي‌گويند به خاك بيفتند. اما اينان اصلاً تكان نمي‌خورند. به آنها مي‌گويند مگر شما وحشي هستيد؟ مگر شما آدم نيستيد؟ داريد در برابر امپراطور حاضر مي‌شويد! اينان پاسخ مي‌دهند كه اي بيچاره‌ها! ما اگر قرار بود به خاك بيفتيم اينجا نمي‌آمديم؛ ما اينجا آمديم تا در برابر انسان‌ها به خاك نيفتيم. جعفر و همراهش در چنين موقع حساس و خطيري حاضر نمي‌شوند در برابر نجاشي قد خم كنند.
بله، اين است مسلمان! مسلمان در برابر هيچ‌كس تعظيم نمي‌كند. من حتي به بچه‌هاي كوچك خودم كه گاهي از سر تقليد از ديگران مي‌خواهند به من يا مادرشان احترام بگذارند و تعظيم كنند گفته‌ام مبادا حتي در برابر من تعظيم كنيد؛ در برابر هيچ‌كس تعظيم نكنيد. من هم شخصاً تاكنون در برابر هيچ‌كس تعظيم نكرده‌ام و نخواهم كرد. من مسلمانم؛ مسلمان كه در برابر كسي تعظيم نمي‌كند - : سبحان ربي العظيم و بحمده. بعد برمي‌خيزد و به خاك مي‌افتد. عده‌اي در برابر بزرگان به خاك مي‌افتند، اما مسلمان در برابر خدا به خاك مي‌افتد و مي‌گويد: سبحان ربي الاعلي و بحمده. اگر قرار است عده‌اي در برابر متوسطين تعظيم كنند و در برابر بزرگ‌ترها به خاك افتند، براي من بزرگ‌ترينِ بزرگ‌ترها )الاعلي( و بالاترينِ بالاها خداست. پاك باد خداي بالاتر از همه كه من در برابر كسي جز او به خاك بيفتم.
اين يك ركعت نماز. حال واقعاً بگوييد، اگر مسلمان در هر روز پنج بار اين تمرين را بكند و اين سرود توحيد و يكتاپرستي را بخواند چقدر اثر دارد! حالا توجه مي‌فرماييد نماز چيست؟
ركعت دوم، سوم و چهارم نيز همين طور. حال به تشهد و سلام مي‌پردازيم. اشهد ان لا اله الي الا الله وحده لا شريك له؛ گواهي مي‌دهم كه جز خداي آفريدگار جهان هيچ خدايي نيست و تنها او بي همتاست. و اشهد ان محمداً عبده و رسوله؛ گواهي مي‌دهم كه حتي محمد)ص( نيز بنده و فرستاده خداست. اين شهادت را مي‌دهم تا مبادا من هم مثل پيروان مسيح، محمد )ص( را هم مرز خدا كنم. مسلمان هر روز چند بار اين جملات را مي‌گويد تا مبادا او هم به انحراف مسيحيت دچار شود. بعد هم براي اينكه معلوم باشد گرچه محمد خدا نيست، اما انساني است كه حقوقي بر ما دارد، بر محمد و آل محمد درود مي‌فرستد: اللّهم صل علي محمد و آل محمد؛ يعني، درست گفتم محمد)ص( بنده خدا و پيغمبر خداست، اما حق پيغمبري و رهبري بر ما دارد؛ پس خدايا! بر او و خاندانش درود بفرست. پس از آن )البته اين مستحب است(: السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته؛ سلام و رحمت خدا بر تو اي پيغمبر! بعد )خوب توجه كنيد(: السلام علينا و علي عباد الله الصالحين؛ سلام بر ما و بر همه بندگان نيكوكار خدا.
مسلمان در هر نمازي پيوند دوستي با همه بندگان نيكوكار خدا را به خود تلقين مي‌كند. به عبارت ديگر، درود صلح بر بندگان نيكوكار و مسلمان را هر روز در نماز تكرار مي‌كند. صلح و سلام بر بندگان صالح. بعد هم اگر كساني اينجا هستند: السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.
لبّ مطلب اين است كه نماز، سرود يكتاپرستي، كمال، فضيلت، و سرود حفظ شخصيت مسلمان است كه هر روز چند بار مي‌خواند.
اگر شما به سربازخانه برويد مي‌بينيد سربازان هر روز لااقل يك‌بار سرود سربازي مي‌خوانند. اگر علت اين مسأله را بپرسيد، مي‌گويند براي اينكه بايد روح فداكاري در سرباز زنده بماند. سرود خواندن تلقين است. تلقين عامل زنده نگه داشتن روح فداكاري و جانبازي در سرباز است.
اسلام نيز مي‌گويد نماز سرود توحيد است؛ سرود كمال و فضيلت است و مسلمان در هر روز بايد در چند نوبت آن را بخواند تا روح يكتاپرستي و كمال و فضيلت در او زنده بماند. اين معني نماز است. حالا درمي‌يابيد كه چرا خداوند به پيغمبر )ص( مي‌گويد نماز را در ميان مسلمانان ترويج كن؛ چون نماز از عوامل پيشگيري از فساد است. چون نماز روح ايمان را تقويت مي‌كند، و ايمان هر قدر تقويت بشود فساد كم مي‌شود. از اين بالاتر: »و لذكر الله اكبر«؛ نماز ياد خداست - كه اين لذتي بالاتر است.
در قرآن كريم درباره نماز خصوصياتي آمده است:
اَقِم الصّلوة لدُلوك الشَّمسِ الي غَسَق الَّيل و قرآن الفَجر؛ انَّ قرآن الفجر كان مشهوداً. و من اليل فتهجَّد به نافلةً لك عَسي اَنْ يَبعثَكَ رَبُّك مقاماً محموداً(7)
اين آيه درباره اوقات نماز است. علاوه بر آن، به مسلمان‌ها تأكيد شده است كه نماز را محترم بشماريد: حافظوا علي الصلوات والصلوة الوسطي(8)؛ مواظب نماز باشيد، بخصوص نماز ميانه. نماز ميانه، يا نماز صبح است كه غالباً به خطر خواب نزديك است، يا نماز ظهر است كه ميان روز است. نماز صبح ميان شب و روز است و نماز ظهر نماز ميان روز است. يكي از اين دو نماز ميانه - يا شايد هر دو - در خطر است. آن در خطر خواب، اين در خطر كار. لذا بر مواظبت بر آنها امر شده است.
در اواسط نضج اسلام در مدينه، و بلكه به يك معنا مي‌شود گفت در اواخر آن، شهر طائف مدتي در محاصره مسلمان‌ها بود ولي فتح نشد. پيغمبر )ص( نيز برگشت. اهل طائف ديدند كه بالاخره نمي‌شود و بايد فكري كرد. چند نفر سفير پيش پيغمبر فرستادند. مي‌دانيد پيغمبر)ص( از آن سفرا كجا پذيرايي كرد؟ در مسجد مدينه. گفت براي اين سفرا خيمه و چادر زدند و آنان را در آنجا منزل داد. يك نفر را هم مأمور پذيرايي از آنها كرد - گرچه اين سفرا كافر بودند. اين سفيران مردم طائف آمدند به پيغمبر )ص( گفتند يا محمد! حقيقت اين است كه ما احساس كرديم نمي‌توانيم در كنار مسلمان‌ها بدون پيمان و عهدي زندگي كنيم. آمديم كه در زير لواي تو باشيم.
فرمود، بفرماييد مسلمان شويد و به زير لواي اسلام بياييد. گفتند ما مسلمان مي‌شويم؛ قبول مي‌كنيم كه خدا هست و اين بت‌ها را هم كنار مي‌گذاريم. قبول هم مي‌كنيم كه تو پيغمبري و ماليات و مانند آن هم مي‌دهيم. فقط از تو خواهش داريم كه نسبت به دو مطلب درباره ما آسان بگيري و سخت نگيري. پيغمبر در مورد هر يك از طوايف كه مسلمان مي‌شدند به خود آنها دستور مي‌داد بروند و بتخانه‌ها را خراب كنند. آنان به پيغمبر گفتند ما را از اين مأموريت معاف بدار؛ خودت هر كس را صلاح مي‌داني بفرست تا بتخانه‌ها را خراب كند. اما بت هبل در ميان عوام ما خيلي ارزش دارد؛ آن را فعلاً چند سالي دست نزن تا مردم عادت بكنند، بعد هر كاري مي‌خواهي بكن. پيغمبر )ص( فرمود، اينكه من چند سال بگذارم كه نمي‌شود؛ اما اينكه خود شما بت‌ها را نشكنيد و من كسي را بفرستم قابل اجراست. اين را قبول كرديم؛ اما شرط دوم چيست؟ گفتند شرط ديگر اين است كه ما مسلمان مي‌شويم ولي نماز نمي‌خوانيم. پيغمبر فرمود: لا خير في اسلام ليس معه الصلوة؛ اسلامي كه با تمرين روزانه آن، يعني نماز، همراه نباشد خير و بركت و اثري ندارد. يعني اينكه اگر مسلمان شويد اما نماز نخوانيد براي ما قابل قبول نيست. در روايات هست: الصلوة عمود الدين، ان قبلت قُبل ما سواها و ان رُدَّت رُدَّ ما سواها؛ نماز ستون دين و تمرين دينداري است.
عده‌اي مي‌پرسند خيلي‌ها هستند، نمازشان ترك نمي‌شود، اما نادرستي هم مي‌كنند؛ مال مردم را هم مي‌خورند؛ دروغ هم مي‌گويند؛ خيانت هم مي‌كنند. پاسخ اين اشكال چيست؟ با جواب دادن به اين مسأله بحث امشب را تمام مي‌كنم. جواب و حل اين مطلب اين است كه برادر عزيز و خواهر عزيز! هر كسي مقداري كمال و فضيلت و مقداري هم بي‌كمالي و بي‌فضيلتي دارد. كامل مطلق فقط خداست. آن آدمي كه مي‌بينيد نماز مي‌خواند اما دروغ هم مي‌گويد و خيانت هم مي‌كند، اگر نماز نمي‌خواند از ديوار مردم هم بالا مي‌رفت. اثر نماز خواندن او اين است كه از بيشتر شدن فساد او و فاسدتر شدنش تا حدودي جلوگيري مي‌كند؛ و اين غنيمت است. ما معمولاً به اين اثرها توجه نمي‌كنيم.
تقريباً سه سال پيش بود كه با مردي آشنا شدم. او قبلاً از دوستان و هم پياله‌هاي يكي از الوات درجه اول تهران بود؛ ولي هنگامي كه وي را ديدم به مردي نسبتاً حسابي تبديل شده بود و خيلي هم با آن هم‌پياله‌اش فرق داشت. به من گفت، من و فلان كس سال‌ها با هم هم‌پياله و همكار و همه كاره بوديم، اما من در عالم لوطي منشي يك كار را مي‌كردم و آن اينكه، طبق آن تربيت قبلي كه داشتم، نماز را مي‌خواندم. مي‌گفت، به خدايت و به جدت مصطفي )ص( قسم، پيش تو اعتراف مي‌كنم اين كه حالا مي‌بينيد من وضعم با آن دوستم فرق دارد، - زن دارم، بچه دارم، خانه دارم، كاسب شدم، به زندگي‌ام مي‌رسم، سرم به راه است و كار خير هم انجام مي‌دهم - به عقيده خودم مرهون همان نماز دست و پا شكسته‌اي است كه مي‌خواندم. اين اعتراف يك مرد درباره خود است. اين يعني همان نماز كم خاصيت. البته، نماز كامل آن است كه انسان را از همه ناپاكي‌ها پاك كند؛ اما نماز ناقص نيز انسان را از مقداري از ناپاكي‌ها پاك مي‌كند يا دور نگه مي‌دارد و كمي به او مصونيت مي‌دهد. خوب توجه كنيد، حداقل معناي اين كه يك آدم در روز سر وقت پا مي‌شود و نمازش را مي‌خواند چيست؟ حداقل مطلب اين است كه اين آدم كلمه وظيفه را مي‌فهمد - و اين خود يك كمال است. البته، چه بهتر كه نمازي بخوانيم پاك كننده؛ نمازي بخوانيم كه نشاط دهنده روح و روشن كننده قلب باشد. ولي نمي‌توان به كسي گفت چون نماز تو واجد آن ويژگي‌هاي متعالي نيست آن را رها كن. بالاخره نماز او پيوندي ميان او و اسلام، ميان او و كمال و فضيلت برقرار مي‌كند؛ ولو پيوندي خيلي باريك و نازك و كم‌اثر. هر چه اين پيوند بيشتر باشد، بهتر است.
اميد دارم با اين معنا و مفهومي كه براي نماز عرض كردم، از امشب نماز در چشم بصيرت ما و در پيش همه ما قيمت ديگري پيدا كند. اميدوارم پدران و مادران به سهم خود بكوشند به بچه‌ها با همان زباني كه مي‌فهمند اين معاني را در حدود فهمشان ياد دهند و اميدوارم ما نيز بزودي امكاناتي پيدا كنيم و در آينده نزديك اين فرصت نصيب شود كه در مسجد نيز زمينه‌اي براي فهماندن اين مطالب، مخصوصاً به كودكان، فراهم شود.

## تغيير قبله و علل آن (جلسه اول)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام علي جميع انبيائه و رسله، و علي سيدنا خاتم النبيين و علي الخيرة من آله و صَحبه والائمة الهداة من اهل بيته، والسلام علينا و علي عباد الله الصالحين.
آياتي كه امشب مورد بحث قرار مي‌گيرد، آيه‌هاي 142 تا 152 از سوره بقره است.
َيَقولُ السّفهاءُ مِن النّاس ما وَلّيهم عن قبلتهمُ الّتي كانوا عليها. قل للّه المشرقُ والمغرب، يَهدي مَن يَشاءُ الي صِراطٍ مُستقيم(9)
بزودي مردم نابخرد خواهند گفت چه چيز سبب شد كه مسلمانان از قبله‌اي كه داشتند روي بگردانند. بگو، مشرق و مغرب از آن خداست. هر كه را بخواهد به راه راست رهنمون مي‌شود.
و كذلك جَعَلناكُم اُمَّةً وَسَطاً لِتَكونوا شُهَداءَ علي النّاسِ و يَكونَ الرَّسولُ عَليكم شهيداً(10)
ما اينچنين شما را گروهي ميانه رو قرار داديم تا شما براي مردم سرمشق و نمونه و گواه حق باشيد و پيغمبر سرمشق و نمونه و گواه شما.
و ما جَعَلنا القبلَةَ الّتي كُنتَ عَليها اِلا لِنَعْلمَ مَن يَتَّبعُ الرّسولَ ممَّن يَنقلبُ علي عَقِبَيه(11)
قبله‌اي را كه تو قبلاً بدان سو نماز مي‌گزاردي مقرر نساخته بوديم جز براي آنكه بدانيم چه كسي پيرو پيغمبر است و چه كسي از پيغمبر رو بر مي‌گرداند. و اِن كانَت لكبيرةً الا عَلي الّذين هَدَي الله (12)
و اين حادثه جز بر آنها كه خدا هدايتشان كرده بود بسي سنگين بود.
و ما كانَ اللّهُ لِيُضيعَ ايمانكم.
قرار خدا بر آن نبوده كه ايمان شما را تباه سازد.
انَّ اللّهَ بِالنّاس لَرؤُف رَحيم (13)
خدا نسبت به مردم مهربان است.
قَد نَري تَقلُّبَ وَجهِكَ فِي السَّماء(14)
ما مي‌بينيم كه تو به‌سوي آسمان رويت را به اين سو و آن سو مي‌كني.
فَلَنُولّينَكَ قِبلةً تَرضيها.(15)
ما تو را برمي گردانيم به قبله‌اي كه از آن خرسند باشي.
فَوَلِّ وَجهَكَ شَطْرَ المَسجِدالحَرام(16)
رويت را به جانب مسجدالحرام كن.
وحيث ما كُنتم فَولّوا وُجوهَكم شَطْرَه(17)
و شما مسلمانان هر جا بوديد رو به سوي مسجدالحرام كنيد.
و انَّ الَّذين اوُتوا الكتاب لَيعلَمونَ اَنّه الحقُّ من ربّهم (18)
آنها كه قبلاً به ايشان كتاب داده شده )يهود و نصاري( مي‌دانند كه اين قانون جديد حق و از جانب خدايشان است.
و مَا اللّه بغافلٍ عَما يَعملون(19)
خدا از آنچه آنها مي‌كنند ناآگاه و بي‌خبر نيست.
و لَئن اَتَيْتَ الَّذين أوتوا الكتاب بكلِّ و آيةٍ ماتَبِعوا قبلَتَك و ما انتَ بِتابعٍ قِبلَتَهُم و ما بعضُهم بتابعٍ قبلَةَ بَعض (20)

اگر براي يهود و نصاري هر آيه و نشانه‌اي بياوري، باز هم رو به‌سوي قبله تو نخواهند كرد؛ تو هم تابع قبله آنها نخواهي بود. همچنان‌كه گروهي از آنها تابع قبله گروهي ديگر نيستند.
و لَئن اتَّبعتَ اَهوآئَهم من بعد ما جائك من العلم انَّك اذاً لَمِنَ الظالمين (21) و اگر تو، بعد از آنكه علم و دانش و آگاهي از جانب خدا برايت فرا رسيد، باز هم به‌دنبال خواسته‌هاي آنها بروي، آن‌وقت تو نيز از تجاوزكاراني.
الذين اتَيناهُم الكتاب يَعرِفونه كما يَعرِفونَ ابنائهم (22)
آنها كه بديشان كتاب داديم )يهود و نصاري( او را مي‌شناسند؛ همان‌طور كه پسرانشان را مي‌شناسند.
و انّ فَريقاً منهم لَيكتُمونَ الحقَ و هُم يَعلَمون (23)
گروهي از آنها، با آنكه مي‌دانند، حق را پنهان مي‌كنند.
الحقُ من رَبّك فَلا تكونَنَّ من المُمتَرين (24)
حق از جانب خداي توست، تو از آنها مباش كه شك به دلشان راه يافته.
و لكلٍّ وِجهةٌ هو مُوَلّيها فاستَبِقوا الخَيرات اينما تكونوا يأتِ بِكُم اللّه جَميعاً اِنَّ الله عَلي كلِّ شي‌ءٍ قَدير(25)
هر گروهي سويي و قبله‌اي دارند كه بدان سو روي برمي‌تابند. شما در كارهاي خير بر يكديگر سبقت گيريد و مسابقه در راه خير داشته باشيد كه در هر جا و هرسو باشيد خدا همه را در روز رستاخيز گرد مي‌آورد و خدا بر هر چيز تواناست.
و مِن حيثُ خَرجتَ فَولِّ وجهَك شَطْرَ المسجد الحرام و انّه لَلّحقُّ مِن رَبّك و مَا اللّه بغافلٍ عمّا تَعملون (26)
از هر گوشه‌اي از مدينه بيرون رفتي باز هم رويت را به‌سوي مسجدالحرام بگردان كه آن حق است از جانب خداي تو و خدا از آنچه مي‌كنيد غافل نيست.
و من حيثُ خرجتَ فولِّ وجهَك شَطْر المسجدالحرام و حَيثُ ما كُنتم فَولّوا وجوهَكم شَطرَه لئلا يكونَ للنّاس عليكم حجةٌ الا الذين ظَلَموا مِنهم فَلا تخشوهم و اخشَوني و لاُتِمَّ نعمتي عليكم و لعلّكم تَهتدون.(27)
اي پيغمبر! تو هم هر جا بيرون رفتي رويت را به‌سوي مسجدالحرام بگردان. و اي مسلمانان! هر جا بوديد روي به‌سوي مسجدالحرام آوريد تا در دست مردم عليه شما حجت و دليل و دست‌آويزي نباشد - مگر آنها كه در راه ستم مي‌روند. از آنها بيمي نداشته باشيد و از من بيمناك باشيد تا نعمت خود را بر شما تمام كنم؛ باشد كه شما به راه راست آييد.
كما اَرسَلنا فيكم رسولاً منكم يَتلوا عَليكم آياتِنا و يزكّيكم و يُعَلّمكمُ الكتاب و الحكمة و يُعَلّمكم ما لم تكونوا تعلمون (28)
همان‌طور كه به شما پيغمبر اختصاص داديم و پيغمبري در ميان شما فرستاديم كه آيات ما را بر شما مي‌خواند، شما را پاكيزه مي‌گرداند، به شما كتاب و حكمت ياد مي‌دهد و به شما چيزهايي ياد مي‌دهد كه نمي‌دانستيد.
فَاذْكُروني اَذكُركُم واشكروالي و لا تَكفُرون (29)
به ياد من باشيد تا به ياد شما باشم و سپاس مرا بگذاريد و ناسپاسي نكنيد.
اين آيات مربوط به داستان تغيير قبله است. آنچه مسلم است، پيغمبر اكرم - صلوات الله و سلامه عليه - و مسلمانان، از آغاز ورود پيغمبر به مدينه تا مدتي رو به بيت‌المقدس نماز مي‌گذاردند. اما قبله در سيزده سال مكه چگونه بوده؟ اسنادي كه در اين زمينه در دست است مختلف است. بسياري از آنها دلالت دارد كه در آن سيزده سال نيز پيغمبر و مسلمانان رو به بيت‌المقدس نماز مي‌گزاردند.
ظاهر اين آيات اين است كه نمازگزاردن به‌سوي بيت‌المقدس حداقل در مكه هم سابقه داشته است. رواياتي كه از ائمه ما - سلام الله عليهم اجمعين - در دست است غالباً مشعر بر همين است كه از آغاز بعثت پيغمبر تا مدتي بعد از هجرت اين قانون مقرر بوده كه موقع نماز رو به بيت‌المقدس نماز بگزارند.
بر حسب اختلاف مداركي كه در دست است هفت تا نوزده ماه بعد از هجرت، مسلمانان در مدينه رو به بيت‌المقدس نماز مي‌گزاردند، ولي بعداً قبله عوض شد. جالب اين است كه بر طبق غالب روايات اين عوض شدن قبله به اين صورت بود كه در اثناي نماز ظهر، پس از آنكه پيغمبر دو ركعت از نماز ظهر را گزارده بود، وحي بر او آمد كه تقريباً صد و هشتاد درجه رو بگردان - چون نسبت مدينه را به نسبت بيت‌المقدس كه حساب كنند بايد رو به شمال بايستند و بعد وقتي بخواهند رو به مكه شوند بايد در حدود صد و هشتاد درجه، يعني درست نيم دور بگردند تا رو به مكه شوند. بنابراين پيغمبر رو به جانب مكه برگشت.
آيا اين حادثه در مسجدالنبي رخ داد يا در مسجد ديگري به نام مسجد بني‌سالم؟ در تاريخ هست كه پيامبر گه‌گاه جهت امامت جماعت به مساجد محلي اطراف مدينه دعوت مي‌شد. در اينجا لازم است اجازه بدهيد وضعيت جغرافيايي آن زمان مدينه را كمي توضيح بدهم.
مدينه درآن موقع عبارت بود از چند منطقه از هم جدا: دو - سه منطقه يهودي نشين و دو - سه منطقه عرب‌نشين و چند جاي كوچك كه فقط چند خانوار در آن زندگي مي‌كردند. يكي از آنها منطقه بني سالم است و يكي هم منطقه قبا كه مسجد قبا در آنجا قرار دارد. اينها هر كدام تا مدينه فاصله‌اي دارند. آن زمان مسجد قبا حدود شش كيلومتر تا مدينه فاصله داشته است. منطقه بني‌سالم كه داراي مسجدي به همين نام بوده بين منطقه قبا و منطقه اصلي مدينه قرار داشته و شايد حدود سه كيلومتر تا آنجا فاصله داشته باشد. پيغمبر در آن مسجد نماز ظهر مي‌گزاشت كه دستور آمد نماز را بگردان. همچنين نقل مي‌كنند كه پس از نماز ظهر براي نماز عصر يا در اثناي نماز عصر خبر رسيد كه گروهي از مسلمانان در مسجدي ديگر نيز از جانب بيت المقدس به جانب مكه روي گرداندند. اكنون در زمان ما در مدينه مسجدي به نام مسجدالقبلتين وجد دارد: مسجد دو قبله‌اي - كه اين دو قبله در آنجاست؛ يك قبله اين طرف و يك قبله آن طرف. قبله فعلي كه رو به مكه دارد تقريباً رو به جنوب است و قبله سابق كه رو به بيت‌المقدس بوده درست رو به روي آن است و تقريباً رو به شمال دارد.
آيا اين مسجد القبلتين همان مسجدي است كه پيغمبر - صلوات الله و سلام عليه - در اثناي تغيير قبله در آن نماز مي‌گزارد، يا مسجدالقبلتين مسجدي است كه آن گروه دوم مسلمان‌ها كه به آنها خبر رسيد، در آنجا در اثناي نماز روي بگرداندند؟ و آيا منظور از مسجد بني‌سالم همين مسجد است و به پيغمبر در مسجد مدينه وحي آمد كه قبله را عوض كند، يا مسجدي كه پيغمبر در آن روبرگردانده مسجد بني‌سالم است؟
اينها نكاتي تاريخي است كه چندان اهميتي ندارد. اما چون من مطلبي را كه نقل مي‌كنم دوست دارم حواشي آن را هم تا حدي روشن كنم برايتان عرض كردم.
نكته جالب اين است كه آيا اين دو قبله، و مخصوصاً قبله رو به مكه )كه در آن موقع در مدينه مطلبي كاملاً جديد بود( تا چه اندازه دقيق مورد عمل قرار گرفت؟ اول نكته‌اي فقهي را ذكر مي‌كنم.
مي‌دانيد كه انسان وقتي در مسجدالحرام است، رو به كعبه ايستادن كار آساني است؛ كعبه را مي‌بينيد و به نماز مي‌ايستيد. در آن مناطق دامنه‌اي مرتفع مكه نيز انسان در اتاق در حالت ايستاده كعبه را مي‌بيند و مي‌تواند رو به آن به نماز بايستد )دو يا س طرف مسجدالحرام اين‌طور است(. مناره‌ها نيز به اين امر كمك مي‌كند. ولي در خود مكه، وقتي انسان يك كيلومتر يا يك كيلومتر و نيم از مسجدالحرام فاصله داشته باشد تشخيص قبله خيلي مشكل و حتي از ايران مشكل‌تر است؛ براي اينكه در آنجا پيدا كردن كعبه محاسبه لازم دارد؛ زيرا انسان كافي است به اندازه دو بند انگشت منحرف شود تا اصلاً رويش به كعبه نباشد. در فاصله نزديك كافي است كه انسان مختصري تغيير جهت دهد و كاملاً از كعبه منحرف شود.
حال سؤال اين است كه براي پيغمبر)ص( و مسلمانان كه در مدينه بودند، برگشتن به سوي مسجدالحرام به عنوان قبله چگونه صورت گرفت؟ آيا پيغمبر رو به شمال بود و همين‌طور به‌طور تقريبي رو به جنوب كرد؟ يا مسأله چيز ديگري است؟ فتواي اكثر فقها اين است كه در جاهايي كه از مكه دور است، يا حتي از مسجدالحرام دور است، انسان همين قدر كه با تقريب رو به سمت مكه بايستد قبله است. البته بايد كوشش كند تا اين كار را با دقت انجام دهد. هر چه اين كار دقيق‌تر صورت گيرد صحيح‌تر است.
به سمت كعبه ايستادن كافي است؛ ولو اينكه اگر خط و شعاعي فرضي از صورت نمازگزار در جهتي كه ايستاده در فضا به سوي مكه رسم كنند، به خانه كعبه اصابت نكند؛ چون عرفاً مي‌گويند او رو به كعبه به نماز ايستاده، و همين اندازه كافي است. بنابراين، رو به كعبه ايستادن، رو به قبله ايستادن است؛ هر چند اگر دقيقاً خطي بين نمازگزار و كعبه وصل كنند خط مستقيم نباشد. اين همان اختلاف نظري است كه در قه ما هست كه اصولاً آيا نسبت به كسي كه دور است، جهت و سمت، قبله است يا خود خانه كعبه قبله است؟ گرچه در صورت اول، رو به جهت قبله ايستادن از نظر عملي مُجزي است. اين بحثي است كه فعلاً نمي‌خواهم دوستان را با آن مشغول كنم.
به‌هر حال، براي مردم مدينه و پيغمبر كافي بود رو به كعبه بايستند و در جهت كعبه باشند؛ ولو خطي كه از سمت نمازگزاران به كعبه وصل مي‌شد خطي كاملاً مستقيم نبود و از كعبه عبور نمي‌كرد. اين مقدار كافي و مجزي است. اما، همان‌طور كه عرض كردم، وقتي انسان بتواند با استفاده از وسائل اين جهت را دقيق‌تر كند بر او واجب است چنين كند.
حال اين سؤال پيش مي‌آيد كه براي پيغمبر تا چه حد امكان دقت وجود داشت؟ اگر پيغمبر مي‌خواست با استفاده از اطلاعات و وسايلي كه آن روز در محيط مدينه در دست بود قبله دقيق را مشخص بكند، بايد بگوييم آن اطلاعات و آن وسايل نسبت به زمان ما بسيار بسيار ضعيف بود. ولي اگر پيغمبر مي‌خواست به اتكاي وحي الهي اين كار را بكند، آن‌گاه تعيين قبله، حتي از آنچه با وسايل امروزي تعيين مي‌شود، دقيق‌تر بود. حال اين سؤال پيش مي‌آيد كه آيا پيغمبر با آن دقت در خور وحي الهي روي خود را به سمت مكه برگرداند، يا با تقريب در خور وسايل موجود عصر مدينه؟
حدود صد سال پيش، زماني كه محاسبات نجومي و رصدي با استفاده از مثلثات به عده‌اي از دانشمندان مسلمان اين امكان را داد كه قبله شهرهاي مختلف را تا حدي دقيق‌تر معين بكنند، به مسجد پيغمبر آمدند و ديدند قبله اين مسجد، كه الان محراب هست، دقيق نيست. يعني با همان تقريب عرفي ميسر در عصر پيغمبر مي‌توانسته قبله باشد، چون بيش از اين امكان نداشته است؛ اما در خور آن قبله‌اي كه پيغمبر عنوان گيرنده وحي خدا رويش را بدان‌سو گردانده باشد نيست. اين مسأله هيچ اشكالي ندارد، چون ممكن است دستور خدا در آن موقع اين بوده كه پيغمبر بر طبق همان محذورات عرفي نماز بخواند؛ زيرا بر فرض كه پيغمبر در مسجد مدينه به كمك وحي قبله را تشخيص داد، آن بنده خدا در خانه‌اش چه‌كار كند؟ او كه نمي‌تواند با اطلاعات و ابزارآلات موجود در آن عصر اين كار را به طور دقيق بكند. پس خود پيغمبر جوري عمل مي‌كند كه آن مسلمانِ در منطقه بني‌سلام هم بتواند اين كار را بكند؛ مسلمان در مسجد قبا هم بتواند اين كار را بكند؛ مسلمان در مسجد بوذر هم بتواند اين كار را بكند. اما در عين حال در روايت آمده كه پيغمبر در حال نماز بود؛ جبرئيل حامل وحي خدا آمد و به پيغمبر فرمان داد از آن سو بگرد. در اينجا ممكن است انسان تأمل كند و بپرسد پس چطور بود كه پيغمبر با فرمان و دستور و راهنمايي جبرئيل، كه فرمان خداست، روي خود را "با تقريب" برگرداند؟ چنانكه گفتم پاسخ آسان است: همان خدا و همان جبرئيل حامل وحي خدا جهت تقريبي قبله را معين مي‌كند و اين جهت براي ساير مردم هم قابل تقليد و پيروي است و هيچ اشكالي ندارد. ولي در عين حال اين پاسخ كمي وسوسه ايجاد مي‌كند؛ زيرا، چنانكه مي‌دانيد، با استفاده از رصدخانه‌هاي جديد مسأله اندازه‌گيري درجات زمين )طول جغرافيايي و عرض جغرافيايي( دائماً رو به دقت است. يعني اگر تكنيك فيزيك جوي اجازه مي‌داد بر مبناي محاسبات و اندازه‌گيري‌هاي فضايي پنجاه سال پيش موشكي به سمت كره ماه پرتاب كنند، شانس رسيدن آن به كره ماه بسيار ضعيف بود؛ چون محاسبه‌ها آن‌قدر تقريبي بود كه با سه، چهار يا ده ثانيه اختلاف، اگر صد موشك هم پرتاب مي‌كردند هيچ‌كدام به كره ماه نمي‌نشست و اصلاً به سمت كره ماه نمي‌رفت.
يكي از مسائلي كه پا به پاي پيشرفت در ساختن آلات و ابزار رسيدن به فضاي ماوراي جو، فرستادن موشك‌ها را به كرات آسماني عملي كرده، دقت روزافزون در اندازه‌گيري‌هاي فضايي است؛ به‌طوري كه مي‌توان در مسير حركت موشك آن‌قدر زاويه‌ها را دقيق تنظيم كرد كه موشك در موعد و جهت مقرر، گاهي فقط با تقريب پنجاه كيلومتر )كه پنجاه و يا صد كيلومتر براي حجم كره ماه چيزي نيست( در همان جاي پيش‌بيني شده بنشيند. اين امر را چه چيز ميسر كرده است؟ نه فقط قدرت برساختن، پرتاب يا هدايت موشك، بلكه علاوه بر آن دقت روزافروزن در محاسبات فضايي. به كمك رصد دقيق‌تر فضا و حركت سيارات و زمين، و مناسبت آنها با خورشيد، مي‌توان اندازه‌گيري‌ها را دقيق‌تر كرد. حال كه از حدود سي - چهل سال قبل اندازه‌گيري‌هاي دقيق‌تر به‌دست آمده، يك دانشمند مسلمان با استفاده از آن محاسبه‌ها دريافت كه محراب كنوني مسجدالنبي - صلي‌الله عليه وآله و سلم - در مدينه دقيقاً رو به مكه و كعبه است و آن تقريب قبلي، كه عرض كردم هيچ اشكالي هم نداشت، به دقت كامل تبديل شد. بدين ترتيب فعلاً چنين به‌دست آمده كه روي برگرداندن پيغمبر)ص( در اثناي نماز به سوي كعبه، روي برگرداندن به‌سوي قبله واقعي و دقيق بوده است، نه به‌سوي قبله تقريبي. و اين از حوادث جالب تاريخ اسلام است.
به‌هرحال، قبله تغيير داده شد. فريادها از جانب مخالفان خودخواه بلند شد: يهودي‌ها از يك طرف و مشركين از طرف ديگر. مشركين گفتند كارها كم‌كم روبه‌راه مي‌شود؛ اين محمد چند صباحي و چند سالي را از خانه آباء و اجدادي و از معبد قومي و ملي خود، كعبه، روي برتافت؛ حالا فهميد اشتباه كرده، آمده رو به كعبه خودمان نماز مي‌گذارد؛ اميد است ديري نپايد كه كم‌كم بر خدايان ما و بت‌ها و سنت‌هاي ما نيز صحه بگذارد و از همه حرف‌هاي گذشته‌اش صرفنظر كند.
يهود گفتند اگر او واقعاً پيغمبر خداست و از جانب خدا آمده »و مُصدّقاً لِما بَيْن يَدَيه من التورات والانجيل« است و مي‌گويد من از جانب خدا حامل همان رسالتي هستم كه موسي و عيسي و نوح و ساير انبياء حامل آن بودند، چطور شد از بيت المقدس كه هيكل سليمان و قبله پيغمبران است روي برتافت و به سراغ همان بتخانه رفت؟(30) اگر او براستي پيغمبر خدا و حامل شعار توحيد است و روي »لااله الاالله« تكيه دارد، چطور از خانه بيت‌المقدس روي به‌سوي بتخانه كعبه برتافت؟ من در چنين مواقعي مخصوصاً اين تعبيرهاي عرفي را به كار مي‌برم تا بتوانيم ولنگاري‌هايي را كه در نهضت‌هاي اجتماعي، حتي در نهضتي مثل نهضت مقدس اسلام، پيش آمده خوب در نظر مجسم كنيم. مبارزه سهمگينِ تبليغاتي و تزلزل‌آور و شك‌زا عليه پيغمبر هر روز وسيله‌اي جديد لازم دارد - و چه وسيله‌اي بهتر از تغيير قبله؟ وسيله‌اي كه هر دو طرف، يعني هم مشركان و هم يهود و نصاري )و بخصوص يهود( مي‌توانند از آن استفاده كنند - آن هم يهودِ در حال برگشت از پيغمبر)ص(؛ زيرا يهود در چند ماه اول ورود پيغمبر به مدينه چهره دوست و آشنا به خود داشت. از وقتي كه اسلام روي چند تن از يهوديان سرشناس اثر گذاشت و مخصوصاً برخي از جوانان فاضلِ با اطلاع و معروف يهود به اسلام درآمدند، يهوديان احساس خطر كردند و گفتند محمد با دين خود آمده بود كه هم‌پيمان ما باشد، و هم‌پيماني يعني اينكه مرز ما محفوظ و مرز او هم محفوظ باشد؛ حالا كم‌كم به داخل مرزهاي ما دست‌اندازي مي‌كند و بدتر اينكه جوانان درس‌خوانده و تحصيل كرده آگاه ما را شكار مي‌كند. حتماً بايد جلوي او را گرفت. اين مسأله در همان ماه‌هاي اول بعد از هجرت اتفاق افتاد و چنين بود كه اين دوره چهره آشتي و آشناي يهود بيش از يك سال دوام نياورد و اولين كارشكني و ستم‌پيشگي، برحسب آنچه در تاريخ اسلام هست، از جانب يهود واقع شد.
اكنون آنان وسيله تبليغاتي جديد و خوراك تبليغاتي نو مي‌خواهند؛ خوراك ويتامين دار: تغيير قبله. نهضت اسلام تازه به مدينه آمده و مخصوصاً عده زيادي از مسلمان‌هاي مدينه، نو مسلمانند. ذهن نومسلمان براي شك‌پذيري آمادگي دارد؛ چون هنوز آن‌طور كه بايد و شايد شخصيت بارز پيغمبر)ص( را نشناخته تا ايمان درست در درون و اعماق جانش نفود كند. بنابراين، از اين لحظه بايد حداكثر بهره‌برداري را كرد.
سَيقول السُّفَهاء من النّاس ما وَلّيهُم عن قبلتهم التي كانوا عليها
بزودي مردم نادان نابخرد خواهند گفت چه چيز سبب شد كه آنها از قبله‌اي كه داشتند رو بگردانند؟
من هميشه گفته‌ام، جاهايي در قرآن هست كه به انسان اوج، هيجان و روح مي‌دهد؛ حالتي برخاسته از اينكه اين سبك سخن گفتن حساب شده متين و پخته، بسيار عالي است. جمله‌ها در حد اعلاي كوتاه بودن، پختگي و تأثير هم در حد اعلا. ملاحظه كنيد:
پاسخ شماره يك: قل لله المشرقُ والمغرب يهدي من يَشاء الي صراط مستقيم
اولا، نه بيت‌المقدس خصوصيتي دارد نه كعبه. ما اصلاً وقتي مي‌گوييم رو به بيت‌المقدس نماز مي‌گزاريم، مبادا خيال كنيد شبيه كاري است كه بت‌پرستان مي‌كنند كه رو به بت به نماز مي‌ايستند. اين قبله است، نه معبود. فرق است بين معبود و بين قبله. كعبه معبود ما نيست؛ تخته سنگي است. بيت‌المقدس هم معبود كسي نيست. ما در نماز رو به چه مي‌ايستيم؟ رو به خدا. خدا شرق و غرب ندارد. فَاَينَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّه(31)؛ به هر سو رو آوريد همان‌جا جهت خداست - حتي به سمت شرق يا غرب، تا چه رسد به شمال و جنوب. شمال براي مردم مدينه بيت‌المقدس بود و جنوب نيز كعبه. اين دو هيچ؛ حتي اگر رو به شرق و غرب هم بايستيد رو به خداست. قُل للّه المشرقُ والمغرب. حساب اين است: بايد مردم همه جا بدانند رو به سوي خدا مي‌آورند.
پاسخ شماره دو: و كذلك جَعَلناكم اُمّةً وسطاً لِتَكونوا شُهَداءَ علي النّاس و يَكونَ الرّسولُ عليكم شهيداً
نهضت اسلامي، نهضتي است جامعه‌ساز؛ مي‌خواهد جامعه نمونه‌اي بسازد كه براي ديگران الگويي تازه باشد. وقتي الگو تازه است، اگر قبله هم تازه باشد چه عيبي دارد؟ اين مطلب را در آيه بعد تكميل مي‌كند:
كما اَرسَلنا فيكم رسولاً منكم يَتلوا عَلَيكم آياتِنا
با اينكه موسي و عيسي - عليهماالسلام - بودند، ما از ميان خود شما پيغمبري برانگيختيم تا راهنماي شما باشد. حال چه اشكالي دارد قبله‌اي هم از داخل منطقه شما مقرر كنيم؟
نهضت اسلامي، نهضتي است مستقل. در راه استقلال. استقلالي
توأم با احترام و پذيرش و تأييد همه نهضت‌هاي الهي گذشته؛ اما مستقل از پيروان اين نهضت‌ها و مستقل از فرقه‌سازي‌هايي كه پيروان اين نهضت‌ها كرده‌اند. يكي از نشانه‌هاي استقلال آن نيز تعيين قبله مستقل است.
پاسخ شماره سه: و ما جَعَلنا القبلةَ التي كنتَ عليها اِلا لِنَعلمَ مَن يَتَّبعُ الرسولَ مِمَّن ينقلبُ علي عَقِبيه و اِن كانَتْ لكبيرةً الا عَلي الذين هَدَي اللّه
پيش از اين نيز، آنگاه كه به شما مسلمان‌ها گفتيم براي نماز بايد به جاي ايستادن به‌سوي كعبه به سمت بيت‌المقدس بايستيد، در طول اين مدتِ مقرر حساب همين نهضت را مي‌كرديم. اكنون نيز كه قبله را تغيير داده‌ايم و مي‌گوييم بايد به‌سوي كعبه بايستيد، باز همان حساب است. آن مدت ايجاب مي‌كرد بگوييم رو به بيت‌المقدس بايستيد؛ همان حساب ايجاب مي‌كند كه اكنون بگوييم بايد رو به كعبه بايستيد. اما چطور؟
نهضت اسلام در مكه آغاز مي‌شود. مردمي كه به اسلام مي‌گروند غالباً مشركين هستند. سؤال اين است كه محل پرستش و نيايش آنها كه در مكه هستند بايد كجا باشد؟ در مسجدالحرام. رو به كجا باشد؟ رو به بت‌هاي درون كعبه. كعبه محتوي حدود سيصد و شصت بت گوناگون است. بتخانه بين‌المللي است. بتخانه‌اي است كه قبايل گوناگون عرب، همه يا اغلب، درون آن بتي داشتند. بنابراين، همه رو به‌سوي اين خانه مي‌ايستند تا رو به بت خود داشته باشند. اما اسلام از راه مي‌رسد. مسلمان مي‌خواهد با آهنگي جديد، يعني آهنگ خداپرستي، آهنگ انحراف و حنيفيت از بت‌پرستي، پشت پا زدن و پشت كردن به بت و بتخانه، عبادت كند. اما به كدام سو بايستد؟ خودبخود در آن موقع بايد جهت تازه‌اي غير از كعبه براي نماز مسلمان مقرر شود. اين جهت تازه بيت‌المقدس است كه سابقه قبله بودن براي پيروان آيين يكتاپرستي را دارد. اين قسمت از آيه است كه گفتم ضرورت ايجاد مي‌كرد قبله مسلمانان در آغاز بيت‌المقدس باشد.
مسلمانان از مكه به مدينه مي‌آيند. در چند ماه اول، چهره يهود چهره مخالف نيست؛ اما آرام آرام نق زدن شروع مي‌شود و يهود مي‌خواهد صف‌شكني كند. مي‌خواهد بگويد محمد از خودمان است - حتي الان هم همين را مي‌گويند. حالا هم كه چهاده قرن از نهضت اسلام گذشته مكرر به خود من گفته مي‌شود كه آقا، اسلام نوعي پروتستانتيزم و تجديد نظرطلبي در آيين يهود و مسيحيت است. نوعي رنسانس يا روو(32)، يا تعبيرهاي مختلف ديگري كه به كار مي‌بردند، در اين دو آيين بوده است و آيين جديدي نيست. به آنها مي‌گفتيم بله؛ به يك معنا همين طور است. اصول اسلام و مسيحيت يكي است؛ اما پيغمبر، پيغمبر جديد است. يك وقت مي‌گوييم آيينِ جديد است و يك وقت مي‌گوييم پيغمبرِ جديد است. مسأله مهم اين است. قرار است كه پيغمبر اكرم در مدينه رهبر زمامدار جامعه مدينه شود و آنجا را پايگاه گسترش اسلام قرار دهد. اين مسأله با سيادت يهود ناسازگار و ناهماهنگ است. يهود مي‌خواهد جلوي از دست دادن احتمالي و قابل پيش‌بيني سيادت خود را بگيرد. براي همين هم شروع مي‌كند و مي‌گويد اين محمد از خودمان بوده، او هم اصولاً فردي است يهودي؛ منتها چون اهل كتاب نبوده و امي بوده )يعني از مردمي بوده كه اهل كتاب نبودند!( البته كه ما مقدم او را گرامي مي‌داريم؛ البته كه او را به داخل جماعت خود راه مي‌دهيم و البته كه با او در يك صف در برابر مشركان خواهيم بود. ولي حدود و ثغور نيز بايد محفوظ بماند. او نبايد پا روي حكومت بگذارد. به‌هر حال بايد ببينيم چه مي‌كند.
پس از مدتي وضع عوض مي‌شود. همان وضعي را كه مسلمانان در آغاز با مشركان داشتند و اتخاذ قبله مستقل جديدي را ايجاب مي‌كرد، با يهود پيدا كردند. اگر رو به قبله يهود بودن مي‌خواست ادامه داشته باشد، عدم استقلال هم ادامه پيدا مي‌كرد. براي اعلام استقلال، و اعلام اينكه نهضت اسلام تأييد كننده يهوديت و مسيحيتِ پاك است، ولي انتقاد كننده بر يهوديت و مسيحيت آلوده، و اعلام اينكه اين نهضت نهضتي است كه نه از جانب يك فرد، نه از جانب يك ملا، و نه از جانب يك عالم، بلكه از جانب يك رسول‌الله ايجاد شده، و براي اينكه اصالت اين نهضت و استناد آن به وحي و قاطعيت آن در برابر آراي همگان حفظ شود، بايد مجدداً شعار استقلال زنده شود؛ پس باز مي‌گرديم به‌سوي كعبه: انّ اَوَّلَ بيتٍ وُضع للناس للّذي ببكة مباركاً هُديً لِلْعالَمين(33). اگر مي‌بينيد در دوره‌اي قبله بيت‌المقدس بود، براي آن بود كه صف پيروان پاك و پيروان بي‌شبهه، و صف پيغمبر، از صف ديگران جدا شود. پس اين نيز پاسخ سوم - :
و ما جَعَلنا القبلةَ التي كنتَ عليها الا لنَعلمَ مَن يتَّبعُ الرسولَ ممّن يَنقلبُ علي عَقَبَية و ان كانَتْ لكبيرةً الا علي الذين هَدَي اللّه
همان قانون قبلي هم بر دوش مسلمان‌ها خيلي سنگين بود، مگر براي آنها كه مشمول هدايت الهي بودند. اكنون نيز همين‌طور است. يك مسأله فرعي هم در عصر پيغمبر پيش مي‌آمد كه سؤال شده بود، يا ممكن بود سؤال شود. در ضمن يك آيه به اين پرسش پاسخ داده شده است. پرسش اين است كه اي رسول خدا، تكليف نمازهاي قبلي چه مي‌شود؟ ما سال‌ها رو به بيت‌المقدس نماز مي‌خوانديم. تكليف آنها چه مي‌شود؟ پاسخ قرآن اين است كه آن نمازها را براساس ايمان به وحي پيغمبر و تسليم در برابر قانون خدا خوانده بوديد؛ آنها جايز و مجزي و كافي است: و ما كان الله ليضيع ايمانكم؛ و خدا ايمان شما را ضايع و تباه نكرد. اين معنايي است كه گروهي از مفسران، بلكه اكثر آنان براي اين قسمت از آيه گفته‌اند.ان الله بالناس لرؤف رحيم؛ خدا نسبت به مردم مهربان است.
معني ديگري كه به نظر من براي اين قسمت از آيه مناسب‌تر است و بسياري از مفسرين نيز گفته‌اند اين است كه مي‌خواهد بفرمايد همان‌طور كه شما آن روز ايمان به خرج داديد و از تغيير قبله از مسجد به‌سوي بيت‌المقدس تزلزل و سستي در دلتان راه نيافت و در تبعيت‌تان از پيغمبر رخنه پيدا نشد، خداوند به پاداش آن استقامت، شما را مجدداً به همان قبله دلخواه و مناسبتان باز مي‌گرداند. خدا از همان اول قرار نبود اين ايمان شما را بدون پاداش بگذارد - : و ما كانَ اللّه ليُضيعَ ايمانَكم. من فكر مي‌كنم اين معني دوم با سياق آيه از اول تا آخر سازگارتر است و تأييد كننده اين است كه تغيير قبله، يا ايجاد قبله جديد و بازگشت به‌سوي كعبه، نوعي پاداش براي ايمان خالص نيز هست. اين پاداش از نوع پاداش‌هاي دل خوش‌كن نيست.
مسلمانان بايد زبده شوند تا زبده نشوند قدرت اين را نخواهند داشت كه ستون و گروه قدرتمند كاملاً مستقلي در دنياي خود باشند - امروز نيز چنين است. مادام كه مسلمانان، زبده، آبديده و از شك درآمده نشده‌اند نمي‌توانند قبله‌اي مستقل داشته باشند. اين بحث اجتماعي مهمي است كه انشاءالله بايد در فرصت مناسبي راجع به آن بيشتر صحبت كنيم. حركت كننده‌اي كه دائماً مي‌توان برايش وسوسه ايجاد كرد به‌درد اينكه انسان با او به راه‌هاي پر نشيب و فراز برود نمي‌خورد. همراهي بايد، از شك‌ها در آمده و آبديده شده كه دچار تزلزل نشود. اين راه، راهي بس دشوار است. در راه دشوار همان دشواري براي ايجاد شك كافي است. آدم هشيار با كسي كه معرفت و آگاهي‌اش او را براي شك‌پذيري آماده مي‌كند همراه نمي‌شود و به راه‌هاي پرنشيب و فراز قدم نمي‌گذارد. پيغمبر اكرم - صلوات الله و سلامه عليه - رهبري است هشيار. او بايد در دوراني ممتد پيرواني آبديده پيدا كند. آن وقت كه گروه مسلمان‌ها از شك‌ها در آمدند، مي‌توان قبله مستقلي به آنها داد. بنابراين، اين قصه تاريخ شخصي نيست. قصه چيزي است كه در آن مرحله از نهضت مي‌شد به مسلمانان گفت - و لذا جالب است: ما كان الله ليضيع ايمانكم. قصه مصالحه و داد و ستد نيست. ايمان در برابر شك‌ها، پايدار ماندن، دل به شك ندادن - چون اصلاً معني ايمان اين است. ايمان يعني شك به دل انسان راه نيابد؛ امن در برابر شكوك. منطقه امن - قلب مؤمن و هشياري او در برابر شك‌ها و شك‌زايي‌ها و شك‌سازي‌هاست.
مي‌خواستم در اين جلسه حديثي را نيز ذكر كنم، اما چون وقت‌گير است و اكنون مي‌خواهم به سؤالات پاسخ دهم آن را در جلسه بعد خواهم خواند. در رابطه با آيه و كذلك جعلناكم امة وسطاً نيز بحث مفصلي لازم است كه آن را نيز در هفته آينده مطرح مي‌كنم.
اميدوارم تا حدودي توانسته باشيم از اين قسمت از آيات قرآن كريم، پندآموزي و نتيجه‌گيري بهتري كرده باشيم؛ به خصوص در رابطه با آيه و لكلّ وجهة هو مولّيها فاستبقوا الخيرات، كه آن را نيز به جلسه آينده موكول مي‌كنم. والحمدلله، و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين .

## تغيير قبله و علل آن (جلسه دوم)

سَيَقولُ السّفهاءُ مِن النّاس ما وَلّيهم عن قبلتهمُ الّتي كانوا عليها. قل للّه المشرقُ والمغرب، يَهدي مَن يَشاءُ الي صِراطٍ مُستقيم(34)
بزودي مردم نابخرد خواهند گفت چه چيز سبب شد كه مسلمانان از قبله‌اي كه داشتند رو گردانند. بگو، مشرق و مغرب از آن خداست. هر كه را بخواهد به راه راست هدايت مي‌كند.
و كذلك جَعَلناكُم اُمَّةً وَسَطاً لِتَكونوا شُهَداءَ علي النّاسِ و يَكونَ الرَّسولُ عَليكم شهيداً(35)
ما شما را جامعه و گروهي نمونه و در حد وسط قرار داديم تا شما گواه بر مردم، و پيغمبر گواه بر شما باشد.
و ما جَعَلنا القبلَةَ الّتي كُنتَ عَليها اِلا لِنَعْلمَ مَن يَتَّبعُ الرّسولَ ممَّن يَنقلبُ علي عَقِبَيه(36)
قبله‌اي كه قبلاً داشتي بدان جهت مقرر كرده بوديم تا آنها را كه پيرو بي‌چون و چراي پيغمبرند، از آنها كه با يك حادثه عقبگرد مي‌كنند بازشناسيم. و اِن كانَت لكبيرةً الا عَلي الّذين هَدَي الله (37)
و اين امر سنگين بود؛ جز بر مردمي كه خدا هدايتشان كرده بود.
و ما كانَ اللّهُ لِيُضيعَ ايمانكم، انَّ اللّهَ بِالنّاس لَرؤُف رَحيم (38)
و خدا چنان نبود كه ايمانتان را به‌هدر بَرَد ؛ و خدا به مردم مهربان است.
دو آيه‌اي كه تلاوت شد مشتمل بر قسمتي بود كه بايد امشب درباره آن بحث كنيم. درباره بقيه موضوعات، شب گذشته بحث كرديم. آيه ديگري نيز هست كه بايد امشب آن را مورد بحث قرار بدهيم. )آيه 148 سوره بقره(:
و لكلٍّ وجهةٌ هو مولّيها فاستَبِقوا الخيرات اَينَما تكونوا يأت بِكُم اللّه جميعاً انَّ الله علي كل شي‌ء قدير
هر گروهي جهت و جهت‌گيريي دارند كه بدان سوي مي‌گردند؛ بنابراين، در مسابقه در راه نيكي‌ها شريك شويد. هر جا باشيد خدا همه شما را يكجا مي‌آورد و خدا بر همه چيز تواناست.
در جلسه قبل آنچه را از اسناد تاريخي در زمينه قبله در ميان مسلمان‌ها به‌دست آمده بود عرض كردم. خلاصه مطلب اين شد كه پيغمبر اكرم - صلي‌الله عليه و آله و سلم - از هنگام ورود به مدينه تا چند ماه )اين چند ماه در اسناد تاريخي از هفت تا نوزده ماه نقل شده( به‌سوي بيت‌المقدس نماز مي‌گذاشت. آيا قبل از آن، در دوران مكه به كدام سو نماز مي‌گذاشت و مسلمان‌ها در مكه چه مي‌كردند؟ ظاهر بسياري از اسناد تاريخي اين است كه از آغاز بعثت كه نماز مقرر شد تا موقع هجرت، در مكه نيز مسلمانان به‌سوي بيت‌المقدس نماز مي‌گزاشتند. ولي در برخي از اسناد چيزي برخلاف اين به چشم مي‌خورد؛ اگرچه در اكثر اسناد موضوع به شكل اول نقل شده است. اين مسأله چندان مهم نيست؛ به‌هر حال در يك دوره‌اي قبله مسلمان‌ها بيت‌المقدس شد و اين براي اعراب مسلمان سنگين و سخت بود؛ براي اينكه آنها قبلاً عادت داشتند به كعبه احترام بگذارند و به كعبه به عنوان كانون بنگرند، اما اكنون كه اسلام آمده، با اينكه به كعبه احترام مي‌گذارد و كعبه را به رسميت مي‌شناسد، و با اينكه آن را كانوني كه به دست ابراهيم و اسماعيل براي يكتاپرستي ساخته شده مي‌شناسد، با اين حال مي‌گويد قبله‌تان بيت‌المقدس باشد. اين امر در آغاز براي مسلمان‌ها سنگين بود؛ ولي سياستي صحيح در يك نهضت اصيل اين قانون را ايجاب مي‌كرد. اين سياست صحيح عبارت بود از اينكه اعراب اگر تا قبل از اسلام به كعبه احترام مي‌گذاشتند به اين خاطر بود كه آن را بتخانه‌اي بزرگ مي‌دانستند؛ حال اگر اسلام بخواهد بگويد به همين بتخانه بزرگ متوجه باشيد اما اين كار شما به حساب بت‌ها نيست، بلكه به حساب خانه خداست - آن هم در موقعي كه كعبه هنوز بتخانه است و هنوز همه بتها آنجاست و هنوز مشركان هم به آن سو نماز مي‌گزارند و به آن سو مي‌ايستند - در اين صورت جدا شدن صف يكتاپرستان مسلمان از نظر انعكاس خارجي و از نظر تأثير دروني در روح خود آنها، آن‌طور كه بايد و شايد تأمين نشده است. در حالي كه بيت‌المقدس به هرحال قبله گروهي از مردم است كه به خدا معتقد هستند. اگر به مسلمان‌ها گفته شود به جاي اينكه رو به كعبه بايستيد و بدانجا احترام بگذاريد به‌سوي بيت‌المقدس بايستيد، آن جهت اصيل مورد نظر در نهضت يكتاپرستي اسلام در آن دوره از زمان بهتر تأمين شده است. پس در اين دوره، مشخص كردن جهت نهضت با تغيير دادن جهت نمازگزاردن بدين ترتيب تأمين مي‌شود كه قانوني مقرر شود تا مسلمانان به‌سوي بيت‌المقدس به نماز بايستند.
اين دور از تاريخ نهضت سپري مي‌شود. نهضت مراحلي را طي مي‌كند و به مدينه مي‌آيد. در آنجا كساني كه نخستين درگيري محلي را با مسلمان‌ها پيدا مي‌كنند يهود هستند. آهنگ اين درگيري چنين است كه شما عرب‌ها هم بالاخره به دين ما درآمده‌ايد؛ پيغمبري هم داريد كه مروج آيين ماست؛ پس با هم يكي هستيم. نهضت جديد مي‌خواهد به يهود بگويد بله، ما طرفدار آيين يهود هستيم و با يهود در يك صف هستيم؛ با مسيحيان در يك صف هستيم؛ ما با پيروان همه پيغمبران خدا در يك صف هستيم؛ اما با يهوديت و مسيحيت پاك؛ با يهوديتي كه پيرو موسي - عليه‌السلام - باشد، نه يهودي كه خود موسي از او دل خون دارد؛ با مسيحي كه پيرو پيغمبر بزرگ خدا مسيح باشد، نه با مسيحي كه مسيح - عليه‌السلام - از او بيزار است. بايد مطلب اينجا مشخص شود. در اين دوره از نهضت، بازگشت به اينكه كعبه قبله مسلمان‌ها باشد اين نظر را تأمين مي‌كند تا به يهود و مسيحيان بفهماند و اعلام كند درست است كه نهضت اسلام مصدقاً لما بين يديه من الكتاب(39) )تورات و انجيل و ديگر كتابهاي آسماني( است، درست است كه مسلمان به همه پيغمبران خدا مؤمن و معتقد است و احترام مي‌گذارد، اما به پيروان راستين پيغمبران خدا - و شما پيروان نيمه‌كاره، يا احياناً رياكار و فريبكار وخ‌دروغگو و دروغين اين پيغمبران هستيد. شما فقط نامي از يهوديت و مسيحيت داريد. براي جدا كردن صف در اين مرحله از نهضت، قانون مقرر مي‌كند كه مسلمان‌ها در اين موقع و از اين لحظه به بعد به‌سوي كعبه به نماز بايستند.
در اين زمينه لازم بود كه چند مطلب روشن شود. آنها را به اجمال بازگو مي‌كنم. يكي اينكه قرآن اعلام مي‌كند كه قبله، چه اين طرف و چه آن طرف، عبارت است از يك شعار. شعار هرگز نمي‌تواند اصل يك نهضت باشد. نهضت بايد محتوايي اصيل داشته باشد. شعار فقط براي اين است كه آن محتواي اصيل را در يك جمله، براي مشخص كردن اين گروه از گروه‌هاي ديگر، درآورد - و لذا به آن شعار مي‌گوييم؛ يعني نشانه. بنابراين، محتواي اسلام يكتاپرستي و خداپرستي است. خدايي كه اينجا و آنجا ندارد؛ شرق و غرب ندارد. و لذا در آغاز مي‌گويد: قل لله المشرق والمغرب؛ بگو مشرق و مغرب از آن خداست و فرقي ندارد. در جاي ديگر مي‌گويد:
اَينما تُوَلّوا فثمَّ وجهُ اللّه(40) به هر سو رو كنيد در جهت خدا قرار داريد.
دوم اينكه، اگر مطلب اين‌طور است، پس چرا قبله تغيير داده شد؟ آيات بعد توضيح مي‌دهد: براي اينكه ديگر يهود چنين ادعا نكنند كه نهضت اسلام چيزي جز دنباله روي راه ما نيست - چيزي كه حتي هنوز هم برخي از مستشرقين مي‌گويند. در توضيح اين جهت دوم بود كه وعده كردم امشب بحث مختصري بكنم.
امروز نقش قبله براي مسلمانان جهان اين است كه هر مسلماني در هر گوشه دنيا هنگام نماز به‌سوي كعبه به نماز مي‌ايستد. اگر ميان نمازگزاران دنيا و ميان كعبه خطي رسم كنند، اين خطها نمايشگر نوعي مركزيت جهاني و وابستگي تك‌تك مسلمانان به اين مركزيت جهاني است. آنچه مي‌تواند براي نهضت اسلام و مسلمان‌ها شعار قرار گيرد، عبارت است از آن نوع به‌هم‌پيوستگي متمركز بر محور اسلام، و تسليم حكم خدا و آيين خدا بودن. مركزيت او با توحيد است و نبوت و تسليم آنچه وحي و نبوت از جانب خدا براي رهبري انسان‌ها آورده است. چنين به‌هم‌پيوستگي متمركزي بر محور ايمان و عقيده و تسليم در برابر عقيده بودن شعار واقعي اسلام است. بنابراين، اگر بخواهيم شعار بودن قبله واحد را با زبان روز براي مسلمانان بيان و تعبير بكنيم، بايد بگوييم مردمي كه ايدئولوژي واحدي آنها را به هم پيوسته و اين ايدئولوژي بر زندگي آنان تسلط كامل دارد، تشكيل دهنده جامعه جهاني اسلام هستند. اما اگر ما همه به‌سوي كعبه به نماز بايستيم در حالي كه دل‌ها، جان‌ها، زندگي‌ها، مصلحت‌ها و سرنوشت‌هايمان از هم جدا است، آيا باز هم چنين قبله واحدي مي‌تواند شعار اسلام باشد؟ هرگز!
بدين جهت، تأكيدي كه در تعليم و تربيت مسلمان در هر گوشه جهان همواره بايد به كار رود اين است: اي مسلمان! لازمه لاينفك مسلمان بودن تو اين است كه خود را در سرنوشت همه مسلمانان جهان سهيم و شريك، و حتي يكي بداني؛ تو بدان اندازه پيرو واقعي اسلام هستي كه زندگي‌ات نمايشگر اين به‌هم‌پيوستگي در سرنوشت با مسلمانان ديگر جهان باشد. كساني كه به هر عنوان مي‌كوشند اين به‌هم‌پيوستگي در سرنوشت را متزلزل كنند منحرفين از جاده اسلامند، هر چند به‌سوي كعبه به نماز بايستند.
در اين روزها به نام نامي بضعةالرسول، فاطمه زهرا - سلام‌الله عليها در ميان ما مجالس سوگواري و يادبود و تذكر تشكيل مي‌شود. در اين مجالس بايد قبل از هر چيز، به دوستداران زهرا - سلام‌الله عليها - اين نكته يادآوري شود كه مگر نه اين است كه اين بانوي بزرگوار از روش و سيره و رفتار عده‌اي از صحابه پيغمبر دلي افسرده و پرخون داشت؟ مگر نه اين است كه اين دخت بزرگوار پيغمبر از اين مقدمان صحابه پدر بزرگوارش ناراحت بود و ناراضي از دنيا رفت؟ ولي مگر نه اين است كه وقتي به شوهر بزرگوارش علي گله كرد و گفت: »اينچنين بر من ستم مي‌رود و تو اقدام نمي‌كني؟!«، در همان هنگام صداي اذان بلال بلند شد كه گفت: »الله اكبر، اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله« )صلي الله عليه و آله و سلم(. شوي بزرگوارش به او فرمود، فاطمه جان! كداميك را مقدم مي‌داري: جلوگيري از ستم بر خود، يا حفظ اين اذان؟ گفت، حفظ اين اذان. گفت پس اعلام كنم كه اگر قرار است اين اذان حفظ شود بايد شكيبا و بردبار باشيم. يعني چه؟ يعني فقط بر سر مناره‌ها اذان بگويند؟ آيا نظر مولي - عليه‌السلام - و همسر بزرگوارش دخت بزرگوار پيغمبر، اين‌قدر پايين بود كه مسلمان‌ها اذان بگويند اما هيچ چيز آنها با پيروي از رسول خدا هماهنگ نباشد؟ يعني علي - عليه‌السلام - و فاطمه فقط دلشان مي‌خواست اسم محمدٌ رسولُ الله بر سر مناره‌ها باشد؟ هرگز! اين كلمات علي و خود فاطمه و اين كلمات پيغمبر است: اگر قرار باشد از همه چيز فقط اسم آن بماند، از اسم بي‌مسمّا كاري ساخته نيست. اين همان است كه قرآن با او مبارزه كرد: و قالوا كونوا هوداً او نصاري تهتدوا.(41) اين همان است كه يهود و نصارا در عصر پيغمبر مي‌گفتند كه هر كس يهودي يا مسيحي باشد در راه خداست. اسلام اعلام كرد هرگز اين‌طور نيست. و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هوداً او نصاري؛(42) گفتند هيچ كس قدم به بهشت نمي‌گذارد، مگر يهودي يا مسيحي باشد. قرآن پاسخ مي‌دهد هرگز اين‌طور نيست؛ هرگز! بلي من اسلم وجهه لله و هو محسن(43)، آنكس كه تسليم خدا و باايمان باشد و به آنچه ايمان اقتضا مي‌كند عمل كند بهشتي است و به بهشت مي‌رود؛ خواه نامش يهودي باشد، خواه مسيحي، خواه مسلمان.
آنچه قرآن و سنت و عترت بر آن در تمام دوران تكيه كرده اين است كه قرار نبوده فقط اسم بماند؛ قرار بود مسمّا بماند. بنابراين، آنچه مولي علي - عليه‌السلام - مي‌خواست و به زهرا - سلام‌الله عليها - فرمود زهرا جان، اگر قرار باشد قدمي در راه دفع ستم از تو بردارم از بين خواهد رفت، فقط اذان گفتن نبود، بلكه ماندن امتي به نام امت اسلام بود.
آن زهرا كه ما امروز به ياد او - سلام‌الله عليها - جلسه تذكر تشكيل مي‌دهيم تا به آستان مقدس حضرتش اداي احترام و ارادت و اخلاص كنيم كدام زهرا است؟ زهرايي است كه در زمان زندگي‌اش همه چيز را تحمل مي‌كرد تا مبادا وحدت تضامني و وحدت سرنوشت امت اسلامي و به‌هم‌پيوستگي اجتماعي، عملي و سياسي آن آسيب ببيند. آيا امروز مي‌شود و جايز است كه ما به عنوان اظهار اخلاص به چنين بانويي از وحدت سرنوشت اسلامي چشم بپوشيم، و بگوييم و بكنيم آنچه به اين وحدت آسيب مي‌رساند؟ هرگز! همين جاست كه بينش اسلامي ما و دوستانمان، و بينش تشيع ما و دوستانمان، از بينش ديگران جدا مي‌شود - ما بر اين جدايي سخت پافشار هستيم.
ما مي‌گوييم شيعه علي - عليه‌السلام - كسي است كه دنباله‌رو علي باشد؛ نه كسي كه "علي علي" بگويد اما عملش متخلف از علي باشد. ما مي‌گوييم »شيعه زهرا«. زهرا امام نيست تا من بگويم شيعه؛ اما او پيرو مخلص امام است و وقتي انسان دنباله‌رو كسي باشد كه پيرو مخلص امام است، باز هم دنباله‌رو امام است. دوستداران و محبان فاطمه - سلام‌الله عليها - كساني هستند كه آنچه را فاطمه به‌خاطر آن خون دل خورد تا از دنيا رفت فداي »زهرا زهرا« گفتن نكند. گمان نمي‌كنم »زهرا زهرا« گفتني كه فقط براي اين باشد كه بنشينيم در غم زهرا بگرييم، سوگوار باشيم، اما با عملمان قلب زهرا را جريحه‌دار كنيم، در هيچ قاموسي و در هيچ جامعه‌اي بتواند دوستي زهرا باشد - مگر اينكه ما زهرا را بد شناخته باشيم؛ مگر آنكه ما خيال كنيم شخصيت بزرگ زهرا - سلام‌الله عليها - شخصيتي است كه دوست دارد مريد داشته باشد؛ دوست دارد ميليون‌ها نفر به او احترام بگذارند؛ هر چند قيمت اين ارادتمندي و احترام‌گذاري از بين بردن چيزي باشد كه همان زهرا به‌خاطر آن خون دل خورد. آيا ما چنين تصويري از اين بانوي بزرگوار داريم؟ و آيا اگر كسي چنين تصويري از اين بانوي بزرگوار ترسيم بكند قدر زهرا را شناخته؟
برادران و خواهران عزيز! هوشيار و بيدار باشيد! در احترامتان به پيغمبر و اهل بيت يادتان نرود به پيغمبر و اهل‌بيتي احترم مي‌گذاريد كه مظهر بي‌هويي هستند. اميرالمومنين بي‌هوي، حسين بي‌هوي، امام صادق بي‌هوي، امام كاظم بي‌هوي، زهراي بي‌هوي. اگر اينها قرار است بي‌هوي باشند، يعني خودپرست و خودخواه نباشند، يعني اصلاً به خود نينديشند، بلكه به آن بينديشند كه خدا رسالتش را بر دوش آنها گذاشته، آن وقت ديگر در برابر آنها ايستادن و مخلصيم و چاكريم گفتن با اين معنا درست در مي‌آيد؟ مخلصيم و چاكريم گفتني كه به هدف اينها اخلال كند؛ اين را مي‌شود گفت مقبول؟ مي‌شود گفت اين بانوي بزرگوار از چنين مخلص و چاكر گفتني خوشحال مي‌شود؟ پس بايد در تمام اين فرصت‌هاي سالانه، اظهار اخلاص ما به اين بانوي بزرگ و اظهار ارادت ما به دخت بزرگوار پيغمبر، اظهار علاقه ما به اهل بيت مكرم پيغمبر، اظهار علاقه ما به راه و روش آنها باشد؛ اظهار علاه ما به هدف آنها باشد. آنها را به عنوان انسان‌هاي مشخص مورد علاقه قرار ندهيم؛ آنها را به عنوان انسان‌هاي نمونه ممتاز اسلام مورد علاقه قرار بدهيم. با چنين سيمايي از آنها قدرداني كنيم. با چنين سيمايي مدح و مرثيه براي آنها بگوييم.
مثالي مي‌زنم تا مطلب خوب روشن شود. پدري پسري دارد و پسرش در راه خدا، در جنگ در ركاب پيغمبر خدا كشته مي‌شود، يا آسيب مي‌بيند، رنج مي‌بيند، شكنجه مي‌بيند و با صدها شكنجه كشته مي‌شود. اگر اين پدر جلسه عزاداري، و فاتحه و ختم براي بچه‌اش گذاشت و در اين جلسه ختم شروع كرد گفت آي پسرم، قربان آن كاكل زرينت بروم كه از دستم رفت؛ قربان آن قد و قامتت بروم كه از دستم رفت؛ آيا اين پدر براي پسر مجاهدش جلسه ختم گذاشته يا براي عزيز دردانه‌اي كه قد و قامت دارد؟ كدام يك؟ و اگر آن پدر در آن جلسه ختم آمد و گفت: پسر جان، افسوس مي‌خورم از دستم رفتي، چون پسري مجاهد بودي و از دستم رفتي؛ افتخار مي‌كنم كه در راه خدا كشته شدي؛ آرزو مي‌كنم من هم با تو كشته مي‌شدم. اگر سخنراني جلسه ختم اين پسر از دست رفته با چنين جمله‌هايي برگزار شد آن‌وقت پدر جلسه ختم چه كسي را گرفته؟ جلسه ختم پسر مجاهدش را.
حالا ما مجالس جشن و سوگواري براي اشخاصي با اين نام‌ها مي‌گيريم؛ اشخاصي كه پيكر آنها و شخص آنها مورد علاقه ما هستند - صرفنظر از مسلك، راه و روش آنها. آيا آنها چنين محبت و قدرداني و چنين سوگواري و مرثيه‌اي از ما خواسته‌اند؟ يا اين مجالس برگزار مي‌شود تا مدح ما و مرثيه ما در زمينه شخصيت‌هاي برجسته‌اي باشد كه نمونه‌هاي ممتاز و عملي اسلام هستند؟ اگر اين است، همه چيز بايد تغيير كند. بايد برنامه مجالس يادبود عوض شود.
توصيه‌ام به دوستان عزيزم اين است كه در اين عوض كردن‌ها دچار عقبگرد نشوند. بكوشند و به كوشش ادامه دهند تا در برابر هر آواي مخالفي با روشن‌بيني مقاومت كنند. اگر غير از اين باشد، آنچه در طي اين سي سال اخير به همت گروهي از تلاشگران در راه اسلام واقعي رشته‌ايد پنبه خواهد شد. ما به اين مجالس به عنوان مجالس يادبود چهره‌هاي درخشنده عالم اسلام كه زندگي هر يك از آنها در تمام نشيب و فرازهايش مي‌تواند براي ما و همه انسان‌ها الگو باشد مي‌نگريم. برنامه‌ها بايد در اين جهت تنظيم بشود. اتفاقاً آيه بعد كه آن شب وعده دادم درباره‌اش توضيح بدهم حتي نسبت به خود مسلمان‌ها نيز همين را مي‌گويد. به مسلمان‌ها مي‌گويد اگر قبله شما را اول بار از قبله مشركين، و در نوبت دوم از قبله يهود و نصارا جدا كرديم، بدين جهت بود كه: و كذلك جَعَلناكُم امةً وسطاً لِتَكوُنوا شُهداءَ علي‌النّاس و يكون الرّسولُ عليكم شهيداً؛ ما اصلاً از خود شما جامعه مسلمانان خواستيم كه يك امت برجسته ممتاز باشيد. امتي كه بتواند براي همه مردم جهان الگو و نمونه باشد، همچنان كه پيغمبر براي شما الگو و نمونه است. اين تعبير درباره هدف نهضت اسلام عجيب است. نهضت اسلام اول بار پيغمبري را كه ساخته و پرداخته اراده و تربيت خدا است به عنوان الگوي پيروانش معين مي‌كند و بعد مي‌خواهد تك تك اين مسلمان‌ها براي مردم ديگر الگو و نمونه باشند تا اسلام از اين راه گسترش يابد.
در اين چند سالي كه من در جامعه مسيحيت زندگي مي‌كردم، چند بار حوادثي پيش آمد كه بسيار خوشحال شدم و چند بار حوادثي پيش آمد كه بسيار متأسف شدم. آن زمان‌هايي كه خوشحال مي‌شدم اين بود: مسيحي، جوان يا غير جوان، مراجعه مي‌كرد )يا با نامه، يا حضوري، يا با تلفن( كه فلاني، من علاقه‌مند شده‌ام درباره اسلام مطالعه كنم و ببينم اسلام چيست. سؤال من اين بود كه انگيزه شما براي اين مطالعه چيست؟ پاسخ برخي از آنها اين بود كه جوان مسلماني در خانه ما اتاقي گرفته و يك سال است در خانه ما زندگي مي‌كند؛ رفتار اين جوان مسلمان ما را به اسلام علاقه‌مند كرده است؛ لذا مي‌خواهيم ببينيم آن چه مكتبي است كه اين جوان را ساخته؟ اين پاسخ‌ها به من نشاط مي‌داد. در چند نوبت ديگر هم بسيار ناراحت شدم.
مردي آلماني كه حدود بيست و چند سال است مسلمان شده، به حكم وظيفه اسلامي به يك كارگر ترك اهل تركيه كه مسلمان بود محبت مي‌ورزيده و به چند تن از جوانان مسلمان كه به عنوان دانشجو به آنجا آمده بودند محبت مي‌كند و با آنها آمد و شد پيدا مي‌كند. اين مرد كه مي‌كوشيد اسلام را ترويج كند البته خود نقايصي داشت و در خودش عيب‌هايي وجود داشت. نمي‌خواهم بگويم مسلمان نمونه‌اي بود، ولي به هر حال كوشش‌هايي در راه اسلام داشت. اين مرد پس از بيست و چند سال مسلماني، در يك دور يكساله دو ضربت سهمگين از ناحيه اين كارگر و آن جوانان دانشجوي مسلمان بر زندگي‌اش وارد شد. يكي از آن جوان‌هاي دانشجوي مسلمان با همسر او رابطه نامشروع پيدا مي‌كند و او را تحريك مي‌كند كه با داشتن يك فرزند از شوهرش طلاق بگيرد. در طي آن طلاق كه بر طبق قوانين آنجا مستلزم هزينه‌هاي بسيار است و مرد بايد تقريباً از زندگي‌اش بگذرد تا با چنين شرايطي بتواند زن را طلاق بدهد، اين مرد حتي ناچار مي‌شود خانه دو اتاقه‌اي را كه براي زندگي‌اش درست كرده رها كند و در سن چهل و چند سالگي، تنها، به خانه پدرش برود و مهمان خانه پدرش باشد.
قبل از آن ايام يادم مي‌آيد يك روز يكشنبه آن مرد آلماني به من تلفن كرد و گفت فلاني، شما پنجاه مارك پول در خانه داري؟ گفتم امروز كه روز يكشنبه است؛ پنجاه مارك را براي چه مي‌خواهي؟ گفت واقعيت اين است كه يكي از برادرهاي مسلمان ما كه ترك و كارگر است تلفن كرده، از من استمداد كرده و گفته من براي زندگي امروزم پول ندارم؛ من چون در خانه پول نداشتم گفتم از شما قرض بگيرم و به او بدهم تا مشكل او را حل بكنم و فردا به شما برگردانم. گفتم بله آقا. با دوچرخه‌اش چند كيلومتر طي كرد تا به خانه ما رسيد و پول را گرفت. از خانه ما تا محل آن كارگر ترك چيزي حدود ده - يازده كيلومتر مسافت بود. او اين مسافت را با دوچرخه رفت تا پنجاه مارك را به آن آقاي كارگر بدهد. اما پاداش محبت‌هاي خود را به آن كارگر به نحو ديگري گرفت. پس از چندي بين اين كارگر و همسرش دعواهاي مكرري پيش مي‌آمد - اينكه منشأ اين نزاع‌ها چه بود داستان مفصلي دارد. اين آقا مي‌كوشيد بين اينها را اصلاح دهد. يكي دو نوبت اين خانم سخت مريض شد و او كوشيد كه خانم را به بيمارستان ببرد. يك روز كه ميان آن كارگر و همسرش دعوا مي‌شود باز به او تلفن مي‌كنند. او براي اصلاح آنها به خانه‌شان مي‌رود. موقعي كه وارد خانه مي‌شود اين كارگر يك كارد آشپزخانه برمي‌دارد و به او حمله مي‌كند و مي‌گويد يا بايد به من هزار و پانصد مارك )يا بيشتر( پول بدهي - چون من قرض و بدهي دارم و دارم ديوانه مي‌شوم - يا الان تو را اينجا مي‌كشم. اين بيچاره براي اينكه جان خود را نجات بدهد چون پول همراه خود نداشته مي‌گويد چك مي‌نويسم. چك را همان جا به مبلغ هزار و پانصد مارك مي‌نويسد و به او مي‌دهد - در حالي كه موجودي خودش در حسابش هزار و پانصد مارك نبود. فرداي آن روز به من تلفن زد و داستان را گفت. گفت كه من چك را به تاريخ يك روز عقب‌تر نوشتم؛ اگر به بانك برسد )همان بانكي كه خودش كارمند آن بود( و موجودي نداشته باشم شغلم را از دست مي‌دهم. فوراً به او گفتم بيا هر چه كسري داري بگير و به حسابت بگذار؛ اين مشكل را حل كن تا ببينيم مشكلات بعدي چه جور حل مي‌شود.
وقايعي از اين قبيل كه رفتار يك مسلمان مايه آبروريزي اسلام است در آنجا بسي ما را متأثر مي‌كرد. اصلاً اسلام آنچه خواسته اين است كه ما شما را جامعه‌اي معتدل، يعني در راه راست زندگي، ساختيم و پرداختيم تا براي مردم جهان الگو و نمونه باشيد - همان‌طور كه پيغمبر براي شما الگو و نمونه است. از اين الگو و نمونه در زبان قرآن با تعبير شهيد و گواه نام برده شده است. در آيات ديگر قرآن مي‌گويد روز قيامت ما وقتي مي‌خواهيم در آن محكمه بزرگ الهي به اعمال مردم برسيم، نمونه‌ها و الگوها شاهد خواهند بود. شاهد براي اين است كه اگر كسي گفت خدايا، آخر اين راه راست زندگي كه گفته بودي عملي نبود؛ آن‌وقت گفته شود كه ببين، او نمونه عملي است. اگر گفتند خدايا، ما از آن راه راستي كه تو گفتي خبر نشديم؛ اين نمونه مي‌گويد ببينيد، ما هم براي شما گفتيم و هم در برابر چشمان شما عمل كرديم؛ باز هم خبر نشديد؟ براي اينكه در آن دادگاه بزرگ الهي باز كسي با اين بهانه‌ها خودسري نكند، الگوها، پيغمبران و تربيت شدگان خاص نمونه آنها، شهدا و گواهان آن دادگاه هستند. اين است كه از اين الگوها تعبير به شهدا شده و پيغمبر، شهيد بر خود اين شهدا خواهد بود: و كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء علي الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا.
بنابراين، بايد امت نمونه مشخص باشد. اين است كه از نظر قبله هم يك بار شما را از مشركان مشخص كرديم و بار ديگر از مؤمنان منحرف؛ يعني يهود منحرف و مسيحي منحرف. چون آن كه مي‌تواند نمونه باشد كيست؟ مؤمن متقي، مؤمني كه در راه وسط باشد، مؤمني كه در راه راست باشد؛ اوست كه مي‌تواند نمونه باشد. پس جدا كردن قبله، براي همه شما مطلبي مفهوم باشد و هيچ‌گونه ابهام و تزلزلي در شما ايجاد نكند. اسلام براي اينكه مسأله قبله را كاملاً قطعي كرده باشد، در اين آيه مي‌گويد: اي مسلمان‌ها! مبادا خيال كنيد به صرف جدا شدن قبله مطلب تمام شد. و لكلٍّ وِجْهةٌ هو مولّيها؛ هر گروهي باز براي خودش قبله‌اي دارد كه به آن سو نماز مي‌گذارد. اساس، »فاستبقوا الخيرات« است؛ در راه نيكي‌ها مسابقه داريد. در اين مسابقه اول شويد.
أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً، ان اللّه علي كل شي‌ء قدير(44)
هر جا باشيد خدا همه شما را مي‌آورد تا معلوم بشود در اين مسابقه در راه خيرات چه كسي برنده است.
خوشبختانه مجموع آيات قبله هنگام جمع‌آوري قرآن در يك جا قرار گرفته است. ملاحظه كنيد كه چگونه تعليم پاك اسلام در مورد يك حادثه اين‌طور همه جانبه است. تغيير قبله را توجيه مي‌كند، هدف را مشخص مي‌كند، اساس را در نهضت اسلام مشخص مي‌كند و مانع از اين مي‌شود كه كسي خيال كند قبله اساس مطلب است و شعار را )كه نشانه و علامت است( با اساس )كه محتواست( اشتباه كند. از اين امر جلوگيري مي‌كند كه كسي محتوا را رها كند و فقط به شعار و علامت بچسبد. يك‌جا همه مسائل را با اين صراحت، و در عين حال با همين اختصار، طرح مي‌كند. اين همه توضيح من براي اين است كه ما در عصر پيغمبر نيستيم. من با اين توضيحات مي‌خواهم شما را در جو زمان پيغمبر قرار دهم؛ و الا همين جمله‌ها براي همه ما نيز كافي بود.
والحمد لله، و صلّي اللّه علي سيّدنا محمد و آله الطاهرين.

## زبان نماز

گاه درباره نماز، چه در نامه‌ها و چه در مذاكرات، برخي سؤالات مطرح مي‌شود كه لازم است درباره آنها توضيحي داده شود. فعلاً برخي از اين سؤالات را مطرح مي‌كنم و توضيح مي‌دهم.
يكي از سؤالاتي كه مكرر شده و مي‌شود اين است كه: آيا لازم است نماز به زبان عربي خوانده شود؟ همراه با اين سؤال اين طور انتقاد مي‌شود كه نماز به زبان عربي، براي اعراب و آنها كه عربي زبان هستند، يك نوع عبادت و پرستش و مناجات با خدا، با توجه به معنا و مطلب و هماهنگي با زبان مادري آنهاست. براي يك عرب زبان، خواندن نماز به عربي براستي در حكم گفت‌وگو و مناجات با خداست؛ اما براي مردمي كه زبان مادري ايشان عربي نيست و عربي هم نمي‌دانند، خواندن نماز به زبان عربي و گفتن جمله‌هايي به زبان عربي كه معني آن را نمي‌دانند، آن روح مناجات و پرستش خدا و نيايش به درگاه خدا و آن معنا و معنويت را ندارد. حال كه اين‌طور است، آيا بهتر نيست كه همان‌گونه كه عربي زبان‌ها به زبان عربي نماز مي‌خوانند، مردم ديگر هم به زبان خودشان نماز بخوانند؟ مثلاً آنها كه زبان مادري‌شان فارسي است به زبان فارسي نماز بخوانند؛ آنها كه زبان مادري‌شان تركي است به زبان تركي؛ و به همين ترتيب آنها كه زبان مادري‌شان آلماني، انگليسي، فرانسه، اسپانيولي، روسي و زبان‌هاي ديگر دنياست، هر يك به زبان خود مناجات بكنند؟ غالباً در اين زمينه روش كليساي كاتوليك را هم پيش مي‌كشند و مطرح مي‌كنند كه كاتوليك‌ها مقيدند نيايش در كليسا و دعاهايي را كه در كليسا خوانده مي‌شود به زبان لاتين بخوانند و همين امر باعث مي‌شود كه اين نيايش‌ها براي مردم ديگر مفهوم نباشد؛ در حالي كه برخي از فرقه‌هاي ديگر اين قيد را برداشتند و ترجمه همان نيايش‌هايي را كه كاتوليك‌ها به زبان لاتين در كليسا مي‌خوانند، با همان معنا ولي به لغت ديگر در اختيار مردم گذاشتند و براي اهل هر زباني آن نيايش را به زبان خودشان ترجمه كردند و آنها آن ترجمه را مي‌خوانند و اين براي آنها روان‌تر، مناسب‌تر، مؤثرتر و معني‌دارتر است. از اين رو، آيا صحيح نيست كه مسلمان‌ها هم به جاي اينكه همه به زبان عربي نماز بخوانند، هر قومي به زبان خود نماز بخواند؟
توضيحي كه بايد درباره اين مطلب بدهم اين است كه يك وقت است ما مسأله را از نظر مدارك فقهي مطرح مي‌كنيم و اينكه آيا بر طبق آراي فقها و منابع فقه اسلامي اصلاً نماز به زبان غير عربي درست است يا خير. اجازه بدهيد در اينجا وارد اين بحث مفصل فقهي نشوم و فقط اجمالاً اين را عرض كنم كه تا آنجا كه تاريخ فقه نشان مي‌دهد، بناي فقها بر اين بوده است كه نماز، يعني قسمت حمد و سوره كه جنبه قرائت قرآن دارد و همچنين ذكرهاي ركوع، سجود، تشهد و سلام، بايد به زبان عربي باشد؛ ولي هر كسي مي‌تواند در هنگام قنوت يا بعد از ذكر ركوع يا سجود يا هر وقت كه حالش مناسب بود و علاقه داشت، به زبان خود دعا كند. عده‌اي از فقها )نه همه( دعاي به زبان فارسي را در قنوت جايز و درست مي‌دانند؛ و حتي نه تنها در قنوت، بلكه بطور كلي بعد از ذكر ركوع، بعد از ذكر سجود، بعد از اينكه تسبيحات اربعه در ركعت سوم و چهارم گفته شد، يا هر جا مناسب ديده شد كه دعا بكند و حال دعا داشت، نمازگزار مي‌تواند به زبان خود دعا بكند. اين را عده‌اي از فقها تجويز كرده‌اند. ولي قرائت قرآن )قرائت سوره حمد و قرائت يك سوره بعد از سوره حمد( چون جنبه قرائت قرآن و دعا هر دو را با هم دارد، و همچنين اصل ذكر ركوع و سجود و تكبيرات، لازم است به زبان عربي انجام شود.
اينكه آيا مأخذ و مباني فقهي براي لازم دانستن زبان عربي در اين قسمت‌هاي بخصوص كافي است يا كافي نيست بحثي مفصل مي‌خواهد كه نمي‌توانيم آن را اينجا مطرح كنيم؛ چون يك بحث تحقيقي است و مي‌دانم كه سؤال‌كنندگان نيز مايل نيستند آنان را با چنين بحثي مشغول كنم. ولي آنچه لازم است به آن توجه شود اين است كه آيا مقيد بودن به اينكه همين قسمت‌هاي اصلي نماز به زبان عربي خوانده شود، بر روي هم و با توجه به نظام خاص تعاليم اسلام، چيز خوبي است يا نه؟
فرض كنيد اسلام اجازه داده بود سراسر نماز به زبان غير عربي خوانده شود؛ آيا در اين صورت چه مشكلاتي براي مسلمان‌ها پيش مي‌آمد و با اين مشكلات چه كار مي‌شد بكنيم؟ توجه كنيد كه در اسلام، مسلمان‌ها به ارتباط هر چه بيشتر با يكديگر تشويق شده‌اند و اسلام خواسته است مسلمانان سراسر جهان به‌صورت يك ملت و يك امت زندگي كنند و حتي، مخصوصاً از نظر سياسي و اقتصادي، يك واحد بزرگ سياسي و اقتصادي در سراسر جهان باشند تا بتوانند استقلال، عزت و اصالت خود را حفظ كنند. اينكه ما اكنون فاقد يك چنين وضعي هستيم، مسلم است كه برخلاف اسلام است و بايد همه بكوشيم تا چنين وضعي به وجود آيد. فعلاً بحث ما درباره اسلام است؛ يعني اينكه آيا با توجه به خواسته‌هاي اسلام، نماز به زبان عربي خوانده بشود بهتر است، يا اينكه آزاد باشيم و به زبان غير عربي بخوانيم؟
با توجه به اهميتي كه وحدت امت اسلامي و جامعه اسلامي در تعاليم اسلام دارد، بايد كوشش شود عواملي براي تقويت پيوند ميان مسلمان‌ها و كمك به وحدت اسلامي در قسمت‌هاي مختلف تعاليم اسلام پيش‌بيني شود. يكي از اين عوامل، يكرنگ بودن و يك جور بودن در برخي از عبادات، از جمله نماز است. خوب دقت كنيد كه وقتي قرار شود در مساجد انگلستان مردم به زبان انگليسي نماز بخوانند و ر مساجد ايران به زبان فارسي، در مساجد تركيه به زبان تركي و در مساجد حجاز به عربي، يك مسلمان اهل انگلستان يا ايران وقتي به حجاز مسافرت مي‌كند و به يكي از مساجد وارد مي‌شود كه مراسم و آيين نماز در آن برگزار است، اصلاً خود را غريبه احساس مي‌كند. او همين آشنايي لفظي را هم كه الان مسلمان‌ها عموماً به نماز دارند نخواهد داشت و بكلي خودش را از مراسمي كه انجام مي‌گيرد غريبه حس خواهد كرد.
يك مسلمان عرب زبان هم وقتي به ايران بيايد و به مساجد برود خودش را كاملاً غريبه حس مي‌كند و با مراسم نماز كه برگزار مي‌شود بكلي هيچ آشنايي نخواهد داشت؛ حتي آن آشنايي لفظي را هم كه الان هر بچه مسلماني به نماز دارد و وقتي خوانده مي‌شود مي‌فهمد اين نماز است كه خوانده مي‌شود نخواهد داشت. همچنين است اذان نماز. اساس اذان اعلام اين است كه وقت نماز رسيده و نماز برگزار مي‌شود؛ لذا اگر قرار باشد اذان به زبان غير عربي خوانده شود، چنانچه يك مسلمان عرب زبان يا انگليسي زبان يا فارسي زبان مثلاً در تركيه باشد و بخواهد بداند مسجد كجاست، نماز جماعت كجاست، و آيا وقت نماز شده يا خير، اگر اذان به زبان تركي گفته شود نخواهد دانست كه آيا اين اذان است كه خوانده مي‌شود يا آواز. در حالي كه الان همين آشنايي لفظي به اذان و نماز سبب مي‌شود كه هر مسلماني به هر يك از بلاد اسلامي برود بتواند در مساجد شركت بكند و نماز بخواند. اين اذان براي او همان مفهومي را دارد كه در كشور خود دارد. اگر در كشور خود به معني نماز توجه ندارد و معني نماز را نمي‌فهمد، در يك كشور ديگر هم نمي‌فهمد؛ و اگر در كشور خود معناي نماز را مي‌فهمد، در كشوري ديگر نيز چنين است و به هر حال خود را در خارج از ميهن اسلامي خود و در خارج از سرزمين اسلام حس نمي‌كند. حتي وقتي يك مسلمان در كشورهاي غير اسلامي نيز به مسجد مي‌رود خود را در همان سرزمين اسلام حس مي‌كند.
وقتي يك مسلمان در مسأله نماز كه يكي از شعائر بزرگ اسلام است و نقشي مهم از نظر اسلامي دارد و به عنوان پايه بزرگ اسلام و مسلماني شناخته شده، احساس كرد كه همه جاي سرزمين اسلام براي او وطن است، به تقويت وحدت امت اسلامي و حفظ يكپارچگي مسلمانان كمك فراواني مي‌كند.
علاوه بر اين، مسأله نماز جماعت و نماز جمعه است. در نماز جمعه، امام نماز را به چه زباني بخواند تا براي مأمومين مفهوم باشد؟ به زبان عربي، تركي، يا فارسي؟ همچنين ما مراسم بزرگ حج را داريم. در هر سال بر صدها هزار نفر از مسلمانان واجب و لازم است كه در مكه دور هم جمع شوند. آنجا هنگام ظهر، هنگام عصر، هنگام مغرب، هنگام عشاء و هنگام صبح در مسجدالحرام تقريباً بزرگ‌ترين نماز جماعت برگزار مي‌شود كه از ملت‌هاي مختلف، زبان‌هاي مختلف و سرزمين‌هاي مختلف در آن شركت مي‌كنند. آنجا نماز به چه زباني بايد خوانده شود؟ الان وقتي آنجا نماز خوانده مي‌شود همه مسلمان‌ها مي‌بينند كه دارند به يك شيوه نماز مي‌خوانند؛ ولي اگر اين هماهنگي و يكرنگي نباشد اصلاً منظور از انجام آن مراسم بزرگ نماز جماعت كه به‌عنوان يكي از نشانه‌هاي يكپارچگي امت اسلام است، تأمين نمي‌شود.
برمي‌گرديم به انتقادي كه بر نماز خواندن به زبان عربي بدون فهم معني آن مي‌شود. اين انتقاد كاملاً بجاست. واقع مطلب اين است كه نمازگزاري كه نماز مي‌خواند و معني جمله‌هايي را كه مي‌گويد نمي‌داند نمازش خيلي ناقص است. مي‌شود گفت جسمي بي‌روح است. ولي حل اين مشكل به اين نيست كه بگوييم هر فرد و اهل هر زباني نماز را به همان زبان خود بخواند. اين حل مشكل نيست. اين جور حل مشكل كردن كار آدم‌هاي تنبل، كم كار و كم ابتكار است. آيا بهتر نيست به‌جاي اين مطلب بگوييم در تعليم و تربيت هر كودك مسلمان، و در تعليم و تربيت هر مسلمان، لازم است از همان آغاز، معني و مفهوم جمله‌هاي عربي كه در نماز يا اذان مي‌گويد براي او گفته بشود، به‌طوري كه او بفهمد چه مي‌گويد؟ چرا مشكل را اين‌طور حل نكنيم؟ آيا واقعاً جاي تأسف نيست كه با سيستم فرهنگي امروز در سرتاسر دنيا، يا در جاهايي كه فرهنگ پيشرفتي دارد، تقريباً عده زيادي از بچه‌ها به اندازه صد يا پنجاه جمله زبان انگليسي، فرانسه، يا آلماني يا يك زبان خارجي بدانند، اما به اندازه سي جمله عربي ياد نگيرند؟ چه اشكالي دارد كه بچه‌هاي مسلمان اقلاً سي تا چهل جمله عربي بدانند، به‌طوري‌كه در برخورد با يك مسلمان ديگر اقلاً به اندازه سي چهل جمله زبان مشترك داشته باشند؟ چرا اصلاً مقيد بودن به اينكه نماز به‌صورت عربي برگزار شود انگيزه‌اي براي مسلمان‌ها نشود تا همه به اندازه تفاهم با همديگر زبان عربي را ياد بگيرند؟ در اينكه زبان مشترك نقش مؤثري در تقويت ارتباطات ميان افراد دارد شكي نيست. چرا امروز مردم در همين آلمان سعي مي‌كنند لااقل به اندازه صد جمله انگليسي ياد بگيرند؟
مي‌دانيد كه تحصيلات در آلمان تا مرحله فورشوله(45) اجباري است. در فورشوله‌ها از كلاس پنجم به بعد يك زبان غير آلماني تدريس مي‌شود كه غالباً انگليسي است. از كلاس پنجم تا نهم، پنج سال زبان خارجي مي‌خوانند. تعليمات هم كه اجباري است. آيا بهتر نيست كه در سرتاسر سرزمين اسلام نيز تعليمات اجباري براي باسواد كردن مردم باشد و ضمن باسواد كردن مردم در طي چهار تا پنج سال زبان عربي را هم ياد بگيرند تا دو نفر مسلمان وقتي به هم برخورد مي‌كنند بتوانند ده جمله با همديگر صحبت بكنند؟
به هر حال، ياد گرفتن معني جمله‌هاي اصلي نماز، يعني »الله اكبر«، سوره حمد، سوره توحيد، ذكر ركوع و سجود و تسبيحات اربعه و تشهد و سلام، براي هر مسلمان خيلي آسان است. همچنين، با توجه به اينكه گفتيم به فتواي عده‌اي از فقها هر كسي در حال نماز مي‌تواند به دلخواه و زبان خود دعا بكند و آنچه در دل دارد باخداي خود بگويد، مطلب يك مقدار حل مي‌شود.اصل نماز با يك زبان، قدر مشترك ميان همه برگزار مي‌شود؛ بقيه را كه جنبه فردي دارد و دعاي شخصي است هر كس به زبان خود مي‌گويد و به اين ترتيب مشكل حل خواهد شد.

## نماز وسطي

حافظوا علي الصَّلَوات والصّلوةِ الوُسطي و قوُموا للَّه قانتين. فان خفتم فَرجالاً او رُكباناً فاذا اَمِنتم فاذكروا الله كما علَّمَكم ما لم‌تكونوا تعلمون(46)
مواظب نمازها باشيد، بخصوص نماز ميانه. و با اميد و با خشوع و خضوع براي خدا بپاخيزيد. اگر در حال ترس بوديد، پياده يا سواره نماز بگزاريد؛ اما همين كه عامل ترس برطرف شد و ايمني يافتيد باز خدا را ياد كنيد، همان‌طور كه او چيزهايي را كه نمي‌دانستيد به شما ياد داد.
اولاً، طرز قرار گرفتن اين دو آيه جالب است. آيات قبل درباره قسمتي از قوانين و نظامات مربوط به خانواده در اسلام است. سه آيه بعد هم باز مربوط به اين قسمت است، با اين تفاوت كه سه آيه بعد احكامي را بيان مي‌كند - كه گفتيم نسخ شده، يعني كامل‌تر شده - درباره رفتار با زني كه شوهرش مي‌ميرد و تأمين زندگي او تا مدتي معين و نيز رفتار با زني كه از همسرش طلاق مي‌گيرد و تأمين زندگي او تا مدت معين. ابتدا يك حكم كلي كه در شرايط آغاز نهضت اسلام و نظام اسلامي قابل اجرا باشد آمده بود، بعد اين قانون تكامل پيدا كرد و قوانين مفصل‌تري مربوط به احوال مختلف آمد. بنابراين، آن قانون اول نسخ شد؛ يعني از ارزش و اعتبار افتاد و ديگر اعتبار اجرايي نداشت.
در هنگام تنظيم سوره بقره، اين دو آيه مربوط به نماز، وسط آيات نسخ شده و آيات نسخ نشده مربوط به نظام خانواده قرار گرفته است. همان‌طور كه در جلسات اول گفته شد، مسلم است كه طرز چيدن آيات در قرآن بر طبق تاريخ نزول نيست؛ بر طبق ترتيب مطالب نيز نيست؛ بلكه بر طبق اسلوب‌هاي مختلف و جنبه‌هاي مختلف است. در اينجا اين جنبه به چشم مي‌خورد كه دو آيه‌اي كه مربوط به بحث ديگري هستند و با هم نازل شده‌اند،ميان آيات نسخ شده و نسخ نشده از نظام خانواده قرار داده شده‌اند. اين توضيحي مربوط به طرز چيدن آيات بود.
بحث اساسي ما پيرامون فهميدن خود اين دو آيه است. حافظوا علي الصَّلَوات، توصيه است به اينكه مواظب نماز باشيد. بعد اضافه مي‌كند: به خصوص نماز ميانه )نماز وَسَطي(. نماز وسطي كدام است؟ جالب اين است كه روايات زيادي از شيعه و سني درباره تفسير و تعيين اين نماز وسطي آمده است. منتها، دسته‌اي از روايات، نماز وسطي را نماز ظهر، يعني نماز نيم روز مي‌دانند؛ دسته‌اي نماز عصر، دسته سوم نماز مغرب، دسته چهارم نماز عشاء، و دسته پنجم نماز صبح. يعني هر كدام از اين پنج نماز چند پشتوانه دارد كه نماز ميانه باشد. مطلب چيست؟ آيا همه اين روايات درست است، يا بعضي از آنها درست است و بقيه درست نيست؟ آيا از ميان اين پنج گروه فقط بايد يكي را انتخاب كنيم، يا مي‌توانيم بگوييم هر پنج مورد صحيح است؟ البته هر پنج مورد صحيح نيست؛ زيرا معني ندارد بگوييم مواظب نمازها باشيد، به‌خصوص نماز ميانه - و در فرض همه نمازها ميانه‌اند! اينجا »به خصوص« معني دارد.
ظاهر مطلب اين است كه منظور از نماز ميانه همان نماز ظهر است. يعني در آغاز كه اين آيات نازل شده و گفته مواظب نمازها، بخصوص نماز ميانه باشيد، ناظر به نماز ظهر بوده است. و لذا در روايت نقل شده است كه پيغمبر - صلوات الله و سلامه عليه - در فصل تابستان براي نماز به مسجد مي‌آمد و عده مأمومين كم بود. يعني تعداد كساني كه مقيد به شركت در نماز جماعت ظهر بودند كم بود - چون هوا خيلي گرم بود و آنان بايست در كوچه‌هاي بي درخت مدينه زير آفتاب مي‌آمدند و برمي‌گشتند. در تابستان آفتاب عمود مي‌تابد و ظهر بسيار گرم است و سايه‌اي هم در كار نيست. از اين جهت در اين آيات تأكيد شد كه مواظب نمازها باشيد، بخصوص نماز ميان روز. بنابراين، آن زمان كه آيه نازل شد، نمازي كه روي آن تكيه مي‌شد كه مواظب آن باشيد، نماز ظهر بود. و از پيغمبر هم روايت شده است كه تأكيدِ حكومتي فرمود كه بايد در نماز جماعت ظهر شركت كنيد؛ براي اينكه اگر در آن شرايط مسلمان‌ها در نماز جماعت ظهر به‌طور منظم شركت نمي‌كردند در بنيان نهضت اسلام سستي مي‌افتاد.
توجه داشته باشيد كه ممكن است در برخي مراحل در كوشش‌هاي اجتماعي به رفقا گفته شود "بايد" فعل مستحب را عمل كنيد. اينكه مي‌گوييم چيزي مستحب است و واجب نيست منظور در شرايط عادي است. ولي ممكن است در شرايط استثنايي، يك كارِ مستحب واجب شود. اگر رهبر يك حركت و جماعت، و امام يك امت گفت فلان كار مستحب در اين شرايط واجب است، مثل واجبات معمولي واجب مي‌شود.
اين است كه روايت مي‌كنند پيغمبر دستور قاطع داد و فرمود بايد شركت كنيد و اگر شركت نكنيد دستور مي‌دهم درهاي خانه‌هايتان را بسوزانند. براي مسلمان‌هايي كه عادت كرده‌اند دستورهاي ديني را با تعارفات تحويل بگيرند شنيدن اين‌گونه روايات و هضم آنها قدري مشكل است. پيغمبر فرمود در نماز ظهر شركت كنيد، آن هم به شكل جماعت؛ و الا دستور مي‌دهم درهاي خانه‌هايتان را بسوزانند. اين چه جور نماز خواندني است كه به اجبار انسان را به مسجد بكشانند تا نماز بخواند؟ اين هم يك جور دين و آيين است: آييني كه از رغبت‌هاي دروني شروع مي‌شود، اما با اجبارهاي بروني هم همراه مي‌گردد.
نهضت‌ها و دعوت‌هاي باطني، مثل دعوت‌هاي عرفاني و صوفي‌منشانه و امثال آنها، در كتاب مدعي‌اند كه اجبار در كارشان نيست؛ ولي در آنها هم در مقام عمل و اجرا اجبار هست. تاكنون بدون استثناء هميشه در اين قبيل نهضت‌ها و دعوت‌ها الزام و اجبار ديده‌ايم. مثلاً اگر يكي از مريدها مثلاً ذكري را كه جناب مرشد بر او معين كرده انجام ندهد، آن‌وقت مريد وقتي مي‌آيد، ديگر آن‌طور كه بايد او را تحويل نمي‌گيرد. اين خود يك نوع اجبار است. اگر قرار بود حركت، علاقه و گرايش صرفاً دروني و قلبي و بدون هيچ عامل ضميمه باشد، بايد در اينجا هم جناب مرشد ديگر تفاوتي قايل نشود و مريد ذكرگو را با مريد ذكر نگو يك جور تحويل بگيرد. همين كه يك‌جور تحويل نمي‌گيرد، معلوم مي‌شود عامل بروني ضميمه عامل دروني شده است. البته چاره‌اي نيست. خدا ما انسان‌ها را اين‌طور آفريده؛ يعني يك درونگرايي داريم و يك برونگرايي. يك سلسله انعطاف‌هاي دروني داريم و يك سلسله انعطاف‌هاي بروني - چاره‌اي هم نيست. اگر ما بخواهيم در تربيت‌ها صرفاً روي آن علاقه‌هاي خالص دروني، بدون هيچ‌گونه تشويق يا تهديد يا تنبيه خارجي تكيه كنيم، گمان نمي‌كنم بتوانيم هيچ سيستم تربيتي را به ثمر برسانيم. اين دو عامل بايد در كنار هم باشند. اين است كه از نظر نظام اسلامي مسأله خيلي عادي و قابل تحمل است: بياييد در نماز ظهر شركت كنيد. اينكه پيغمبر در مسجد بايستد و تعداد اندكي پشت سر او به جماعت بايستند، آبروي اسلام و عظمت اسلام را از بين مي‌برد. پس ديگران نيز بايد بيايند. اين يك نوع نماز همراه با نمايش تجمع، همبستگي و قدرت مسلمان‌هاست؛ لذا اگر ضعف پيدا كنند اثر آن از بين رفته است.
در آغاز كار مطلب اين‌گونه بود. ولي در آن شرايط، نماز وسطايي كه مردم در شركت در آن سستي مي‌كردند، نماز نيم روز، يعني نماز ظهر بود. بعدها اوضاع عوض شد. مردم عصرها وقتي بيكار بودند، مي‌خوابيدند و بعد مي‌آمدند در نماز عصر شركت مي‌كردند. اين سبك كه ما نماز مي‌خوانيم، يعني دو نماز با همديگر، سنت اسلامي نيست. سنت اسلام اين است كه انسان پنج بار نماز بخواند؛ هر چند اگر حالا يك نفر در مسجدي پنج نوبت نماز بخواند مي‌گويند آقا سني است؛ براي اينكه مثل سني‌ها پنج بار نماز مي‌خواند! ولي از نظر فقه شيعه نيز همين‌طور است. فقه شيعه نيز بر پنج بار نماز خواندن در وقت فضيلت تأكيد مي‌كند. اين مسأله در رساله‌هاي عمليه هم كه به فارسي نوشته شده آمده است؛ ولي مثل اين كه به همين هم كه در رساله‌هاي عمليه نوشته شده نمي‌شود عمل كرد. چون اگر عمل كردي سر و صدا بلند مي‌شود و صف‌شكني و اين حرف‌ها مطرح خواهد شد!
به‌هرحال، تنظيم وقت نماز اين‌طور بود كه ظهر نماز بخوانند، بروند منزل استراحت كنند؛ بعد كه مي‌خواهند دو مرتبه سر كار بروند يا جنب و جوش عصرانه داشته باشند، زماني است كه بايد بيايند در مسجد نماز بخوانند و اين بخش از برنامه روزانه را با تجمع و آمادگي دروني و توجه به خدا و ياد خدا شروع كنند. تا وقتي كه مردم كارشان زياد نبود، آمدن به نماز عصر عيبي نداشت و دو نوبت ظهر و عصر به مسجد آمدن براي آنها بي‌اشكال بود. اما زماني كه مشغله پيدا كردند، شركت كردن در نماز عصر براي ايشان كار مشكلي شد. همان مشكلي كه درباره نماز ظهر مطرح بود حالا به نماز عصر سرايت كرد. به اين ترتيب ملاك تكيه كردن روي نماز ظهر به‌عنوان نماز وسطي جايش را عوض كرد و نماز عصر داراي آن ملاك شد. يعني نماز عصر نمازي بود كه شركت در آن كمي براي مردم سنگين شده بود. بنابراين، اگر در يك روايت تفصيلي بگويد در اين شرايط نماز وسطي نماز عصر است و اين تأكيد قرآن متوجه نماز عصر است انحرافي از آيه نيست.
نماز وسطي در موقع نزول آيه، نماز ظهر بود - با توجه به اين ملاك كه شركت در آن به‌خاطر گرما مشكل بود. اما همين كه جو اجتماعي طوري شد كه شركت در نماز عصر به‌خاطر مشغله زياد سنگين شد، نماز وسطايي كه بايد اين دفعه روي آن انگشت گذاشته و تأكيد مي‌شد، نماز عصر، يا گاهي هر دو، بود. بنابراين نماز وسطي مي‌تواند هر دو باشد، اشكالي هم نيست.
بعد نوبت به نماز مغرب رسيد. زماني شركت مردم درنماز مغرب عادي بود؛ چون فاصله مردم از مسجد مدينه زياد نبود؛ عده مسلمان‌ها كم بود و همه پيرامون مسجد بودند. به‌علاوه، ابتداي نهضت هم بود و اول هر كاري شوقي دارد و هر چيز تازه‌اي لذتي، گرمايي و جنب و جوشي دارد. اما در زمان مورد بحث، اين شوق كهنه شده و مسلمان‌ها هم زيادتر شده بودند. عده كساني كه از راه دور و بعد از اتمام كارشان در مزرعه، نخلستان و مغازه، سريع به مسجد مي‌آمدند تا اول مغرب نماز بخوانند كم شده بود. مثل حالا كه عده كساني كه اول مغرب در نماز جماعت شركت مي‌كنند نسبت به بيست يا پانزده سال قبل بطور محسوس كم شده است. براي اينكه غروب زماني است كه اينان در مغازه را بسته‌اند و فاصله‌شان هم احياناً از مسجد زياد است و از كار نيز خسته‌اند، لذا تا بخواهند به نماز جماعت مغرب برسند وقت نماز گذشته است. بنابراين، جو اجتماعي طوري شد كه شركت در نماز مغرب براي عده‌اي سنگين شد؛ از اين رو همان ملاك تأكيد و تكيه بر نماز ظهر و عصر به نماز مغرب نيز سرايت كرد.
براي همين عده‌اي كه خسته و كوفته بودند نماز عشاء هم كار مشكلي بود. براي اينكه نماز عشاء هم با فاصله خوانده مي‌شد. يعني مردم نماز مغرب را مي‌خواندند، بعد غذايي مي‌خوردند و قبل از زمان خواب، نماز عشاء را مي‌خواندند و بعد مي‌خوابيدند. در آن موقع در شهر مدينه )مثل بسياري از جاهايي كه هنوز هم همين‌طور است( برق و وسيله روشنايي نبود، لذا غروب كه مي‌شد مردم مي‌آمدند نماز مي‌خواندند، سپس به خانه‌هايشان مي‌رفتند و غذايي مي‌خوردند و مي‌خوابيدند. عده كمي بودند كه بعداً هم بيدار بنشينند؛ زيرا جايي براي رفتن نبود و برنامه و كاري در آن زمان وجود نداشت. اگر هم كاري بود مردم خسته بودند. آن كسي كه صبح تا شام در مزرعه و در گرما كار بكند، وقتي بيايد نماز مغرب را بخواند، »السلام عليكم« را گفته يا نگفته خوابش مي‌برد. اتفاقاً يكي از همين مسلمان‌ها همين‌طور شد و نماز مغرب را كه خواند، شام خورده و نخورده، خوابش برد و نتوانست نماز عشاء را بخواند. در اينجا يك مجازات مقرر شد: هر كس فراموش كند نماز عشاء را بخواند و بخوابد، فرداي آن روز واجب است به‌عنوان كفاره از دست رفتن نماز عشاء روزه بگيرد. الان هم همين‌طور است. هر كسي نماز عشاء را نخواند بايد فرداي آن روز را روزه بگيرد تا بداند خواندن اين نماز مهم است. بنابراين، براي عده‌اي كه خسته بودند نماز عشاء نمازي سنگين شد و در نتيجه ملاك »صلاة وسطايي« كه بايد روي آن تكيه شود بر نماز عشاء صدق كرد. در زمستان انسان هنگام اذان صبح راحت برمي‌خيزد، ولي در تابستان كه هوا گرم است و انسان شب‌ها دير به خواب مي‌رود برخاستن براي نماز صبح كار مشكلي است. فعلاً كه در تابستان، حتي براي خيلي از افراد اهل نماز، نماز صبح نمازي از قلم افتاده است - بخصوص در مناطقي كه شب‌ها خيلي كوتاه است، از خواب برخاستن، وضو گرفتن و نماز خواندن و دوباره خوابيدن خيلي مشكل است.
بنابراين، براي عده‌اي نماز صبح نماز سنگين شد و براي آن عده همان ملاك »صلاة وسطي« )نماز ظهر( كه هنگام نزول آيه به آن توجه مي‌شد به نماز صبح منتقل شد. به اين ترتيب مشاهده مي‌شود كه پر بيراه نيست كه گفته شود همه اين روايات درست است.موقع نزول آيه، صلاة وسطي نماز ظهر بود؛ در شرايطي ديگر، براي عده‌اي نماز عصر مصداق صلات وسطي شد؛ و به همين ترتيب نماز مغرب و عشاء و صبح.
اين تحليل چه عيبي دارد؟ چه اشكالي به نظرتان مي‌رسد؟ اتفاقاً بسياري از روايات تفسيري در قرآن را بايد همين طور فهميد. نه اينكه ما زور بزنيم تا آن را درست كنيم؛ بلكه اصلاً قرار نيست قرآن و آيات قرآن اين‌قدر جمود داشته باشند كه فقط بر يك مورد منطبق شوند. به چه مناسبت بر نماز ظهر به‌عنوان نماز وسطي تأكيد شده بود و آيه آمد كه »حافظوا علي الصلوات والصلوة وسطي«؟ به ملاك يك نوع انگيزه خاص، يك نوع شرايط خاص، يك نوع وضع استثنايي. خوب، اگر همين وضع استثنايي براي نماز عصر پيش آمد چرا آن را نماز وسطي ندانيم؟ اين تحجر است كه بگوييم نه! نماز وسطي همان نماز ظهر است و بر نماز عصر تأكيدي نيست. مگر نماز عصر با نماز ظهر فرق دارد؟ علت تكيه كردن روي نماز ظهر اين بود كه اين نماز سنگين بود. اگر در يك شرايط استثنايي نماز عصر هم سنگين شد، بايد همان تكيه بر نماز عصر نيز بشود.
بنابراين، انتقال يك حكم الهي كه در يك آيه قرآن يا يك حديث آمده، به موارد مشابه، وقتي همان ملاك در آن موارد مشابه باشد، فقه و فقه دين و دين‌شناسي را زنده نگه مي‌دارد. به اين دليل است كه اگر ما با روايات مختلفي كه در تفسير آيات آمده اين‌گونه برخوردار بكنيم نشانه يك نوع روشن بيني و بينش مترقي‌تر درباره دين است. اين توضيحي بود درباره روايات مختلف مربوط به صلات وسطي.
اما مسأله مهم اين است كه قرآن تا اين پايه روي نماز تكيه مي‌كند. به نظرم مي‌رسد كه سهل‌انگاري درباره نماز، حتي با كمال تأسف در ميان دوستان خودمان هم، مسأله قابل ملاحظه‌اي است. سهل‌انگاري درباره نماز چند گونه است: يكي اينكه انسان نمازش را سر وقت نخواند و بگذارد آخر وقت با عجله و شتاب بخواند. يك نوع ديگر آن اين است كه نماز را اول وقت مي‌خواند اما نماز خواندني به‌عنوان اسقاط تكليف؛ انگار بار تكليفي را از دوش خود پايين مي‌گذارد. اين هم يك نوع سهل‌انگاري درباره نماز است. البته اين نماز بي‌روح، بي‌جان، بي‌اثر و بي‌معني بهتر از نخواندن آن است؛ چون لااقل خود نشانه يك نوع تقيد است. اين نمازگزار با يك انسان بي‌قيد، بي‌بند و بار و بي‌تعهد اين فرق را دارد كه بالاخره سر وقتِ نماز ظهر كه مي‌شود به يادش مي‌آيد كه بايد كاري انجام دهد. اما واقعيت اين است كه آن نماز، نمازي روح‌بخش نيست. اين هم يك نوع سهل‌انگاري است. »حافظوا علي الصلوات«؛ نگهبان نماز باشيد؛ نماز را نماز نگاه داريد نه يك نوع تشريفات خشك.
علت عمده‌اي كه بچه‌ها، حتي در خانواده‌هاي نمازخوان، بعدها تارك‌الصلوة مي‌شوند و به نماز اهميت نمي‌دهند همين است كه احساس مي‌كنند پدرشان با نماز به‌صورت باري كه بايد زمين گذاشت برخورد مي‌كند. بچه اين را مي‌فهمد. بنابراين پيش خود مي‌گويد اصلاً من چرا از اول بار را بر دوش بگيرم كه بعد بخواهم آن را زمين بگذارم. نماز روح‌دار پدر و مادر، نماز جاندار، نماز با توجه، نمازي كه بچه‌ها احساس كنند در چهره پدر و مادر و چهره بزرگترها طي لحظاتي صفا، توجه، از خود در آمدن و به خدا رو آوردن، تذكر، ذكر و ياد خدا هست، براي همه جذبه دارد.
اصولاً اگر بخواهيم نماز در جامعه ما زنده بشود بايد نمازها را روح‌دار كنيم. اين كار مشوق و عامل پر كششي براي ديگران است كه به‌سوي نماز رو آورند. نماز، چه به‌صورت جماعت، چه به‌صورت فرادي، حضور قلب مي‌خواهد. تا آنجا حضور قلب در نماز اهميت دارد كه روايتي است با اين مضمون كه »لا صلاة الا بحضور القلب«؛ اصلاً نماز اگر با حضور قلب نباشد نماز نيست. آن نمازي از تو قبول مي‌شود كه قنوتش دست برداشتن از سر دنيا باشد. در روايتي مي‌پرسد، اينكه ما وقتي نماز را شروع مي‌كنيم در تكبيرةالاحرام دست بلند مي‌كنيم و مي‌گوييم »الله‌اكبر« نشانه و شعار چيست؟ اين دست بلند كردن چه معنايي مي‌دهد؟ پاسخ مي‌شنود كه دست بلند مي‌كني يعني من در اين لحظات هر چه را جز خداست پشت سر انداختم. »الله‌اكبر« يعني چون او از همه بزرگ‌تر است همه را پشت سر انداختم.
به خود بياييم و حساب خود را برسيم! خودم را نيز مي‌گويم. نمازهاي ما چقدر اين آهنگ روح‌دار را دارد؟ چند درصد و چند مورد از نمازهاي ما در يك هفته واجد اين صفات است؟ »حافظوا علي الصلوات«؛ مواظب نمازها باشيم. دقت كنيم كه نمازهايمان بي‌روح و بي‌اثر نشود. آن نمازي روح‌دار است كه در رابطه با آن مي‌گويد:
»و اقم الصلاة، ان الصلاة تنهي عن الفحشاء و المنكر«
نماز را بپا دار، كه نماز آدمي را از كار زشت و ناپسند باز مي‌دارد.
بعضي‌ها در حق اين آيه خيلي ظلم مي‌كنند. مي‌گويند مي‌دانيد چرا قرآن مي‌گويد »ان الصلاة تنهي عن الفحشاء و المنكر«؟ براي اينكه نماز در لباس غصبي باطل است. بنابراين اگر خواستي نمازت درست باشد، بايد مراقب باشي لباست غصبي نباشد. آن كساني هم كه خيلي مقيدند، از حلال‌ترين مالشان يك لباس نماز درست مي‌كنند كه موقع نماز آن را بپوشند تا لباسشان غصبي نباشد! اما در بقيه زندگي در غصب غوطه‌ورند.
اين ظلم به اين آيه است. آيه نمي‌خواهد اين را بگويد. آيه مي‌گويد اصلاً نماز روح‌دار انساني مي‌سازد كه چون رو به خدا دارد، پشت به كار ناپسند و زشت مي‌كند. نماز، انساني مي‌سازد خوددار از فحشاء و منكر. حافظوا علي الصلوات! نمازي با اين صفات را زنده نگه داريد.
اتفاقاً آيه بعدي كه به دنبال اين آيه آمده بسيار جالب است. آيه بعدي نشان مي‌دهد كه روح و ماهيت نماز چيست. مي‌گويد، اگر در حال خوف هستيد، ترس داريد، شرايط به‌نحوي است كه نمي‌توانيد يك جا بايستيد و آرام نماز بخوانيد: »فرجالاً او ركباناً«؛ در حالي كه راه مي‌رويد نماز بخوانيد؛ همان‌طور در حالي كه پشت اسب سواريد، در اتومبيل سواريد، يا در هواپيما هستيد نماز بخوانيد. يعني چه؟ يعني در آن موقع كه شكل عادي نماز ممكن نيست، مي‌جنگي، از دشمن مي‌گريزي، از حيوان درنده فرار مي‌كني، يا عامل ترس ديگري پيش آمده است كه بايد بروي، اما وقت نماز هم هست، در اين موقع هم نماز را از دست نده. معلوم مي‌شود نماز چيزي است كه در اين قبيل حالات جالب‌تر مي‌شود. توجه به خدا در حال ترس چقدر جالب‌تر است!
البته اين بخش‌ها را به كلي از كتاب‌هاي رساله علميه برداشته‌اند. حتي به رساله‌هاي جامع‌تري هم كه اخيراً نوشته شده نگاه كردم، ديدم اين بخش در جاي خودش، يعني بحث نماز خوف نبود - گرچه شايد آن را در بخش‌هاي ديگري آورده‌اند. بحث نماز خوف اين است كه انسان در شرايط استثنايي چگونه نماز بخواند؛ مثلاً كسي كه در آب افتاده و در حال غرق شدن است، اما وقت نماز شده. مي‌گويد همان جا نيز دلت را به‌سوي خدا كن و با اشاره نماز بگزار. پس نماز چنين چيزي است. اگر نماز همين شكل ظاهري بود البته بايد در چنين مواقعي ساقط مي‌شد. بسياري از زنان و مردان مسلمان فهميده در اين حالت تكليف خودشان را درست نمي‌دانند. همين چندي قبل بود كه بيماري از يك خانواده روحاني ديني عمل جراحي داشت. بعد از عمل، موقعي كه روي تخت به هوش آمده بود نمي‌توانست نماز بخواند، ولي تكليف خود را نمي‌دانست. مي‌پرسيد آيا من نمازم را بعد و به‌صورت قضا بخوانم؟ به او گفتم بايد همين حالا به‌صورت اشاره نماز بخواني و حتي اگر نتواني تمام حمد و سوره را بخواني هر قدر از آن را كه مي‌تواني بخوان؛ مي‌تواني سجده و ركوع را نيز با اشاره انجام دهي. او تكليف خود را نمي‌دانست، چون در رساله‌ها نبود. شايد خيلي از مريض‌ها همين‌طور باشند كه در روزهاي اول پس از عمل اصلاً نماز را كنار بگذارند ؛ چون مي‌گويند نماز را نمي‌توانيم بخوانيم، پس ساقط است. آنها از اين غافل‌اند كه در حالت عادي ركن نماز ركوع و سجود و قيام و مانند آن است كه ما بايد بدان عمل كنيم و واجبات ديگر آن قرائت است و ذكر است و تشهد؛ اما روح نماز چيزي ديگر است: به ياد خدا بودن. لذا آن اركان در شرايط استثنايي به نحو ديگري نيز )مثل اشاره( قابل اجرا هستند.
اتفاقاً نماز آيات كه خواندن آن بر هر مسلمان در زماني كه ماه يا خورشيد مي‌گيرد، زلزله، صاعقه، طوفان يا سيل رخ مي‌دهد واجب است، براي اين است كه در اين حالت‌هاي استثنايي به خدا توجه كند و توجهش را به خدا روزافزون كند. ماه و خورشيد گرفتگي، آيات و نشانه‌هايي از نظم منظومه شمسي ماست. در وقتي معين ماه مي‌تواند ميان خورشيد و زمين فاصله شود و تاريك )كسوف(، و زمين مي‌تواند ميان خورشيد و ماه فاصله و ماه تاريك شود )خسوف(. نماز آيات، نظم و آيه و نشانه‌اي از نشانه‌هاي خداست. لذا در اين مواقع بايد به ياد خدا بود. در زلزله و طوفان و امثال آن نشانه ديگري از نشانه‌هاي خدا وجود دارد. در اين مواقع عجز و ناتواني انسان مغرور در برابر اين حوادث مجسم مي‌شود و آدمي درمي‌يابد كه همين انسان پر قدرت چطور گاهي در تنگناي حوادث عادي يا استثنايي طبيعي قرار مي‌گيرد.از اين رو، مسلمان در چنين مواقعي نيز به ياد خداست. در حال بيماري و جنگ نيز در اسلام به‌لزوم توجه انسان به خدا تأكيد شده است. بنابراين، اگر از خواندن نماز مي‌ترسيد: فرجالاً او ركباناً ؛ پياده يا سواره )پشت اسب يا ماشين، در هواپيما،...( نماز بخوانيد.
ماذا امنتم فاذكروا الله كما علمكم مالم تكونوا تعلمون
وقتي كه به‌حالت عادي بازگشتيد و ايمني پيدا كرديد به ياد خدا باشيد؛ همان‌طور كه به شما آنچه را نمي‌دانستيد ياد داد.
اين آيه بعدي كه شكل استثنايي نماز خوف را بيان مي‌كند و مي‌گويد حتي اگر در ميدان جنگ با دشمن رودررو هستيد و موقع نماز است، با اشاره نماز بخوانيد؛ همچنان كه در ليلةالهرير، يعني در آن شب پر غوغاي جنگ صفين كه هوا سرد بود، مولا علي - عليه‌السلام - با ايماء و اشاره و با لباس و زره خونين، رودررو با دشمن و در حال نبرد نماز گزاشت و نماز را از ياد نبرد. جالب اينجاست كه در آنجا ديگر فرصت نيست كه سوره حمد را تمام بخواند. در آنجا كافي است بگوييد: »سبحان‌الله« )يك ركعت( يا: »سبحان‌الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر« )يك ركعت( و يك بار ديگر »سبحان‌الله«، و نماز را تمام كند. اين مسائل در كتاب‌هاي فقهي هست، اما در رساله‌هاي در دسترس مردم نيست.
ماهيت نماز به ياد خدا بودن است. بنابراين، اگر از اول تا آخر نماز به ياد همه چيز بوديم جز ياد خدا، ظاهر نماز را بجا آورده‌ايم، اما جسمي بي‌روح. و اگر در حال نبرد و در آن غوغاي فكري، غوغاي عملي، سر و صدا، جنجال و بزن و بكش، فقط يك »سبحان‌الله« گفتيم، نماز باروح خوانده‌ايم.
»قوموا لله قانتين« همين معنا را توضيح مي‌دهد: از سر كار، يا خواب برخيزيد! براي خدا، و باخضوع در برابر او. علاوه بر اين، قوموا لله قانتين در مورد نماز است. برخيزيد! - يا از سر كار، يا از خواب، يا از خانه، - و به مسجد برويد. اما ملاك و روح اين فرمان خيلي وسيع‌تر است و حتي قيام نبردآميز در راه خدا را هم دربرمي‌گيرد. هر رستاخيز، هر قيام و هر برخاستن را شامل مي‌شود. لذا ممكن است قوموا لله قانتين كه در مسجد شعار نماز است در ميدان نبرد شعار مبارزه باشد. اين خصلت قرآن است. قرآن بايد اين‌طور باشد، چون كلام ذووجوه است؛ جمله‌هايي است پرمعنا كه به آهنگ‌هاي گوناگون زندگي مي‌توان يك جمله آن را به كار برد.
اين توضيحي بود كه درباره اين آيات لازم بود براي دوستان عرض كنم. اميدوارم كه اين بحث‌ها براي من و شما سازندگي داشته باشد و واقعاً قرار بگذاريم نمازهايمان خيلي روح‌دارتر از آن باشد كه در بسياري از اوقات هست. براي اينكه نماز دوستان روح‌دار باشد يك امر واجب هست كه من باصراحت گفته‌ام آن را براي هر زن و مرد مسلمان لازم مي‌دانم. آن اين است كه معني و مفاد جمله‌هاي عربي را كه در نماز مي‌خوانيد ياد بگيريد. بر هر پدر و مادري لازم است به بچه‌ها نماز را بامعني ياد بدهد؛ به‌طوري كه وقتي مي‌گويد »بسم الله الرحمن الرحيم«، مثل يك عرب معني آن را بفهمد. و اين كار مشكلي نيست. مبادا كسي فكر كند لازم است دو - سه سال عربي بخواند تا ياد بگيرد. با تجربه‌اي كه ما داشته‌ايم معلوم شد كه مي‌توان در چند جلسه، با حوصله و بردباري، به كودن‌ترين افراد هم خواندن نماز را ياد داد و هم معني آن را؛ البته به‌شرطي كه در اين كار به اندازه چند جمله انگليسي - مثل اينكه از شنيدن good morning بچه‌هايمان شوق و ذوق مي‌كنيم - علاقه نشان دهيم. انتظار جدي من اين است كه در خانواده‌ها، همه افراد معني نماز را به‌گونه‌اي ياد بگيرند كه وقتي »الله‌اكبر« مي‌گويند معناي آن را بفهمند، نه اينكه آن را مثل وردي نامعلوم بيان كنند. علاوه بر اين، چند سوره كوچك قرآن را )مثل والعصر، كوثر( نيز با معني ياد بگيريد. من امشب بنا را بر اين مي‌گذارم كه انشاءالله در چند جلسه، تا پايان ماه رمضان، همراه با اين برنامه تفسير، قسمت‌هاي مختلف نماز را به‌اضافه سوره‌هايي كه ذكر كردم، و چند سوره كوچك ديگر، معني كنم تا به اين ترتيب حتي براي آنها كه اين سوره را با معني مي‌دانند تذكري حاصل شود.
والحمدلله، و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين.

## نماز چيست؟

به نام خداي يكتايي كه پرستش مخصوص او است
نيايش و پرستش
در آن لحظه كه آدمي به كمال و شكوه بي‌نهايت آفريدگار جهان مي‌انديشد، سراپا شيفته آن مي‌شود؛ دل و جانش به خضوع و خشوع و فروتني مي‌گرايد؛ با آهنگ فطرت در برابر آن همه كمال و عظمت سر تعظيم فرود مي‌آورد: »ركوع«؛
سر به زمين مي‌سايد: »سجود«؛
و زبان به ستايش مي‌گشايد: »حمد و تسبيح«.
راز و نياز
و در آن لحظه كه انسان خود را به كمك نيرويي برتر از ماده نيازمند مي‌يابد، دل به سوي آفريدگار دانا و توانا و مهربان جهان مي‌آورد؛ راز و نياز خود را با او در ميان مي‌نهد و او رابه كمك مي‌خواند: »دعا«.
عبادت
آن نيايش و پرستش و اين راز و نياز و كمك‌خواهي، در زبان قرآن »عبادت« ناميده مي‌شود. قرآن عبادت را مخصوص خداي يكتا مي‌شمرد و پرستش هر كس و هر چيز ديگر جز خدا را حرام و گناهي بس بزرگ مي‌داند:
»وَقَضي رَبُّكَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلا اِيّاهُ...«(47)
»فرمان خدا بر آن رفته كه جز او را نپرستيد...«
اسلام از نظر كلي، براي عبادت خداي يكتا هيچ زبان يا شكل خاصي معين نكرده و هيچ قيد و شرطي نگذارده است. تنها شرط مهم عبادت در اسلام اين است كه آنچه بندگان خدا به‌عنوان عبادت به جا مي‌آورند به اوهام و خرافات، شرك، خودنمايي و ريا آلوده نباشد.
بنابراين، مسلمانان با رعايت كامل اين نكات، در هر وقت و هر جا، به هر زبان و هر لغت و به هر شكل و هر جور كه بخواهند مي‌توانند به نيايش خدا و راز و نياز با او بپردازند.
نماز
نماز، مراسم مخصوصي براي پرستش خدا و راز و نياز با اوست كه در آن جنبه‌هاي ارزنده و آموزنده خاصي در نظر گرفته شده، و به همين جهت شكل مخصوصي به خود گرفته است.
سرود توحيد و يكتاپرستي
سرود فضيلت و پاكي
نماز سرود توحيد و يكتاپرستي و سرود فضيلت و پاكي است كه بايد فكر و روح ما را در برابر عوامل شرك‌زا و آلوده‌كننده‌اي كه در زندگي روزمره با آنها سر و كار داريم پاك و يكتاپرست نگهدارد.
هر يك از ما در زندگي روزانه خود سرگرم كارو هدف خويش است و كمتر به چيزي ديگر جز آن مي‌انديشد.
سرگرمي به كار و تلاش روزانه در راه زندگي، براي بشر امري طبيعي و ضروري است؛ به جسم و جانش نشاط مي‌بخشد، راه‌هاي جديد زندگي را به روي او مي‌گشايد و او را در راه علم و هنر و صنعت و ايجاد وسايل گوناگون بهتر زيستن به جلو مي‌راند؛ ولي در عين حال او را چنان در خود و آرزوهايش فرو مي‌برد كه گه‌گاه براي رسيدن به اين آرزوها در برابر اين و آن به چم و خَمَش وا مي‌دارد؛ از خود و شخصيت واقعي و انساني خود بيگانه‌اش مي‌سازد و جسم و جانش را آلوده مي‌كند. از آلودگي جسمي مثال بزنيم:
كمتر كسي است كه در اثناي كار روزانه، دستش، لباسش، دست و صورتش ،سر و پايش، و گاهي همه پيكرش، كثيف نشود و به تنظيف روزانه آنها نيازمند نگردد. دانش‌آموز يا دانشجويي كه درس مي‌خواند، معلمي كه درس مي‌دهد، كشاورزي كه به كند و كاو زمين، كاشتن تخم يا نشاندن نهال، آبياري، وجين يا درو و برداشت محصول مشغول است، كارگر يا مهندسي كه در كارگاه كار مي‌كند، پرستار يا پزشكي كه با بيماران سر و كار دارد، بانوي خانه داري كه خانه را اداره مي‌كند، پيشه‌ور يا بازرگاني كه به داد و ستد مشغول است و محققي كه به كاوش علمي مي‌پردازد، همه بايد روزي يك يا چند بار لباس و تن خود را شست‌وشو دهند تا پاكيزه بمانند.
روح ما نيز در ميدان زندگي روزانه به همين اندازه يا بيشتر در معرض آلودگي است: آلودگي به هوس‌هاي تحريك شده و لجام گسيخته، خودخواهي‌ها و چشم و همچشمي‌هاي برانگيخته، غرور ناشي از پيروزي و كاميابي، يا عقده رواني ناشي از شكست و ناكامي، و به دنبال آن حسد و كينه و انتقام و صدها آلودگي ديگر.
اين آلودگي‌ها روح را تيره مي‌كند و ما را از راه راست زندگي، راه پاكي و فضيلت و تقوا منحرف مي‌سازد و به راه فساد مي‌كشاند؛ از ياد خدا غافل مي‌كند و به دام شيطان و وسوسه‌هاي شيطاني مي‌افكند.
شست‌وشوي دل و جان
بنابراين، بايد همان‌طور كه لباس و تن خود را مي‌شوييم و پاكيزه مي‌كنيم، دل و جان خود را هم شست‌وشو دهيم و پاكيزه كنيم؛ خود را به خدا، سرچشمه پاكي و كمال، نزديك سازيم؛ لحظاتي را به ياد او، به نيايش او و راز و نياز با او بگذرانيم و روح آلوده را در چشمه صاف و زلال الهي شست‌وشو دهيم. اين است نمازي كه مسلمان روزي چند بار مي‌خواند.
از پيغمبر اكرم )ص( نقل شده كه در گفت‌وگويي كوتاه با ياران خود چنين فرمود: - فرض كنيد در برابر خانه يكي از شما نهري روان باشد و هر روز در آن پنج بار شست‌وشو كند. آيا به تن او هيچ آلودگي مي‌ماند؟
- : نه، اين شست‌وشو به تن او هيچ آلودگي نمي‌گذارد.
- نماز پنجگانه هم همين اثر را دارد. با پنج نماز، در روز خدا لغزش‌ها را از آدمي مي‌زدايد و او را پاكيزه مي‌كند.(48)
نمازهاي روزانه
1- صبح: پس از سپيده صبح؛
2- ظهر: نيمروز؛
3- عصر: تقريباً 2 تا 3 ساعت بعدازظهر؛(49)
4- مغرب: پس از غروب آفتاب؛(50)
5- عشاء: شامگاه كه هوا تاريك مي‌شود.(51)
اينها اوقات اصلي نمازند و چه بهتر كه نماز در همين اوقات خوانده شود. ولي براي هر يك از نمازهاي پنجگانه وقت وسيع‌تري به ترتيب زير معين شده تا اگر نمازگزار به علت كار يا موانع ديگر نتوانست در ساعات نامبرده نماز بگزارد وقت وسيع‌تري در اختيار داشته باشد:
نماز صبح: از سپيده صبح تا طلوع آفتاب؛
نماز ظهر: از نيمروز تا غروب آفتاب؛
نماز عصر: پس از نماز ظهر تا غروب آفتاب؛
نماز مغرب: از مغرب تا نيمه شب؛(52)
نماز عشاء: پس از نماز مغرب تا نيمه شب.(53)
مسلمان، بامداد كه سر از خواب برمي‌دارد، نماز مي‌گزارد تا برنامه روزانه را با پاكي و حسن نيت و توجه به خدا شروع كند.
ظهر كه براي صرف ناهار موقتاً دست از كار مي‌كشد باز نماز مي‌گزارد، تا همچنان كه به جسم خود از راه غذا، نيرو و نشاط تازه مي‌بخشد، به روح نيز از راه نماز نيرو و نشاط معنوي تازه دهد. و عصر، پيش از آنكه بخش دوم كار روزانه خود را آغاز كند، باز نماز مي‌خواند تا با ياد خدا به كار خود پردازد.
پس از غروب آفتاب كه غالباً با پايان كار روزانه و صرف شام همراه است، باز نماز مي‌گزارد و غذا دادن به جسم را با غذا دادن به روح همراه مي‌كند.
شامگاه كه براي خوابيدن آماده مي‌شود باز در برابر خداي خود مي‌ايستد و نماز مي‌گزارد؛ برنامه روزانه را كه با نماز و ياد خدا شروع كرده بود با نماز و ياد خدا نيز پايان مي‌دهد و با دلي پاك و جاني آرام گرفته به خواب مي‌رود:
»وَ اَقِمِ الصَّلوةَ طَرَفِي النهارِ و زُلَفاً منَ اللّيلِ اِنَّ الحَسَنات يُذهِبنَ السّيّئات، ذلك ذِكري للذاكرين«(54)
»در دو طرف روز و پاره‌اي از شب به نيايش برخيز كه نيكي‌ها بدي‌ها را مي‌زدايد. آن، براي هشياردلان، خود يك يادآوري است.«
اذان
فرا رسيدن وقت هر نماز با »اذان« اعلام مي‌شود. هنگام سپيده صبح، ظهر، عصر، غروب آفتاب و در نخستين لحظات تاريك شدن هوا در هر منطقه اسلامي با آهنگ روح‌نواز اذان به همه اعلام مي‌شود كه وقت نماز فرا رسيده است:
»الله اكبر، الله اكبر. الله اكبر، الله اكبر.«
خدا از همه بزرگ‌تر است.
»اشهد ان لا اله الا الله. اشهد ان لا اله الا الله.«
آشكارا مي‌يابم و بر اين يافته خود گواهي مي‌دهم كه جز آفريدگار جهان خدايي نيست.
»اشهد ان محمداً رسول الله. اشهد ان محمداً رسول الله.«(55)
آشكارا مي‌يابم و بر اين يافته خود گواهي مي‌دهم كه محمد )ص( پيغمبر خداست.
»حيَّ علي الصلاة. حيَّ الصلاة.«
زود براي نماز بياييد.
»حيَّ علي الفلاح. حيَّ علي الفلاح.«
به‌سوي رستگاري بشتابيد.
»حيَّ علي خير العمل. حيّ علي خير العمل.«
به‌سوي بهترين كارها بشتابيد.
»الله اكبر.الله اكبر.«
خدا از همه بزرگتر است.
»لا اله الا الله.«
جز آفريدگار جهان خدايي نيست.
اقامه
با آهنگ اذان، نمازگزار خود را براي نماز آماده مي‌كند و به محل نماز مي‌آيد.
آنها كه مي‌خواهند در نماز جماعت)نماز دسته جمعي( شركت كنند، به مسجد يا محل ديگري كه براي نماز دسته جمعي آماده است مي‌روند.
در اين وقت بار ديگر برپاداشتن نماز )اقامه( به ترتيب زير اعلام مي‌شود:
»الله اكبر، الله اكبر.«
خدا از همه بزرگ‌تر است.
»اشهد ان لا اله الا الله. اشهد ان لا اله الا الله.«
آشكارا مي‌يابم و بر اين يافته خود گواهي مي‌دهم كه جز آفريدگار جهان خدايي نيست.
»اشهد انَّ محمداً رسول الله. اشهد انَّ محمداً رسول الله.«
آشكارا مي‌يابم و بر اين يافته خود گواهي مي‌دهم كه محمد)ص( پيغمبر خداست.
»حيَّ علي الصلاة. حيّ علي الصلاة.«
زود براي نماز بياييد.
»حيّ علي الفلاح. حيّ علي الفلاح.«
به‌سوي رستگاري بشتابيد.
»حي علي خير العمل. حي علي خير العمل.«
»به‌سوي بهترين كارها بشتابيد.
»قد قامت الصلاة. قد قامت الصلاة.«
نماز به‌پا شد.
»الله اكبر. الله اكبر.«
خدا از همه بزرگ‌تر است.
»لا اله الا الله.«
جز آفريدگار جهان خدايي نيست
چگونه براي نماز آماده مي‌شويم؟
شست‌وشويي كن و آنگه به نيايش بر خيز!
وضو
نخست صورت و بعد دست‌ها را از آرنج تا انگشتان مي‌شوييم و بعد جلوي سر و روي پاها را دست مي‌كشيم.
»يا ايها الذين آمنوا اذا قُمتُم الي الصَّلوة فَاغسِلوُا وجوهَكم و ايديَكم الي المَرافِق و امسَحوا برؤسكم و ارجلكم الي الكَعْبَين.«(56) »اي مسلمانان، وقتي به نماز برخاستيد صورت و دست‌ها را تا آرنج بشوييد، قسمتي از سر و همه پا را تا بر آمدگي روي آن دست بكشيد...«
اين شست‌وشو بايد با نيتي پاك و براي خدا باشد.
اگر جاي ديگري از بدن آلوده باشد مي‌شوييم و لباس پاك مي‌پوشيم.(57)
قبله
آنگاه رو به خانه »كعبه« مي‌ايستيم؛ خانه‌اي كه يادبود »ابراهيم«، قهرمان توحيد، و »اسماعيل« فرزند اوست و اين پدر و پسر پاكيزه سرشت آن را براي پرستش خداي يكتا در سرزمين »مكه« ساختند.
اسلام اين خانه را كانون يكتاپرستي معرفي كرد و به مسلمانان دستور داد تا در هر نقطه جهان هستند به‌سوي آن نماز بگزارند تا نقطه مركزي يكتاپرستي گردد:
»و من حيث خرجت فولّ وجهَك شَطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولّوا وجوهكم شطره...«(58)
»واز هر جا بيرون رفتي، رو به سوي مسجدالحرام بگردان و در هر جا بوديد به سوي آن رو بگردانيد...«
در جايي به نماز مي‌ايستيم و با لباسي نماز مي‌گزاريم كه استفاده از آن براي نماز از نظر رعايت حقوق ديگران يا جهات ديگر ممنوع نباشد.
چگونه نماز مي‌خوانيم؟
با روحي آماده، فارغ از هر فكر ديگر،دل به سوي خدا مي‌آوريم و مي‌گوييم: »الله اكبر.«
خدا از هر كس و هر چيز بزرگ‌تر و از آنچه در تصور ما بگنجد برتر است.
با آهنگ الله اكبر - خداي از همه بزرگ‌تر - همه عظمت‌هاي ديگر در چشم نمازگزار فرو مي‌ريزند؛ تنهابه عظمت خدا مي‌انديشد و با دل و جاني خاضع در برابر او آماده نيايش آفريدگار مي‌شود.
از اين لحظه تا پايان نماز همواره رو به سوي كعبه به نيايش و پرستش خدا و راز و نياز با او مي‌پردازيم، بي آنكه با كسي سخن گوييم يا به كسي پاسخ دهيم.
در ستايش او نخست، سوره »حمد« را با توجه به معاني پر ارجي كه در آن آمده مي‌خوانيم:
»بسم الله الرحمن الرحيم«
به نام خداي مهربان مهرورز.
»الحمد لله رب العالمين«
ستايش مخصوص خدا، خداوند جهانيان است.
مسلمان هر كار و هر سخن را فقط به نام خدا شروع مي‌كند و در جامعه مسلمانان هر چيزي تنها»به نام خدا« افتتاح مي‌شود.
از نظر اسلام، ستايش مخصوص خداست كه كمال بي نهايت است. غير از خدا هيچ كس و هيچ چيز شايسته ستايش نيست. از هر كس و هر چيز در حدود ارزش واقعي‌اش مي‌توان قدرداني و در حدود محبت و خدمتش مي‌توان تشكر كرد، ولي قدرداني و تشكر هرگز نبايد رنگ چاپلوسي، مداحي و ستايشگري به خود گيرد.
مداحي و ستايشگري يك آفت بزرگ اخلاقي و يك آفت بزرگ اجتماعي است.
مداح و چاپلوس از يك طرف شخصيت خود را مي‌كشد و خود را به دست خود پست و زبون مي‌كند و از طرف ديگر با مداحي و چاپلوسي، شخصيت‌هاي دروغين اجتماعي مي‌سازد كه روز به روز مغرورتر و خودپسندتر مي‌شوند؛ ديگر نه خودشان به فكر آن مي‌افتند كه نواقص واقعي خود را بشناسند و نه به كسي اين اجازه و فرصت را مي‌دهند كه از آنها انتقاد كند. مداحان فرومايه كم‌كم آنها را در جامعه به‌صورت بتهايي مغرور، خودكامه و خطرناك در مي‌آورند كه خودآگاه يا ناخودآگاه انتظار دارند مردم به آنها به حد پرستش احترام بگذارند و از آراء و افكارشان بي چون و چرا پيروي كنند.
اسلام با اعلام مكرر اين حقيقت كه:»ستايش مخصوص خداست« مي‌خواهد هرگز در جامعه يكتاپرستي اسلامي چنين بت‌هاي خودكامه و مغروري به‌وجود نيايند و راه انتقاد منطقي و بي غرض از هر كس در هر مقام به روي همه باز باشد.
»الرحمن الرحيم«
خداي مهربان مهرورز.
»مالك يوم الدين«
دارنده روز پاداش.
مسلمان از يك طرف به بخشايش الهي ايمان دارد و از طرف ديگر به پاداش اعمال. به رحمت خدا اميدوار است، ولي نگران كيفر او نيز هست. او هرگز مغرور نمي‌شود، زيرا كه هر نيك و بدي از او سرزند سزاي آن را در روز پاداش خواهد ديد.
»ايّاك نَعبد و ايّاك نَستعين«
تنها تو را مي‌پرستيم و تنها از تو كمك مي‌خواهيم.
مسلمان همواره بر خدا و نيروها و امكانات فراواني كه او در دسترسش گذارده تكيه مي‌كند و دست نياز پيش احدي نمي‌برد.
او در كار خود البته از ديگران كمك مي‌گيرد، ولي اين كمك‌گيري يا به‌صورت قرارداد است، يا جنبه رفاقت و دوستي دارد، يا طبق قوانين و سنن است - كه آنها هم خود نوعي قرارداد اجتماعي هستند. به هر صورت، او در برابر كمكي كه مي‌خواهد، نقد يا نسيه كمكي هم مي‌دهد، بي آنكه كمك ديگران به او يا كمك او به ديگران رنگ آقامنشي داشته و با منت همراه باشد.
مسلمان كمك آقامنشانه قبول نمي‌كند و چشم طمع به دست اين و آن نمي‌دوزد؛ به‌عكس، با اتكاي بر خدا و نيروهاي خداداد كار مي‌كند و با استفاده از نيروي كار و ابتكار خود به تأمين شرافتمندانه نيازمندي‌هاي زندگي و خواسته‌ها و آرزوهاي خويش مي‌پردازد.
»اهدنا الصراط المستقيم«
راه راست را به ما بنما.
»صراط الذين انعمت عليهم«
راه آنها كه از نعمت خود برخوردارشان ساختي.
»غيرالمغضوب عليهم«
نه آنها كه بر ايشان خشم رفته.
»ولاالضّالين«
و نه گمراهان.

اين اساسي‌ترين دعاي هر مسلمان در نماز روزانه‌اش با خداست. از او مي‌خواهد كه همواره راه راست زندگي را به او بنماياند و پيش پايش نهد؛ راهي كه او را به استفاده از نعمت‌هاي خداداد توانا كند، از محروميت‌هاي نابجا كه ناشي از تنبلي يا بيراهه رفتن انسان و نشانه‌اي از خشم خداست نجات بخشد و مانع تلف شدن نابجاي نيروهاي ارزنده او در بيراهه‌ها گردد.
پس از سوره حمد، نمازگزار يك سوره ديگر از قرآن مي‌خواند. براي نمونه، سوره »توحيد« رابا ترجمه و توضيح آن مي‌نويسيم.
»بسم الله الرحمن الرحيم«
به نام خداي مهربان مهرورز.
»قل هو الله احد«
بگو اوست خداي يكتا.
»الله الصمد«
خدا كامل و بي‌نقص و بي‌نياز است.
»لم يلد و لم يولد«
نه زاييده و نه زاييده شده.
»ولم يكن له كفواً احد.«
و نه هيچ كس همتاي او بوده است.
اين است عقيده يك مسلمان درباره خدا، در مقابل عقيده‌هاي خرافي ديگر،مثلاً عقيده بيشتر مسيحيان كه به خداي پدر - پسر معتقدند و در كنار آن دو، روح‌القدس را هم خداي سوم مي‌دانند و اين سه خداي با هم يكي شده را مي‌پرستند )تثليث(؛ يا در برابر مجسمه حضرت مريم)ع( يا شخصيت‌هاي برجسته ديگر آن مذهب مي‌ايستند و راز و نياز و نيايش مي‌كنند و...
نمازگزار پس از ستايش و نيايش و راز و نياز با خدا در برابر عظمت‌او سر تعظيم فرو مي‌آورد؛ تا زانو خم مي‌شود )ركوع(، و زبان به ستايش الهي مي‌گشايد؛ مثلاً مي‌گويد:
»سبحان ربي العظيم و بحمده«
خداي بزرگ خود را مي‌ستايم و پيراسته مي‌شمرم. يا:
»سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله«
پيراسته باد خدا؛ پيراسته باد خدا؛ پيراسته باد خدا.
نمازگزار با اين جمله كه در ركوع نماز مي‌گويد بار ديگر شعار توحيد و يكتاپرستي را تكرار مي‌كند و مي‌گويد:
بارالها! تنها عظمتي كه مرا در برابر خود به خم شدن و ركوع وامي‌دارد تويي. در برابر هيچ چيز جز تو براي تعظيم و بزرگداشت قد خم نمي‌كنم. در برابر همه قدرت‌هاي طبيعي و انساني سر راست مي‌گيرم و هرگز اجازه نمي‌دهم قامت راستي كه به من داده‌اي و فكر و اراده آزادي كه به من ارزاني داشته‌اي در برابر اين قدرت‌ها خم شوند.
اين است مسلمان تربيت شده اسلام كه در برابر همه صاحبان قدرت و ثروت و جاه و مقام سر راست مي‌گيرد و هرگز در برابر اين و آن تعظيم نمي‌كند.
بعد، سر از ركوع بر مي‌دارد و راست مي‌ايستد. آنگاه بار ديگر در برابر كمال و عظمت الهي با فروتني و خضوع بيشتر به روي خاك مي‌افتد.
سر انگشت بزرگ دوپا، زانوها و كف دست‌ها را روي زمين، و پيشاني را بر روي خاك(59) مي‌نهد: »سجده«. بار ديگر زبان به ستايش الهي مي‌گشايد و مي‌گويد:
»سبحان ربي الاعلي و بحمده«
خداوند خود را كه از همه بالاتر و برتر است مي‌ستايم و پيراسته مي‌شمرم.
يا مي‌گويد:
»سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله.«
نماز گزار با اين جمله‌ها در حالت سجود، كه نمودار كامل‌تري از خضوع و خشوع و فروتني است، بار ديگر آهنگ توحيد و يكتاپرستي را در گوش جان زمزمه مي‌كند و مي‌گويد: ديگران در برابر غير خدا، در برابر صاحبان ثروت و قدرت به خاك مي‌افتند، اما من كه يك مسلمانم تنها در برابر خدا، خدايي كه برتر از همه است، به خاك مي‌افتم و هرگز در برابر هيچ كس و هيچ چيز جز او به خاك نخواهم افتاد.
سپس سر از خاك بر مي‌دارد و مي‌نشيند.
بار ديگر سجده مي‌كند: پيشاني بر خاك مي‌نهد و ستايش خود راتكرار مي‌كند. بعد سر از خاك بر مي‌دارد و مي‌نشيند.
ركعت
از خواندن سوره حمد تا اينجا يك »ركعت« نماز ناميده مي‌شود؛ زيرا در آن يك »ركوع« هست. نمازهاي روزانه دو، سه، يا چهار ركعتي‌اند.
نماز صبح دو ركعت، نماز مغرب سه ركعت، نمازهاي ظهر و عصر و عشاء معمولاً چهار ركعت و در اثناي مسافرت دو ركعت‌اند.
براي اينكه ياد گرفتن نماز براي آنها كه آشنايي‌شان كم است آسان شود، هر يك از نمازهاي روزانه را به همان اندازه كه واجب است، صرف نظر از مستحبات، در اينجا مي‌آوريم:
1- نماز صبح
پس از وضو و آمادگي‌هاي قبلي ديگر، با دلي پاك، دور از هر گونه خودنمايي و تظاهر رو به قبله به نماز مي‌ايستيم و مي‌گوييم:
»الله اكبر.«
و سوره حمد را مي‌خوانيم:
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمدلله رب العالمين. الرحمن الرحيم. مالك يوم الدين. اياك نعبد و اياك نستعين. اهدنا الصراط المستقيم. صراط الذين انعمت عليهم غيرالمغضوب عليهم ولا الضالين.
و يك سوره ديگر از قرآن، مثلاً سوره توحيد:
بسم الله الرحمن الرحيم
قل هو الله احد. الله الصمد. لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد.
پس از آن در برابرعظمت الهي تا زانو خم مي‌شويم: »ركوع« مي‌كنيم؛ عظمت او را مي‌ستاييم و مثلاً مي‌گوييم:
»سبحان ربي العظيم و بحمده.«. يا:
»سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله.«
سپس راست مي‌ايستيم و بعد در برابر خداي بالاتر از همه، به خاك مي‌افتيم. دو سر انگشت بزرگ )شست( پا، دو سر زانو و دو كف دست روي زمين، و پيشاني را بر خاك يا سنگ يا چوب يا حصير يا مانند آن مي‌نهيم: »سجده« مي‌كنيم؛ خداي برتر از همه را مي‌ستاييم و مثلاً مي‌گوييم:
»سبحان ربي الاعلي و بحمده.«. يا:
»سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله.«
سپس سر از زمين بر مي‌داريم و مي‌نشينيم. بار ديگر سجده مي‌كنيم. به ترتيبي كه گفتيم، پيشاني بر زمين مي‌گذاريم و مي‌گوييم:
»سبحان ربي الاعلي و بحمده.«. يا:
»سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله.«
پس از آن سر از زمين بر مي‌داريم و مي‌نشينيم. تا اينجا يك ركعت از دو ركعت نماز صبح را انجام داده‌ايم. اينك براي ركعت دوم از جا برمي‌خيزيم و مي‌ايستيم. سوره حمد و يك سوره ديگر، مثلاً سوره توحيد را مي‌خوانيم؛ سپس ركوع و دو سجده را به شرحي كه گفتيم به جا مي‌آوريم. سر از سجده دوم بر مي‌داريم؛ مي‌نشينيم و مي‌گوييم:
»اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له.«
بر اين حقيقت گواهم كه جز آفريدگار خدايي و براي او شريكي نيست.
»و اشهد ان محمداً عبده و رسوله.«
و بر اين حقيقت گواهم كه محمد)ص( بنده و پيغمبر خداست.
»اللهم صل علي محمد و آل محمد.«
بارالها! بر محمد و دودمان محمد درود فرست.
السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بر كاته.«
درود بر تو و رحمت و بركات خدا بر تو اي پيامبر.
»السلام علينا و علي عباد الله الصالحين.«
درود بر ما و بر بندگان شايسته كار خدا.
»السلام عليكم و رحمة الله و بر كاته.«
درود بر شما و رحمت و بركات خدا بر شما.(60)
نماز صبح به اين صورت تمام مي‌شود.
در اين قسمتِ آخر نماز، بار ديگر نمازگزار به يگانگي خدا اعتراف مي‌كند و همراه آن با صراحت مي‌گويد: محمد بنده خدا و پيغمبر خداست. و بر او و دودمانش و بندگان نيكوكار خدا درود مي‌فرستد.
مسلمانان هر روز حداقل نه بار اين جمله را - كه محمد بنده خدا است - تكرار مي‌كنند تا هرگز چون مسيحيان دچار انحراف نشوند و محمد را از حد بندگي به حد خدايي، يا نيمه خدايي، يا فرزند خدا بودن، بالا نبرند. آنان بر پيغمبر، پيشواي بزرگ اسلام، بر دودمان پاك او، و بر بندگان نيكوكار خدا سلام مي‌گويند و درود مي‌فرستند و اعلام مي‌دارند كه مسلمان در هر نقطه دنيا كه باشد عضوي از امت اسلام و با همه مسلمانان و بندگان نيكوكار خدا همبستگي دارد. اين همبستگي آنقدر ريشه‌دار و گسترده است كه هر مسلمان، حتي در موقعي كه تنها به نماز ايستاده، خود را در جمع مسلمانان ديگر مي‌يابد؛ گويي همه آنها هميشه با هم‌اند. بدين جهت در پايان نماز به همه آنها سلام مي‌گويد آن هم به صورت خطاب، يعني گفت‌وگوي حضوري و با اين عبارت كه:
»السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.«
درود خدا و رحمت و بركات او بر»شما« باد.
2- نماز ظهر
پس از وضو و آمادگي‌هاي قبلي ديگر،با دلي دور از هر گونه تظاهر و ريا، رو به قبله به نماز مي‌ايستيم و مي‌گوييم:
»الله اكبر«
سوره حمد و بعد از آن يك سوره ديگر از قرآن، مثلاً سوره توحيد را مي‌خوانيم.
به ركوع مي‌رويم.
سر از ركوع بر مي‌داريم و مي‌ايستيم.
به سجده مي‌رويم.
سر از سجده بر مي‌داريم.
دوباره به سجده مي‌رويم.
سر از سجده بر مي‌داريم و مي‌نشينيم.
براي ركعت دوم از جا بر مي‌خيزيم و مي‌ايستيم.
دوباره سوره حمد و يك سوره ديگر از قرآن، مثلاً همان سوره توحيد را مي‌خوانيم.
به ركوع مي‌رويم.
سر از ركوع بر مي‌داريم و مي‌ايستيم.
به سجده مي‌رويم.
سر از سجده بر مي‌داريم و مي‌نشينيم.
دوباره به سجده مي‌رويم.
سر از سجده دومِ ركعت دوم برمي داريم و مي‌گوييم:
»اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له.«
»و اشهد ان محمداً عبده و رسوله.«
»اللهم صل علي محمد و آل محمد.«
براي ركعت سوم از جا بر مي‌خيزيم.
سوره حمد را مي‌خوانيم، يا به جاي سوره حمد مي‌گوييم:
»سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر.«
پيراسته باد خدا، ستايش مخصوص خداست. جز خدا آفريدگاري نيست و خدا از همه بزرگ‌تر است.
به ركوع مي‌رويم.
سر از ركوع بر مي‌داريم و راست مي‌ايستيم.
به سجده مي‌رويم.
سر از سجده بر مي‌داريم و مي‌نشينيم.
دوباره به سجده مي‌رويم.
سر از سجده دومِ ركعت سوم بر مي‌داريم و مي‌نشينيم.
براي ركعت چهارم از جا بر مي‌خيزيم.
باز سوره حمد را مي‌خوانيم، يا به جاي آن مي‌گوييم:
»سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر.«
به ركوع مي‌رويم.
سر از ركوع بر مي‌داريم و مي‌ايستيم.
به سجده مي‌رويم.
سر از سجده بر مي‌داريم و مي‌نشينم.
دوباره به سجده مي‌رويم.
سر از سجده دومِ ركعت چهارم بر مي‌داريم. مي‌نشينيم و مي‌گوييم:
»اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له«
»و اشهد ان محمداً عبده و رسوله«
»اللهم صل علي محمد و آل محمد.«
»السلام عليك ايّها النبي و رحمة الله و بركاته.«
»السلام علينا و علي عبادالله الصالحين.«
»السلام عليكم و رحمة الله و بر كاته.«
3- نماز مغرب
نماز مغرب سه ركعت است.
بنابراين، پس از آنكه از سجده دومِ ركعت سوم سر برداشتيم ديگر براي ركعت چهارم از جا بر نمي‌خيزيم؛ بلكه مي‌نشينيم و مي‌گوييم:
»اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له«
»و اشهد ان محمداً عبده و رسوله«
»اللهم صل علي محمد و آل محمد.«
»السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته.«
»السلام علينا و علي عبادالله الصالحين.«
»السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.«
5 - نماز عشاء
مثل نماز ظهر (61)
تأثير عميق نماز در انسان
اين است نماز اسلام كه بايد آن را سرود توحيد و يكتاپرستي، سرود حفظ شخصيت انسان، سرود پاكي و فضيلت، سرود صلح و صفا با همه بندگان نيكوكار خدا ناميد. سرودي كه همه مسلمانان بايد روزي پنج بار بخوانند تا ياد خدا و ملكات عالي انساني همواره درآنان زنده بماند و از راه راست خدا، از آلودگي به شرك، از خودباختگي در برابر زيبايي‌ها، يا مرعوب شدن در برابر قدرت‌هاي خودكامه، از ناسازگاري با بندگان نيكوكار خدا و از مفاسد ديگر روحي مصون بمانند. درست مثل سرودي كه سربازان صبح و شام مي‌خوانند تا روح سلحشوري در آنان زنده بماند؛ يا پيشاهنگان مي‌خوانند تا روح نيكوكاري درآنان تقويت شود.
قرآن كريم در باره تأثير عميق نماز در انسان مي‌گويد:
»اُتل مااوُحي اليك من الكتاب، و اَقم الصّلوة، انَّ الصَّلوة تَنهي عن الفحشاء والمنكر و لَذِكر الله اكبر، و الله يعلم ما تصنعون.«(62)
»آنچه از كتاب بر تو وحي شده برخوان و نماز را بپا كن كه نماز جلوي كارهاي زشت و پليد را مي‌گيرد و از همه مهم‌تر ياد خداست. و خدا مي‌داند شما چه مي‌كنيد.«
نماز به آدمي نشاط معنوي خاصي مي‌دهد و از پژمردگي و افسردگي روح جلوگيري مي‌كند.
نماز يك نوع تمرين وظيفه‌شناسي است. كسي كه به نمازهاي روزانه پاي‌بند باشد لااقل در برابر بي‌بند و باري و سهل‌انگاري نسبت به وظايف ديگر مصون مي‌ماند و نماز به پيشرفت او در زندگي كمك مي‌كند:
»واستعينوا بالصَّبر و الصَّلوة و اِنَّها لكبيرةٌ الا علي الخاشعين. الذين يَظُنّون انهم مُلاقوا ربَّهم و انّهم اليه راجِعون.«(63)
»در راه زندگي از شكيبايي و نماز كمك گيرد؛ هر چند نماز خود، كار سنگيني است؛ مگر بر فروتن‌ها، كه عقيده دارند سرانجام پيش خداي خويش مي‌روند و به‌سوي او باز مي‌گردند.«
نماز براي عده‌اي از مردم تكليفي سنگين است، ولي براي آنها كه به هستي جاويد انسان معتقدند و ايمان دارند كه بايد همواره خود را پاك نگاه داشت و در راه تكامل كوشيد تا به كمال جاويد الهي پيوست، راز و نيازي لذت بخش و نشاط آور با خداي بزرگ و مهربان است.
اسلام از همان روزهاي اول، مسلمانان را به نماز دعوت كرد. در روزهاي نخستين كه جز پيغمبر و همسرش خديجه و پسر عمويش علي هنوز كسي به اسلام نگرويده بود، پيغمبر و علي روزها را با هم به دره‌هاي اطراف مكه مي‌رفتند وآنجا نماز مي‌گزاردند.(64)
مخالفين اسلام نمازگزاران را مسخره و گاهي اذيت مي‌كردند. مسلمان‌ها براي آنكه با آرامش خاطر نماز بگزارند به دره‌هاي اطراف مكه مي‌رفتند و با هم نماز مي‌خواندند، ولي مخالفين همانجا هم مزاحم آنها مي‌شدند و گاه‌گاه كار به زد و خورد مي‌كشيد.(65) اما فشار و آزار مخالفين، يا تمسخر آنها، نه تنها مسلمانان را از انجام فريضه نماز باز نمي‌داشت، بلكه بر پافشاري آنان در انجام اين نيايش لذت‌بخش مي‌افزود.
پيغمبر)ص( به آنها گفته بود نماز شعار يكتاپرستي است و مسلمانان به هيچ وجه نبايد از آن غفلت كنند.
»بني ثقيف« يكي از قبايل بزرگ بودند و در شهر »طايف« و اطراف آن زندگي مي‌كردند. آنان در سال هشتم هجرت )تقريباً سه سال پيش از رحلت پيغمبر( هيأتي را به نمايندگي به مدينه فرستادند تا با پيغمبر درباره اسلام آنان مذاكره و شرايط خاصي در اين زمينه پيشنهاد كنند. اين هيأت ضمن مذاكره خود به پيغمبر پيشنهاد كردند كه بني‌ثقيف مسلمان بشوند، ولي از خواندن نماز معاف باشند. پيغمبر)ص( ضمن پاسخ به آنها فرمود:
»...و اما الصلاة؛ لا خير في دين لا صلاة فيه«(66)
»... اما در مورد نماز؛ مسلمان شدني كه با نماز خواندن همراه نباشد ارزشي ندارد.«
اگر مسلمان در شرايطي قرار گرفته كه نمي‌تواند به صورت معمولي نماز بخواند، به‌هر صورتي كه بتواند بايد نماز بگزارد: نشسته، خوابيده، سوار اسب، در ماشين يا قطار يا هواپيما، پشت تانك و زره‌پوش و...
نماز جماعت
اسلام تأكيد كرده مسلمانان به صورت دسته جمعي زندگي كنند و حتي دسته جمعي نماز بگزارند - اگر مسجدي هست در مسجد، و گرنه هر جا مناسب باشد: در صحرا، در سالن مدرسه، در كارگاه و كارخانه يا در خانه‌ها. وقتي در يك محل نماز جماعت خوانده مي‌شود همه بكوشند تا از خانه يا محل كار خود به آنجا بروند و در نماز جماعت شركت كنند.
براي برگزار كردن نماز جماعت، نمازگزاران روبه قبله در صف‌هاي منظم به نماز مي‌ايستند. يك نفر جلو مي‌ايستد و نماز دسته جمعي را رهبري مي‌كند: »امام جماعت«.
نماز جماعت در درجه اول به رهبري عالي‌ترين نماينده حكومت اسلامي در منطقه خوانده مي‌شود؛ وگرنه، خود مردم از ميان خود يك فرد شايسته را براي اين كار انتخاب مي‌كنند.
در نماز جماعت، حمد و سوره ركعت اول و دوم را فقط امام مي‌خواند و نمازگزاران ديگر گوش مي‌كنند، ولي قسمت‌هاي ديگر نماز را همه با هم انجام مي‌دهند.
نماز جمعه
نماز جمعه آن است كه ظهر جمعه مسلمانان هر منطقه )تا شعاع 6 كيلومتري( دور هم جمع شوند و با هم نماز گزارند. در اين نماز نخست امام جماعت در برابر حاضران مي‌ايستد و پس از ستايش الهي، با استفاده از قرآن و حديث، و خواندن حداقل يك سوره از قرآن و توضيح آن، درباره تعاليم اسلام و مسائل اجتماعي امت اسلامي همه با هم به نماز مي‌ايستند و مثل نماز صبح،دو ركعت به جماعت نماز مي‌گزارند. در حقيقت دو سخنراني قبل از نماز به جاي دو ركعت نماز حساب مي‌شود.
هر جا زمامدار عادل حكومت داشته باشد، در قلمرو حكومت او بايد نماز جمعه برگزار شود و هر جا نماينده او حضور داشته باشد بايد وي امامت نماز جمعه را شخصاً بر عهده گيرد يا كسي را به جاي خود به اين سمت بگمارد. در اين صورت همين كه صداي اذان نماز جمعه بلند شد همه بايد دست از كار بشكند و در محل نماز حاضر شوند:
»يا ايها الذين آمنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجُمُعة فَاسْعَوا الي ذكرالله و ذَرُوا البيع، ذلكم خيرٌ لكم ان كنتم تعلمون«(67)
»اي مسلمانان، وقتي بانگ نماز جمعه برخاست، شتابان براي ياد خدا)نماز( برويد و خريد و فروش را زمين بگذاريد. اگر دانسته باشيد، آن براي شما بهتر است.«
پس از آنكه نماز تمام شد هر كس مي‌تواند پي كار خود برود:
»فاذا قُضيت الصَّلوة فانتشروا في الارض و ابتَغوا من فضل الله و اذكروا الله كثيراً لَعَلَّكم تُفلحون«(68)
»پس از آنكه نماز برگزار شد در زمين پراكنده شويد و به‌دنبال بخشش الهي برويد و زياده به ياد خدا باشيد؛ شايد كه رستگار شويد.
اگر حكومت به دست زمامدار عادل نباشد، يا عده‌اي از مسلمان‌ها در جايي زندگي مي‌كنند كه نماينده حكومت امام عادل در آنجا نيست، بهتر است از ميان خودشان يك فرد شايسته را كه از عهده دو سخنراني پيش از نماز برآيد انتخاب كنند و نماز جمعه بگزارند؛ و گرنه مي‌توانند نماز ظهر را به صورت عادي بخوانند
نخستين نماز جمعه بعد از هجرت
وقتي پيغمبر)ص( به عنوان مهاجرت از مكه به مدينه مي‌آمد، در حومه مدينه در محلي به نام »قبا« كه محل سكونت يك طايفه كوچك از اعراب بود توقف كرد. عده‌اي از مسلمانان براي ديدار پيغمبر)ص( و استقبال او از نقاط ديگر شهر به قبا آمدند. عده‌اي هم از بيرون به آنها ملحق شدند.
پيغمبر)ص( از روز يكشنبه تا پنجشنبه در قبا ماند و در همين چند روز مسجد اسلامي بنا كرد: »مسجدقبا«. اين نخستين مسجد اسلامي بود كه به دست مسلمانان ساخته شد.(69)
صبح روز بعد، جمعه، پيغمبر)ص( و همراهان از قبا به سمت شهر حركت كردند. هنگام ظهر به دره‌اي رسيدند كه محل سكونت يك طايفه كوچك ديگر از اعراب بود. در اينجا پيغمبر نماز جمعه خواند. نخست در برابر صفوف مسلمانان ايستاد و براي آنها درباره اسلام و وظايفي كه در آن روزهاي اول بنيانگذاري حكومت اسلامي بر عهده مسلمانان بود در دو نوبت صحبت كرد )خطبه خواند( و بعد همه با هم دو ركعت نماز خواندند.
نماز عيد
در اسلام دو عيد رسمي هست: »عيد فطر« و »عيد قربان« )اضحي(.
عيد فطر روز اول شوال است كه مسلمانان پس از روزه ماه رمضان، روزه خود را مي‌شكنند و همه با هم اين روز را به مناسبت پايان مراسم روزه جشن مي‌گيرند.
عيد قربان )اضحي( روز دهم ماه ذيحجه است كه قسمت اصلي مراسم حج مسلماناني كه براي حج به مكه رفته‌اند بر گزار شده و گوسفند يا گاو يا شتر قرباني مي‌كنند. مقداري از آن را خودشان مي‌خورند و مقداري به نيازمندان مي‌دهند.
مسلمانان جهان همه جا اين روز را به مناسبت پايان قسمت اصلي مراسم پر شكوه حج جشن مي‌گيرند.
توجه داريد كه اين دو عيد بزرگ اسلامي عيد كار و عمل است. در عيد فطر مسلمانان موفقيت خود را در روزه داشتن ماه رمضان و در عيد قربان موفقيت امت اسلامي و موفقيت اسلام را در برگزاري مراسم شكوهمند حج جشن مي‌گيرند.
براي برگزاري مراسم اين دو جشنِ سالانه اسلامي، مسلمانان هر نقطه، گرد يك ميدان فراخ، در دشت و صحرا، يا اگر هوا مساعد نباشد در يك سالن بزرگ، دور هم جمع مي‌شوند؛ با شور و شادي همه باهم »الله اكبر« مي‌گويند و خدا را مي‌ستايند. سپس دسته جمعي به نيايش الهي مي‌پردازند و دو ركعت نماز به جماعت مي‌خوانند. پس از پايان نماز، نمازگزاران با صداي بلند همه با هم چند بار »الله اكبر« مي‌گويند. سپس امام جماعت در برابر آنها صحبت مي‌كند. معمولاً همراه اين مراسم از حاضرين پذيرايي ساده‌اي به عمل مي‌آيد.
نماز جمعه و نماز عيد، هم عبادت دسته جمعي است و هم نموداري از همبستگي سياسي و اجتماعي اسلامي. به همين جهت، تشكيل و اداره آنها در درجه اول از كارهاي حكومت اسلامي است. هر جا حكومت اسلامي سر كار نباشد، مسلمانان خود مي‌توانند اقدام كنند و اين اجتماعات پاك و پرارزش اسلامي راكه با پرستش و نيايش خداي يكتا و پاكي و صفا توأم است به وجود آورند.
نماز جماعت، نماز جمعه و نماز عيد، از يك طرف در نمازگزاران اثر عميق معنوي دارد و به رشد معنوي آنان كمك مي‌كند، و از طرف ديگر بر همبستگي و يكپارچگي مسلمانان مي‌افزايد و بر روي هم از شعارهاي ارزنده اسلامي است كه بايد در حفظ آن كوشيد
نماز آيات
كساني هستند كه در برابر خسوف )گرفتن و تاريك شدن قسمتي از ماه يا همه آن(، كسوف )گرفتن و تاريك شدن قسمتي از خورشيد يا همه آن(، زلزله، طوفان، صاعقه و رعد و برق، سيل و حوادثي از اين قبيل دچار وحشت مي‌شوند و گاهي خود را به‌كلي مي‌بازند.
از نظر اسلام اين حوادث، مانند هزاران پديده ديگر، نموداري از نظام پر شكوه عالم هستي است كه به قدرت الهي به وجود آمده و بنابراين از نشانه‌ها و »آيات« قدرت و حكمت الهي است. بشر بايد درباره اين حوادث درست بينديشد و دچار واهمه نشود. در گرفتن ماه و خورشيد به جاي كارهاي موهومي كه در ميان بسياري از اقوام و ملل معمول است(70) به خدا توجه كند و دل به سوي او آورد: دو ركعت نماز بگزارد و خود را از افكار موهوم فارغ كند.
مسلمان بايد در وقت زلزله، طوفان، صاعقه و رعد و برق، سيل و حوادثي از اين قبيل كه مايه ترس و وحشت عموم است، دل به سوي خدا آورد و بداند كه خدا براي رهايي بشر از نتايج تلخ و شوم اين حوادث طبيعي امكاناتي در اختيار او نهاده است. او بايد تدبيري بينديشد، از امكانات استفاده كند، چاره‌اي جويد و براي نجات خود و ديگران دست به كار شود و در اولين فرصت دو ركعت نماز بگزارد و خدا را سپاس گويد و با راز و نياز با او، آرامش خود را باز يابد.
نماز آيات دو ركعت است؛ مانند نماز صبح. با اين تفاوت كه در هر ركعت به جاي يك بار ركوع، پنج بار ركوع مي‌كنيم و ميان هر دو ركوع يك‌بار حمد و سوره مي‌خوانيم؛ يا سوره‌اي را كه معمولاً پس از حمد خوانده مي‌شود پنج قسمت مي‌كنيم. قسمت اول را مي‌خوانيم و به ركوع مي‌رويم و بعد ميان هر دو ركوع يك‌بار حمد و سوره مي‌خوانيم، يا سوره‌اي را كه معمولاً پس از حمد خوانده مي‌شود پنج قسمت مي‌كنيم و قسمت اول را مي‌خوانيم و به ركوع مي‌رويم و بعد ميان هر دو ركوع يك قسمت ديگر را مي‌خوانيم تا سوره تمام شود. بنابراين، بايد سوره‌اي انتخاب كنيم كه 5 آيه يا بيشتر داشته باشد. مثلاً سوره »كافرون«.
نماز آيات به شكل كوتاهش به ترتيب زير خوانده مي‌شود:
»الله اكبر«
بعد سوره حمد را مي‌خوانيم و مي‌گوييم:
»بسم الله الرحمن الرحيم. قل يا ايها الكافرون«
به نام خداي مهربان مهرورز. بگو اي كافران !
بعد به ركوع مي‌رويم.
سر از ركوع بر مي‌داريم. مي‌ايستيم و مي‌گوييم:
»لا اعبد ما تعبدون«
آن را كه شما مي‌پرستيد نمي‌پرستم.
به ركوع دوم مي‌رويم.
سر از ركوع دوم بر مي‌داريم. مي‌ايستيم و مي‌گوييم:
»و لا انتم عابدون ما اعبد«
شما هم آن را كه من مي‌پرستم نمي‌پرستيد.
به ركوع سوم مي‌رويم.
سر از ركوع سوم برمي‌داريم. مي‌ايستيم و مي‌گوييم:
»و لا انا عابد ما عبدتم، و لا انتم عابدون ما اعبد«
نه من آنها را كه شما مي‌پرستيد خواهم پرستيد و نه شما آن را كه من مي‌پرستم خواهيد پرستيد.
به ركوع چهارم مي‌رويم.
سر از ركوع چهارم برمي‌داريم. مي‌ايستيم و مي‌گوييم:
»لكم دينكم و لي دين.«
دين شما مال شما، دين من مال من.
به ركوع پنجم مي‌رويم.
سر از ركوع پنجم برمي‌داريم و مي‌ايستيم.
بر خاك مي‌افتيم و دوبار سجده مي‌كنيم.
پس از سجده دوم، يك ركعت ديگر به همان ترتيب مي‌خوانيم و بعد با تشهد و سلام نماز را تمام مي‌كنيم.
دعا و قنوت
آنچه تا اينجا گفتيم واجبات نماز بود. علاوه‌براين، آدمي دلش مي‌خواهد به دلخواه خود در نماز دعا و راز و نياز كند. اين نوع دعا و راز و نياز بسيار خوب و مستحب است - مخصوصاً در ركعت دوم، پيش از ركوع؛ و اگر فراموش شود بعد از ركوع، كه آن را »قنوت« نماز مي‌نامند. در اين دعاهاي دلخواه، هر كس به هر عبارت و به هر زبان كه دلش مي‌خواهد با خدا راز و نياز مي‌كند.
نماز به زبان قرآن
روش مسلمانان از آغاز بر آن بوده كه اذان و اقامه و قسمت‌هاي واجب نماز را به زبان عربي كه زبان قرآن است بگويند. با توجه به اينكه نماز شعار بزرگ اسلام و امت اسلامي است؛ با توجه به اينكه مسلمانان جهان همه بايد يكپارچه باشند و پيوندهاي مشترك براي همبستگي و يكپارچگي يك امت ضروري است؛ با توجه به مراسم پر شكوه نماز جماعت و جمعه و نماز عيد قربان در مراسم حج در مكه كه هر سال با شركت صدها هزار نفر از مسلمانان نقاط مختلف جهان كه داراي زبان‌هاي گوناگون‌اند برگزار مي‌شود، فهم اين نكته آسان است كه قسمت اصلي نماز و اذان و اقامه كه اعلام عمومي براي نماز است، بهتر است به يك لغت عمومي اسلامي باشد كه همه آن را بفهمند. اين لغت عمومي اسلامي، خود بخود لغت قرآن، يعني عربي خواهد بود.
جمله‌هايي كه در اين كتاب براي نماز با اذان و اقامه آورده‌ايم بر روي‌هم 29 جمله كوتاه است. ياد گرفتن اين 29 جمله عربي با معني روشن آن، براي هر كس كه علاقه داشته باشد، كار ساده‌اي است.
امروز در عموم كشورهاي پيشرفته، آشنايي به يك زبان خارجي جزو معلومات عمومي است. بيشتر مردم اين كشورها به يك زبان خارجي آشنا هستند و اين خود يكي از نشانه‌هاي رشد و عوامل پيشرفت هر ملت محسوب مي‌شود.
بنابراين، التزام مسلمانان به اينكه اصل نماز را به زبان عربي يادبگيرند خود انگيزه‌اي براي بالا بردن سطح معلومات عمومي آنها خواهد بود.
اين 29 جمله را با ترجمه كوتاه آن بار ديگر پشت سر هم مي‌آوريم تا ياد گرفتن آن آسان‌تر باشد.
براي اذان و اقامه
»الله اكبر«
خدا از همه بزرگ‌تر است.
»اشهد ان لا اله الا الله«
اين حقيقت را آشكارا مي‌يابم و بر اين يافته خود گواهي مي‌دهم كه جز آفريدگار جهان خدايي نيست.
»اشهد ان محمداً رسول الله«
اين حقيقت را آشكارا مي‌يابم و بر اين يافته خود گواهي مي‌دهم كه محمد پيغمبر خدا است.
»حي علي الصلاة«
بياييد به‌سوي نماز.
»حي علي الفلاح«
بياييد به‌سوي رستگاري.
»حي علي خير العمل«
بياييد به‌سوي بهترين كارها.
»قد قامت الصلاة«
نماز به‌پا شد.
»الله اكبر«
خدا از همه بزرگ‌تر است.
»لا اله الا الله«
جز آفريدگار جهان خدايي نيست.

براي نماز
- »الله اكبر.«
خدا از همه بزرگ‌تر است.
- »بسم الله الرحمن الرحيم«
به نام خداي مهربان مهرورز.
»الحمد لله رب العالمين«
ستايش مخصوص خدا، خداوند جهان است .
»الرحمن الرحيم«
مهربان مهرورز.
»مالك يوم الدين«
دارنده روز پاداش.
»اياك نعبد و اياك نستعين«
تنها تو را مي‌پرستيم و تنها از تو كمك مي‌خواهيم.
»اهدنا الصراط المستقيم«
راه راست را به ما بنما.
»صراط الذين انعمت عليهم«
راه آنان كه از نعمت خود برخوردارشان ساختي.
»غير المغضوب عليهم«
نه آنها كه بر ايشان خشم گرفته شد.
»و لا الضالين.«
و نه گمراهان.
- »بسم الله الرحمن الرحيم«
به‌نام خداوند مهربان مهرورز.
»قل هو الله احد«
بگو اوست خدا، خداي يكتا.
»الله الصمد«
آفريدگار جهان، كامل و بي‌نقص و بي‌نياز است.
»لم يلد و لم يولد«
نه زاييده و نه زاييده شده.
»و لم يكن له كفواً احد.«
و نه براي او همتايي بوده.
- »سبحان ربي العظيم و بحمده.«
خداي بزرگ خود را مي‌ستايم و پيراسته مي‌شمرم.
- »سبحان ربي الاعلي و بحمده.«
خداوند خود را كه از همه بالاتر و برتر است مي‌ستايم و پيراسته مي‌شمرم.
- »سبحان الله و الحمدلله و لااله الا الله و الله اكبر.«
پيراسته باد خدا، ستايش مخصوص خداست، جز آفريدگار جهان خدايي نيست. خدا از همه بزرگ‌تر است.
- »اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له«
بر اين حقيقت گواهي مي‌دهم كه جز آفريدگار خدايي و او را شريكي نيست.
»و اشهد ان محمداً عبده و رسوله«
و بر اين حقيقت گواهي مي‌دهم كه محمد بنده و پيغمبر خدا است.
»اللهم صل علي محمد و آل محمد.«
بارالها! بر محمد و دودمان محمد درود فرست.
- »السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته.«
درود بر تو و رحمت و بركات خدا بر تو اي پيامبر.
السلام علينا و علي عبادالله الصالحين.«
درود بر ما و بر بندگان شايسته كار خدا.
»السلام عليكم و رحمة الله و بر كاته.«
درود بر شما و رحمت و بركات خدا بر شما.
اين است نماز ما و نيايش روزانه ما؛
به سوي خدا؛ خداي يكتا؛ خداي پرمهر؛
نيايشي كه هر فرازش، بيانگر اصلي از اصول جهان بيني اسلام؛
و هر حركتش، نمايشگر پيوند عميق انسان اسلام با خداست.
نيايشي كه انسان را به سوي خدا، به سوي راه او، و به سوي رهبران او، مي‌كشاند.
او را به همه شايسته‌كاران روي زمين، در طول تاريخ، در گذشته و آينده و حال، پيوند مي‌دهد؛
و صف او را، از صف ستمگران، تبهكاران و گمراهان جدا مي‌سازد،
تا در راه راست خدا، استوار بماند و به بيراهه نيفتد.
اينك تو اي انسان جستجوگر عصر ما، برخيز!
بر خيز تا با شور و نشاط، به نيايشي چنين زنده و سازنده بپردازيم؛
و خود را از هر چه جز حق و حقيقت است پيراسته سازيم.

## نمايه

آلماني، 81 80 76 68
ابراهيم، 113 59
ابن هشام، 128
اروپا، 17
اسپانيولي )زبان(، 76
اسراء )سوره(، 28
اسماعيل، 113 59
اعراف )سوره(، 14
امام صادق، 65
امام كاظم، 65
اميرالمومنين، 65
انجيل، 60
انگلستان، 78
انگليسي )زبان(، 99 81 80 78 76
اهل بيت، 65
ايران، 78 41 10
بت هبل، 30
بضعةالرسول، 62
بقره )سوره(، 127 113 86 85 71 63 61 58 57 48 40 39 38 37 36 35 29 18 9 8
بلال، 63
بني ثقيف، 128
بني سالم، 41
بيت‌المقدس، 60 59 52 50 49 48 46 41 40
پروتستانتيزم، 50
پيغمبر، 141 138 132 131 128 122 111 110 106 89 88 87 72 68 67 65 63 61 60 58 57 53 52 50 49 46 44 43 41 40 39 36 30 29 28 27 25
تركي )زبان(، 78 76
توحيد )سوره(، 81
تورات، 60
جبرئيل، 45 44
جعفر بن ابي‌طالب، 26
جمعه )سوره(، 131 130
حافظ، 19
حبشه، 26 25
حجاز، 78
حسين، 65
حضرت مريم، 117
حمد )سوره(، 135 130 126 125 124 123 121 120 117 114 103 98 96 81 76 23 4 8
خديجه، 128
روح‌القدس، 117
روسي )زبان(، 76
روو، 50
زهرا، 65 63 62 9
شام، 22
شيطان، 106 20
صفين، 98
طائف، 29
عرب، 99 78 75 60 50 41
عربي، 138 137 99 81 80 78 76 75 14 9
علي، 141 140 139 138 128 127 126 125 124 122 121 119 111 110 99 98 95 93 92 86 85 72 71 67 65 63 58 57 54 52 49 48 38 36 35 29 27 18 13
علي بن ابيطالب، 26
عنكبوت )سوره(، 127 13
عيسي، 49 46
فارسي، 89 78 76
فاطمه، 65 63
فاطمه زهرا، 62 9
فرانسه، 80 76
فورشوله، 81
قبا، 132 131 128 50 44 41
قرآن، 137 130 124 123 120 117 104 99 98 95 93 92 90 86 76 71 68 63 61 54 52 48 28 24 14 9 8
قريش، 26 25
كافرون )سوره(، 135
كعبه، 114 113 62 61 60 59 53 50 49 48 46 45 43 41
كليساي كاتوليك، 76
كوثر )سوره(، 99
لاتين، 76
ليلةالهرير، 98
مائده )سوره(، 112 60
مارك، 69
محمد )ص(، مصطفي، 31 72 63 50 46 29 27 26 13،
مدينه، 131 128 91 90 87 60 58 50 48 46 45 44 43 41 40 39 29
مسجد ابوذر، 44
مسجدالحرام، 113 80 50 43 41 39 37 8
مسجدالقبلتين، 41
مسجدالنبي، 45 41
مسجد بني‌سالم، 41
مسجد قبا، 41
مسجد مدينه، 44
مسيح، 60 27
مكه، 137 132 131 128 113 78 59 50 49 46 45 44 43 41 40 25
موسي، 65 60 49 46
مولي، 63
نجاشي، 26 25
نصاري، 63 46 38 37
نوح، 46
والعصر )سوره(، 99
هود )سوره(، 109
هيكل سليمان، 46
...................( Anotates ).................
1) سوره عنكبوت، آيه 45.
2) سوره اعراف. آيه 204.
3) ارأيتم لو ان نهرا بباب احدكم يغتسل فيه كل يوم خمساً ما يقول؟ ذاك يبقي من دونه؟
قالوا: لا يبقي من دونه شيئاً!
قال: فذلك مثل‌الصلوات الخمس يمحواللَّه به الخطايا.
)صحيح بخاري، كتاب نهم، باب ششم.(
4) سوره بقره، آيات 45 و 46.
5) آقايي رفته بود بالاي منبر و داد زده بود: ايهاالناس! چه كسي در اين مجلس است كه از آواز خوب و موسيقي خوب بدش بيايد؟ يك‌نفر بلند شده بود، گفته بود: »من«. آقا گفته بود فوراً او را به اصطبل برسانيد؛ او آدميزاد نيست!
6) در مورد تأثير عجيب اين شعار در جنگ‌هايي كه مسلمانان در شام كردند، داستان‌هاي بسيار جالبي وجود دارد كه شايد در جلسه ديگري نقل كنم.
7) سوره اسراء، آيات 78 و 79.
8) سوره بقره، آيه 238.
9) سوره بقره، آيه 142.
10) سوره بقره، آيه 143.
11) ادامه آيه 143 سوره بقره
12) ادامه آيه 143 سوره بقره
13) ادامه آيه 143 سوره بقره
14) سوره بقره، آيه 144.
15) ادامه آيه 144 سوره بقره
16) ادامه آيه 144 سوره بقره
17) ادامه آيه 144 سوره بقره
18) ادامه آيه 144 سوره بقره
19) ادامه آيه 144 سوره بقره
20) سوره بقره، آيه 145.
21) ادامه آيه 145 سوره بقره
22) سوره بقره، آيه 146.
23) ادامه آيه 146 سوره بقره
24) سوره بقره، آيه 147.
25) سوره بقره، آيه 148.
26) سوره بقره، آيه 149.
27) سوره بقره، آيه 150.
28) سوره بقره، آيه 151.
29) سوره بقره، آيه 152.
30) در آن زمان، يعن سال دوم يا سوم هجرت، كعبه هنوز بتخانه و مكه نيز در دست بت‌پرستان بود.
31) سوره بقره، آيه 115.
23) revoir - review
33) سوره آل‌عمران و آيه 96.
34) سوره بقره، آيه 142.
35) سوره بقره، آيه 143.
36) ادامه آيه 143 سوره بقره
37) ادامه آيه 143 سوره بقره
38) سوره بقره،آيه 143.
39) سوره مائده، آيه 48.
40) سوره بقره، آيه 115.
41) سوره بقره، آيه 135.
42) سوره بقره، آيه 111.
43) سوره بقره، آيه 112.
44) سوره بقره، آيه 148.
54) Volkschule
46) سوره بقره، آيه 239.
47) سوره اسراء، آيه 24.
48) اَرَأيتم لَو اَنّ نَهراً بباب احدكم يغتسل فيه كل يوم خمساً، ما يقول؟ ذلك يبقي من دونه؟
قالوا: لا يبقي من دونه شيئاً!
قال: فذلك مثل الصلوات الخمس يمحو الله به الخطايا. )صحيح بخاري، كتاب نهم، باب ششم.(
49) نشانه‌اي كه براي وقت فضيلت عصر در كتاب‌هاي فقهي تعيين شده اين است كه سايه هر چيز در جهت مشرق به اندازه‌اي برسد كه با خود آن مساوي باشد.
50) نشانه قطعي غروب آفتاب در افق اين است كه درنيمه شرقي آسمان، شفق، يعني باقيمانده اشعه آفتاب كه به‌صورت رنگ قرمز بر پهنه آسمان نمودار مي‌شود، باقي نماند.
51) يعني پس از ناپديد شدن كامل شفق از كرانه غربي آسمان.
52) يعني پس از ناپديدشدن كامل شفق از كرانه غربي آسمان.
53) اگر نيمه شب فرا رسيد و نماز مغرب يا عشا را نخوانده است، بايد پيش از فرا رسيدن صبح آن را بخواند، بي آن كه نيت اداء يا قضا كند.
54) سوره هود، آيه 114.
55) اذان و اقامه در همه كتاب‌هاي فقه شيعه و عموم رواياتي كه از ائمه طاهرين - سلام الله عليهم اجمعين - در كتاب‌هاي حديث شيعه نقل شده به همين صورت آمده است. رساله عمليه توضيح‌المسائل نيز در مسأله 918، اذان و اقامه را به همين صورت بيان كرده و بعد در مسأله شماره 919 درباره شهادت به ولايت چنين گفته است:
»اشهد ان علياً ولي الله« جزء اذان و اقامه نيست، ولي خوب است بعداز »اشهد ان محمداً رسول الله« به قصد قربت گفته شود.
56) سوره مائده، آيه 6.
57) برخي از نجاسات كه بدن و لباس نمازگزار نبايد بدان آلوده باشد عبارتند از: سگ، خوك، مدفوع و ادرار انسان و آن دسته از حيوان‌هاي حرام گوشت كه سرعت جريان خونشان به اندازه‌اي است كه اگر يك رگ آنها پاره شود خون بيرون مي‌جهد، مني و خون انسان و همه حيوانات، خواه حرام گوشت و خواه حلال گوشت، كه سرعت جريان خونشان به اندازه بالا باشد، مردار انسان پيش از آنكه غسل داده شود و مردار حيواناتي كه سرعت جريان خون آنها به اندازه بالا باشد.
58) سوره بقره، آيه 150.
59) در سجده نماز بايد پيشاني را روي خاك يا سنگ يا چيزي از اين قبيل نهاد، يابر چيزهايي كه از خاك مي‌رويد، ولي براي خوراك يا پوشاك مصرف نمي‌شود. مهر نماز كه غالباً در ميان ما معمول است در حقيقت قطعه خاك پاكيزه‌اي است كه همراه خود داريم تا براي سجده پيشاني روي آن بگذاريم.
60) اين قسمت از نماز »تشهد« و »سلام« ناميده مي‌شود. در »سلام« نماز مي‌توان به سلام سوم، يعني: السلام عليكم و رحمة الله و بركاته، اكتفا كرد.
61) در ركعت اول و دوم نمازهاي صبح و مغرب و عشاء سوره حمد و سوره توحيد را با صداي بلند مي‌خوانيم و در نمازهاي ظهر و عصر با صداي آهسته.
62) سوره عنكبوت، آيه 45.
63) سوره بقره، آيات 45 و 46.
64) سيره ابن هشام، جلد اول، صفحه 263.
65) سيره ابن هشام، جلد اول، صفحه 282.
66) سيره ابن هشام، جلد چهارم، صفحه 185.
67) سوره جمعه، آيه 9.
68) سوره جمعه، آيه 10.
69) سيره ابن هشام، جلد 2، صفحه 139.
70) در موقع گرفتن ماه يا خورشيد در ميان بسياري از اقوام معمول است طبل و دهل بكوبند تا اژدهاي غول‌پيكري را كه به گمان آنها درصدد بلعيدن ماه يا خورشيد برآمده بترسانند. اين اژدهاي غول‌پيكر ممكن است تعبيري عاميانه و افسانه‌اي از همان سايه زمين يا ماه باشد كه سبب اصلي خسوف و كسوف است؛ ولي به هرحال طبل زدن براي ترساندن آن بدون شك كاري موهوم و خرافي است.